گلستان بدخشان

شاعر: عبدالرحمن"حمیدی" بدخشی

تقدیم:

به مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید " کریمی" پدر بزرگم مرحوم عبدالکریم "حمیدی" برادر بزرگم محترم جان علی، برادر ارجمندم حافظ عبدالقدوس "حمیدی" وپسرعمویم جناب محترم مطیع الله " تائب" که در قسمت تعلیم وتربیهء بنده از هیچگونه کمک همکاری همراهی تشویق دریغ نور زیده اند وپیوسته بنده را در این راستا تا پای جان همکاری کرده اند، وهمچنان به مادر مهربانم مرحومه[1] (مشکل ما[2] بنت مرحوم عزت الله بنت مرحومه بانو خرامان) که حالا از سایهء مهرش دور هستم، به همسر محبوبه ام (خانم ملکه حمیدی هروی) که با مهر ومحبت در کنارم بوده اند وهمواره در فراز نِشیب زندگی کمکم کرده اند وبه دخترم (حسناء حمیدی) که اولین فرزندم بوده وبا دیدنش چشمانم روشن است، وبه همه دوستان وهمفکرانم که صمیمانه بنده را در این مورد یاری رسانیده وترغیب نموده اند.

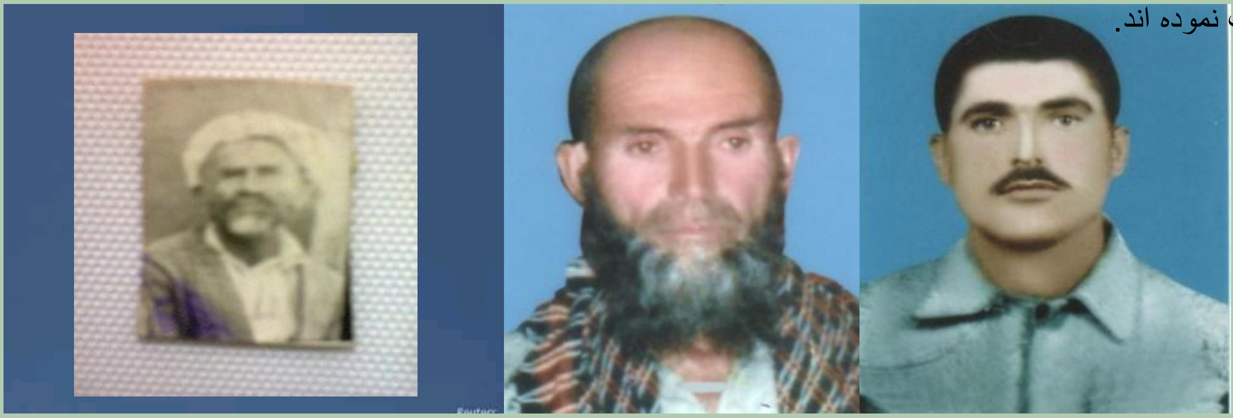

تصویر مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید "کریمی" از زمان عسکری وخدمت نظامی الی (۴۰) سالگی و تصویر مرحوم پدر بزرگم عبدالکریم"حمیدی"

محترم مطیع الله " تائب" برادر بزرگم محترم جان علی وبرادرم حافظ عبدالقدوس"حمیدی"

۱) **خاطرنشان:** بنده در این مجموعۀ شعری اسامی برخی اعضای فامیلم از جمله نام (مـــــــــادرم) ونام (همســـــــــرم) ونام (دخترم) را تذکر داده ام، واین یاد آوری اسامی مزبورا از طبقۀ اناث فامیلم نه عیب، بلکه افتخار میدانم، هر چندیکه در جامعۀ افغانی ما چنین کاری را شاید هم عدهء به خود به روی نا فهمی شرم وعیب قلمداد کنند، ودر واقع این کار شرم عیب نه، بلکه یک افتخار شرعی وقانونی است، زیرا مادر ما ها وهمسر ما ها بهتر از فامیل (مادر وهمسر ها و...) رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) واصحاب او ودیگر پیامبران الهی وبزرگان دین اسلام نمی باشند که اسامی آنان در کتب حدیث، فقه، تاریخ وغیره به صراحت با نظریاتشان بیان شده است، که همه مسلمانان به نام آنان می بالند، مادر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) (آمنه بنت وهب ابن عبدالمناف) وهمسرانش (خدیجه بنت خویلد بن اسد، عایشه بنت ابوبکر و...) (رض) بوده اند. جایکه خداوند بزرگ در مورد شان میفرماید:

اَلنَّبِیُّ اَوْلَی بَالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ...

ترجمه: پیامبر (ص) نسبت به مومنان از خودشان اولی وسزاوار تر است، وهمسرانش مادران آنانند... (احزاب: ۶).

۲) **مُشکل ما:** مَعانی نام مرحومه مادرم! پوشیده وپنهان، صورت بسته ، شکل پذیرفته، دشوار و... «لغت نامه دهخدا».
مُشکل حال چنان نیست که سر باز کنم عمر در سر شده بینم چو نظر باز کنم (خاقانی) «لغت نامه دهخدا».

دیدار وملاقات بنده با برخی از بزرگان وشخصیت های معروف کشور:

همـراه بـا محتـرم مطیـع الله " تائـب" تحلیـل گـری مسـایل سیاسـی ومسـؤول تهیـه پروگـرام (پرودیوسـر) در بخـش اخبـار در تلویزیـون الجزیـره در خـاور میانـه، مقـیم در کشـور قطـر، در شـهر نـو کابـل در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

همـراه بـا محتـرم امـان الله "پیمـان" وکیـل مـردم بدخشـان در پارلمـان کشـور در منزل ایشان در مکرویان کهنه کابل، در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

همـــراه بـــا محتـــرم مولـــوی ذبـــیح الله "عتیـــق" ســـابق وکیـــل شـــورای ولایتـــی مردم بدخشان در ده افغانان کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

خاطرنشـــان: محتـــرم مولـــوی ذبـــیح الله "عتیـــق" در جریـــان اخـــذ اعتبـــار نامـــه (عهـــد نامـــه) از طرف رییس کمیسیون مستقل انتخابات جهت اِحراض کرسی پارلمان کشور بـه مقصد خدمت به ملت بزرگ وغیور افغانستان دلو سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

همراه با محترم شهید دوکتور محمد ایاز" نیازی" شخصیت شاخص فرزانه کشور دعوتگری اسلامی خطیـب مسـجد جـامع وزیـر محمـد اکبـر خـان واسـتاد در دانشـگاه کابـل در منـزل ایشـان در وزیر محمد اکبر خان کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

خاطرنشـــان: صـد دریـغ کـه در ایـن کشـوری بنـام افغانسـتان چنـین شخصـیت هـای شـاخص دانشـمندان اسلامی را کـور دلان جاهـل وقـاتلان سَـفاک نابکـار وجـود فیـوض آور شـان را تحمـل کـرده نمـی تواننـد، کـه سر انجام محتـرم دوکتـور محمـد ایـاز "نیـازی" دانشـمند شَـهیری فـرا منطقـهء افغـانی بدخشـی وعَنـدَلیب هـزار دستان بـاغ توحیـد را در جـوزای سـالِ (۱۳۹۹) خوشـیدی در وقـت ادای نمـاز جمعـه در مسـجد جـامع و زیـر محمـد اکبـر خـان توسـط مـاینِ جاسـازی شـده بـه شـهادت رسـانیده وگلگـون کفـن رهسـپار سوی محبوب حقیقی اش نموده اند. روحش شاد مأوایش فردوس برین باد.

همراه با استاد محترم شیخ الحدیث مولاناعزیرالله "حنیف" در کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

همراه با محترم استاد ضیاءالحق "حافظی" مسؤول تَشکُّل (نظام مردم سالاری اسلامی) وکاندیدای احتمالی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان، در منزل ایشان در کارته مأمورین کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

خاطرنشان: محترم استاد ضیاءالحق حافظی با معاوننین اش هر یک زلمی افغانیار وامید لنگر در حال ثبت نام در انتخابات ریاست جمهوری در کمیسیون مستقل انتخابات دلو سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

همراه با محترم بسم الله " شریفی" رییس نهاد فرهنگی، اجتماعی مردم روشن ضمیر میهن ومسؤول هفته نامه وخبرگزاری عقاب وهمچنان رییس اطلاعات وفرهنگ ولایت غزنی حین تفویض تقدیر نامه در دفتر کاری ایشان در دارالامان کابل، در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

خاطرنشان: محترم بسم الله "شریفی" در جریان کاندیدای پارلمان کشور با جمع از هوادارانش در ولایت بغلان عقرب سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

همراه با محترم برید جنرال قدرت الله "قویم" آمرعقیدتی وفرهنگی قول اردوی (۲۱۵) میوند، در ولایت هلمند در دفتر کاری ایشان در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

همراه با محترم عبدالرحمن "حمیدزوی" تجار ملی کشور در دهمزنگ کابل

در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

همراه با جوانان (جنبش نوین علیه انحصار قدرت در بدخشان) به سلسلهء اتحاد مسلمین در جهان اسلام هر یک محترم حافظ زمان الدین "ظریفی" محترم انجنیرعبدالحمید " افضلی" محترم عبدالرقیب "رشیدی" محترم معلم عبدالرحیم " طاهری" ومحترم ذبیح الله " یوسفی" در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان در زمستان سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

زمان دگرمنی سال (۱۳۹۵هـ،ش).

و زمان برید جنرالی ودیدارش با رئیس جمهور محمد اشرف غنی سال (۱۳۹۹هـ،ش).

همراه با محترم دگرمن عبدالصمد "حکیمی" شخصیت شاخص مرد دلیر با شهامت، فرزند متعهد فدا کار وطن دوست وملت دوست، وقوماندان کندک سوم ولواء دوم ضربتی مقیم در قول اروی (۲۱۵) میوند در شوراب ولسوالی گرشک ولایت هلمند در دفتری کاری ایشـــان در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

خاطرنشان: محترم قوماندان عبدالصمد "حکیمی" بعد به اساس تقررشان به صفت رییس ارکان لواء دوم ضربتی به رتبهء دگروالی نایل گردید وبعد به حیث قوماندان لواء دوم ضربتی مقیم قندهار روی کار کرد وخدمات شایستهء ایشان از سوی مقام ذیصلاح کشور رتبهء برید جنرالی برای ایشان اعطاء گردید.

همراه با جوانان (آزادیخواه ومدافع کشور) هر یک نورالحق " نوری" عبدالواحد "غفوری" فریـــدالله "نصـــرتی" محمـــد ســـعید " نیکـــزاد" محمـــد فیـــاض" فیاضـــی" عبدالقیوم "ایماق" شکرالله "محمدی" حنظله " رحیمی" جواد " حسنی" عبدالله " عابد" عبدالمقیم " افضلی" محمد یوسف "حسنی" و محمد حسین "محمدی" در پلچرخی مرکز تعلیمی نظامی کابل در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

همراه با برادرم محترم حافظ عبدالقدوس "حمیدی" در ولسوالی سروبی ولایت کابل در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

همراه با محترم خلیل الرحمن " افغان" مخترع جوان کشور در کوته سنگی کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

همــــراه بـــا محتـــرم حـــافظ عبــدالله " طیـــب" مـــدیر دارالحفـــاظ امـــام ابوحنیفـــه (رح) در کوته سنگی کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

خاطرنشان: محترم حافظ عبدالله " طیب" مُجری برنامه مَرحبا پشتو، در یکی از تلویزیون های بــین المللــی افریقــا روی چینــل تلویزیــون الجزیــره، در جریــان پــیش بــرد ماســتری اش در کشور سودان در سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

همراه با محترم پوهنمل برید جنرال محمد اعظم "مخلص" معاون اول ریاست عقیــدتی وفرهنگــی وزارت دفــاع ملــی کشــور در دفترکــاری ایشـــان، عقرب سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی، کابل ـ افغانستان.

خاطرنشان: محترم پوهنمل برید جنرال محمد اعظم "مخلص" در یکی از جلسات پلانگذاری استراتِژی وزارت دفاع ملی با برخی از جنرال کشور در سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

همراه با محترم برید جنرال سید ایمل پاشا پیلوت قوماندان لواء هوائی کابل وعدهء هیئاتی عزامی از کابل ومحترم جگرن وحید الله اتل پیلوت قوماندان مفرزه هوائی ننگرهار وجمع از همکاران وهمسگران در مفرزه و (کندک) هوائی ننگرهار سرطانِ سالِ (۱۳۹۹) خورشیدی.

همراه با محترم دگروال محمد آصف " قائد" آمرعقیدتی قول اردو هوائی کابل، در کابل در سالِ (۱۳۹۸) خورشیدی.

سخنرانی های بنده در برخی رسانه ها نهاد ها ومراکزِ علمی کشور:

ســـــخنرانی در تلویزیـــــون نـــــورین در مـــــورد وقـــــایع در تـــــاریخ افغانســـــتان، در کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

سخنرانی در مجتمع علمی کابل جهت بیداری امت اسلامی در کوته سنگی کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

سـخنرانی در نهـاد جوانـان مسـلمان (نجـم) جَمعیـت اصـلاح افغانسـتان جهت ظلم ستم وقتل مسلمانان برما، توسط بودایان آنجا وسایر بلاد مسلمین در کابل در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

سـخنرانی در مرکـز علمـی کابـل جهـت اتفـاق اتحـاد وهمبسـتگی مسـلمین در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

سـخنرانی ومصـاحبه ویـژه در تلویزیـون ولسـی جرگـه جهـت پالیسـی دونالـد " ترامـپ" ریـیس جمهـوری جدیـد امریکـا در قبـال افغانسـتان، عقرب کابل ـ افغانستان سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سـخنرانی در تشـییع جنـازه شـهید جـوان فضـل الله فرزنـد ذکـرالله در ولایـت بدخشـان ولسـوالی یـاوان ودر دهکـده دشـت درنـگ در سالِ (۱۳۹۴) خورشیدی.

سـخنرانی بـه مناسـبت مـیلاد نبـی اکـرم (ص) در ولایـت هلمنـد در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سخنرانی در سمینار (تَشَـکُّل سرا سری مردم مسلمان افغانستان) بـه سر پرستی محتـرم استاد ضـیاءالحق "حـافظی" کاندیـد احتمـالی ریاسـت جمهـوری اسـلامی افغانستان، در کوته سنگی کابل در سالِ (۱۳۹۵) حورشیدی.

سفر های بنده با برخی نقاط کشور وخارج از کشور:

سفری از کابل به صوب ولایت بدخشان جهت اجراء وظیفه محوله همراه با محترم انجنیرعبدالحمید " افضلی" مدیر عمومی ملکیت های شهر داری شهر کابل در سالِ (۱۳۹۴هـ.ش)، وهمچنان کاندیدای احتمالی پارلمان کشور در سالِ (۱۴۰۳) خورشیدی.

خاطرنشان: گوشهء از ملاقات محترم انجنیر عبدالحمید " افضلی" همراه با محترم امیر محمد اسماعیل خان سابق والی ولایت هرات وهمچنان وزیر در وزارت آب وانرژی کشور در کابل در سالِ (۱۳۹۷) خورشیدی.

سـفری از کابـل بـه صـوب ولایـت هلمنـد در هنگـام معاونیـت جهت اجراء وظیفه محوله در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سفری از ولایت هلمند به صوب کابل در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سفری از کابل به صوب ولایت هلمند وقندهار جهت اجراء وظیفه محوله در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سفری از ولایت هرات به جانب بندر تور غوندی جهت بازدید از آن سوی مرز کشور ترکمنستان در سالِ (۱۳۹۳) خورشیدی.

سفری از هلمند به صوب کابل، میزانِ سالِ ۱۳۹۵خورشیدی.

سفری از ولسوالی گرشک به جانب ونواحی ولایت هلمند و ولایت قندهار جهت اجراء وظیفه محوله در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

سفری از شوراب به برخی نواحی ولایت هلمند جهت اجراء وظیفه محوله

در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.

تجارب وکار کردهای فرهنگی وادبی بنده در داخل کشور وخارج از کشور:

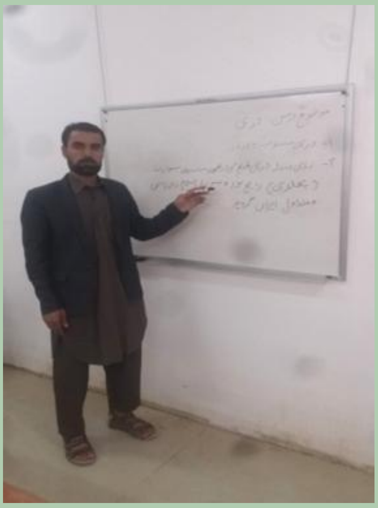

مدت سه سال منحیث مُعلم در ولایت بغلان در مکتب متوسطه همت خیل واقع در روستای ذکرخیل در سالِ (۱۳۸۲) خورشیدی.

مدت یک سال به حیث مُعلم در مهاجرین افغانی مقیم در کشور ایران در سالِ (۱۳۸۶) خورشیدی.

مـــدت یـــک ســــال بـــه حیــث گردانـــده یـــی برنامـــه بخــش مشـــاعره در رادیـــوی بغـــلان روی مــوج اف ام، در ولایت بغلان واقع در بغلان مرکزی در سالِ (۱۳۸۸) خورشیدی.

همچنـــــان عضــــــو مشــــــاعره (شـــــورای وحـــــدت مـــــردم بغـــــلان) در ولایت بغلان مرکزی در سالِ (۱۳۹۲) خورشیدی.

مدت دو سال عضو مقاله نویسی در دانشگاه و(ارگان نشراتی ـ پوهنتون اسلامی الغیاث) در ولایت هرات در جریان تحصیلات عالی در سالِ (۱۳۹۱) خورشیدی.

وهمچنان عضو نهاد فرهنگی واجتماعی مردم روشن ضمیر میهن وهفته نامه وخبرگزاری عقاب به ریاست محترم بسم الله " شریفی" رییس اطلاعات وفرهنگ ولایت غزنی در سالِ (۱۳۸۸) خورشیدی...

ومدت سه سال منحیث سر انجمن اصلاح الکلام در دانشگاه الغیاث در جریان پیش برد تحصیلات عالی در ولایت هرات از سالِ (۱۳۹۱ـ ۱۳۹۳) خورشیدی.

وهمچنان عضو مکتب خانه شهید احمد شاه مسعود در تلویزیون نورین در کابل در سالِ (۱۳۹۳) خورشیدی.

ننگرهار: همراه با قوماندان مفرزه هوایی جلال آباد محترم دگروال حبیب الله "پیلوت" سالِ (۱۳۹۶ـ ۱۳۹۸هـ،ش).

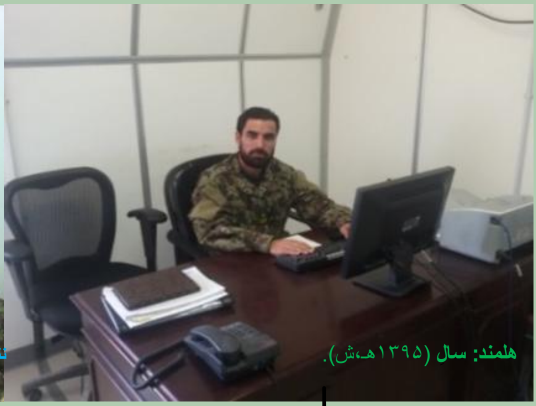

هلمند: سالِ (۱۳۹۵هـ،ش).

در هنگام معاونیت در دفترکاری آمریت عقیدتی وفرهنگی (کندک۳، لواء ۲ ضربتی) در ولایت هلمند در میان سال های (۱۳۹۴ـ ۱۳۹۵) خورشیدی.

خاطرنشان: وهمچنان سرپرست آمریت عقیدتی وفرهنگی در قوای هوائی ودر میدان هوائی ننگرهار در میان سال های (۱۳۹۶ـ ۱۳۹۹)... خورشیدی.

در جریان پیش برد درس عقیدتی در میان سال های (۱۳۹۴) و سال های (۱۳۹۵) خورشیدی در ولایت هلمند.

وهمچنان عضو کنفرانس اتحاد علماء وسیاسیون کشور، در مربوطات ریاست عقیدتی وفرهنگی وزارت دفاع ملی کشور ودر دفتر آمریت قول اردوی (۲۱۵) میوند واقع در ولایت هلمند در میان سالهای (۱۳۹۴ـ ۱۳۹۵) خورشیدی.

وهمچنان در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی به صفت معاون عقیدتی در مربوطات ریاست عقیدتی وفرهنگ وزارت دفاع ملی کشور، در (کندک۳، لواء۲ضربتی)، در ولایت هلمند.

مُشخصات کِتاب:

نام کِتاب:..........................گلستان بدخشان

شاعر:..عبدالرحمن"حمیدی" بدخشی

چاپخانه:...................(مطبعه اکبر، کابل, کوته سنگی، پل سوخته ولب دریا)

نوبت چاپ:...نخست

سال چاپ:..................................... بهار- سال ۱۳۹۹ خورشیدی

تیراژ:.. ۱۰۰ نسخه

کمپوز، دیزاین، ویرایش ودرج تبصره با ضمیمه مطالب دیگر:...عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی

فیس بوک -Facedook/ یانشانِ برقی.......Adbul rahman Hamidi/عبدالرحمن "حمیدی"

آدرس:..کابل - افغانستان

شماره های تماس با شاعر:.......۷۹۷۱۳۲۷۲۳ (۰) ۹۳+ / ۷۷۴۵۹۵۶۲۷ (۰) ۹۳+

حق چاپ:..محفوظ به شاعر

فهرست مطالب:

عنوان: **صفحه:**

خالق یکتا! ۱
سردار کونین........ ۲
آمد بهار........ ۴
فصل بهار........ ۵
رهبرمایان........ ۶
بدخشان........ ۸
مهد علم فرهنگ........ ۱۰
غم دنیا........ ۱۲
موسم بهار........ ۱۳
رییس ملک مایان........ ۱۴
آمدن عید قربان........ ۱۶
خواهشات نفسانی........ ۱۷
چراغ محفل مایان........ ۱۸
مدینه........ ۲۰
لامکان........ ۲۲
حال زارم........ ۲۳
امروز وطن........ ۲۴
بوی بهاران........ ۲۵
وصف کروخ........ ۲۶
به یاد بدخشان........ ۲۸
دردمندم........ ۳۰

کلبه احزان.......... ۳۱
نام تو سبحانه.......... ۳۲
لاله پر خون.......... ۳۳
علم.......... ۳۴
ایام شباب.......... ۳۵
عطوفت مادر.......... ۳۶
هوایی نفسانی.......... ۳۸
طراوت بهار.......... ۳۹
مَرثیهء در سوگواری پدر.......... ۴۰
ملت افغان.......... ۴۲
دل غمناک.......... ۴۴
زکوه وصل تو دورم.......... ۴۵
جهد پیکار.......... ۴۶
باران چشم.......... ۴۷
فلسطین.......... ۴۸
یاوان ـ راغ.......... ۵۰
غم های سوزان.......... ۵۲
وطن.......... ۵۳
خطاب بر دل.......... ۵۴
التجاء به درگاه خدا.......... ۵۵
قرآن.......... ۵۶
حافظان قرآن.......... ۵۸
دموکراسی.......... ۶۰
طرح نوین در گلستان.......... ۶۲

اهل وطن...... ۶۳
اقرباء...... ۶۴
نظام شمسی...... ۶۶
بی احساسی رهبران...... ۶۷
زنان...... ۶۸
خانه امن ۷۰
شتاب دل...... ۷۱
سوی استفاده از نام اسلام...... ۷۲
اتحاد...... ۷۴
دلِ افگار...... ۷۶
آسمان دلم...... ۷۷
صلح صفاء...... ۷۸
ماتم دیگر...... ۷۹
رمضان...... ۸۰
کافران...... ۸۱
مجردی...... ۸۲
شرارت ما...... ۸۳
طبیب...... ۸۴
عید قربان...... ۸۶
کابل ـ افغانستان...... ۸۷
جمله بیکاریم...... ۸۸
شرمسارم...... ۸۹
عزت از دست رفته...... ۹۰
جنگ روانی...... ۹۲
وطنم ۹۳

خاطر پریشان.. ۹۴
مُعلم...۹۵
گلستان بدخشان..۹۶
بغلان...۹۸
علماء.. ۱۰۰
قتل قتال... ۱۰۲
دارفانی.. ۱۰۴
عدم تطبیق حکم شرعی... ۱۰۶
مثنویات ـ زمستان.. ۱۰۸
دهقان.. ۱۰۹
چوپان.. ۱۱۰
آهنگر.. ۱۱۲
نجار.. ۱۱۴
برخی از دکانداران.. ۱۱۶
طالب العلم... ۱۱۸
قاتل.. ۱۲۰
پَیام صلح.. ۱۲۲
رباعیات ـ مناجات... ۱۲۳
نعتیات.. ۱۲۴
خطاب به نفس... ۱۲۵
شکوه... ۱۲۶
هوایی دشت دامان.. ۱۲۷
مختصرِ از زندگی نامه شاعر.. ۱۲۸

مُقدمه:

بنام یـــــاد خـداوند منان   کـه اوست خـالق دو جهان

درود ســـــــلام بی پایان   بر حضرت محمد ویـاران آن

سر زمین کهن خراسان وافغانستان امروزی، سر زمین غم اندوه هان بی شمار وشادی های اندک، دلِ پر خون ودیدهٔ اشکبار سر زمین با شکوه که بسیار زخم ها بر جسم جان دارد وخاطرهٔ تلخ از تَهاجُم بد خواهان، سر زمین رنج کشیده به خون آلوده ومقاوم ومردمی با همه رنج غم آشنا وصابر، سرمین باستان افغانستان که در دامان خود مردان شیر صفت علماء راستین، شعراء عرفاء متفکر، دانشمندان اندیشمند وراد مردان تاریخ را پروریده است مردم نجیب غیور وبا شهامت افغانستان که در طول تاریخ رنج غم اندوه دیده اند وشادی ولب خند را کمتر تجربه کرده اند، مردم که سال ها با مشکلات ناهنجاری ونابسامانی دست پنجه نرم کرده اند، مردم که با مصایب نا امنی جنگ های خان مان سوز مهاجرت وآوارگی در تقابل بوده اند، مردم که داغ های بر دل وزخم های نا سوری خویش را فرو خورده وبا نوحه های پنهانی تسلی می بخشند.

آری! مردم دلیر با شهامت وسر بلند با همت آزاده منش افغانستان با این همه مشکلات، مصایب وستم دیدگی همچو شیران نیرومند چابک وچون کوه استوار در برابر رقباء بد خواه هان واهریمن کبیر چون انگلیس روس امریکا و... مقاومت کرده اند وآزادمنشی ومردانگی را از خود در تاریخ جهان ماندگار گذاشته اند که دنیا شاهد این همه رَشادَت ها ومردانگی ملت ومردم غیور افغانستان در جهان می باشد.

ای ملت رنج دیـــــــــده یی سرور   آن مظهری جــــــهان نمای اختر

خاری به چشم دشمن بد خـواهی جهانی   شــــعار شـــــماست و الله اکبر

ای مــــــردم دلیر بــــــا شهامت   وآن مــــــــــلت آزاده یـی اخگر

ای ملت صف شـــــــکن صفدر   دشمن شما بـــــود آن هریمن ابتر

عـــــزام ملتم یـــــــک سر برابر

کــــه می بالد "حمیدی" باری دیگر

لذا بدینوسیله خواستم که پیامم وپیام ملتم ومِلَل اسلام را از این طریق شعر وشاعری به جهانیان رسانده واز روی ظلم جنایتِ جنایکاران، خیانتِ خیانتکاران، قتل کشتار قاتلان، بی عدالتی حاکمان، فَسادِ، فَساد پیشگان، فحشائی، فحشاء گران ومظالمِ دیگر در جهان ودر میان عدهء مردم افغانستان وآنچه که خلاف مُوازنهء دَستورات اسلامی وارزش های انسانی است پرده بر داشته رسانم.

بـــا احتـــرام عبـــدالرحمن"حمیـــدی" بدخشـــی معـــاون عقیـــدتی در (کنـــدک ۳، ولـــواء۲ضـــربتی)، در ولایـــت هلمنـــد ـــ ریاســـت عقیـــدتی وفرهنگـــی در مربوطـــاتِ وزارت دفـــاع ملـــی کشـــور، در سالِ (۱۳۹۵هـ.ش)،هلمند ـ افغانستان.

خُلاصه:

در ایـن مجموعـه شـعری کـه بنـام **(گُلَسـتان بدخشـان)** مُسـمی اسـت، چنـد نکتـه را قابـل ذکـر میـدانم و او اینکـه عـلاوه از نوشـتارِ غزلیـات ودوبیتـی هـا در شُـعب مختلـف تصـاویر دیـدار وملاقـات بـا برخـی شخصـیت هـای معـروف کشـور، تصـاویر سـخنرانی در برخـی رسـانه هـا، نهادهـا ومراکـز علمـی کشـور، تصـاویر سـفر بـا برخـی نقـاط کشـور وخـارخ از کشـور، تصـاویر در محـل آمـوزش دینـی، تصـاویر تجـارب وکـار کـرد هـای فرهنگـی، ادبـی وسیاسـی بنـده در داخـل کشـور وخـارج از کشـور، زیـر نویسـی هـا پیرامـون برخـی ازغزلیـات ایـن مجموعـه شـعری بـا اِسـتِناد از آیـات قـرآن، حـدیث نبـوی ومطالـب دیگـری بـر گرفتـه از صـفحات اینِترنِـت وکتـب، بـا تصـاویری کـه در واقـع خـودی همـان تصـاویر در رابطـه بـه همـان رویـدادها، قتـل کشـتار، ظلـم سـتم بربریـت و... بیـانگر چگـونگی همـان حـالات را وانَمـوده کـرده وسـخن مـی گویـد، وهمچنـان ضـمن درج تصاویرـ معرفـی برخـی از شخصـیت هـای علمـی، فرهنگـی ادبـی، سیاسـی معـروف کشـور وجهـان وبـه همـین ترتیـب شناسـانیدَن بعضـی مکـان هـای تـاریخی وطـن وغیـره بـا تصـاویر همـان محـل در ایـن مجموعـه شـعری نَصـب، نوشـته وگنجانیـده شـده اسـت، ودر کـل مطالـب ضـمیمهء ایـن مجموعـه شـعری بـا اشـعار آن مبـرا از تَعصـب وهـر گونـه منافـات حکـم شـرعی واسـتوار بـر مبنـای واقـع گرایـی وحقـایق آشـکارای روز ودر نهایـت بـه اتحـاد بـرادری وبرابـری ودوسـتی وهمـدیگر پـذیری مسـلمانان جهـان وبـه ویـژه ملـت شـریف وغیـور افغانسـتان کوشش شده است.

بـا احتـرام عبـدالرحمن "حمیـدی" بدخشـی سـر پرسـت آمریـت عقیـدتی وفرهنگـی مفـرزه هـوائی ننگـر هارـ قـوای هـوائی، در مربوطـاتِ ریاسـت عقیـدتی وفرهنگـی وزارت دفـاع ملـی کشـور، ودر میـدان هـوائی ننگرهـار در میـانِ سـال هـای (۱۳۹۶ـ ۱۳۹۹هـ.ش)، ننگر هار ـ افغانستان.

بنام صاحب قلم!

تقریظ: از محترم بسم الله "شریفی"

هر چند نوشتن تقریظ بالای یک کِتاب یا مجموعه ای شعری صلاحیت علمی وتخصصی می خواهد واز صلاحیت ودستور کاری من خارج است اما با آنهم بر اساس تقاضای دوست ورفیق دیرنه ام جناب (عبدالرحمن حمیدی بدخشی) نکاتی را پیرامون شعر نوشته ام اینجا می خواهم بازگو نمایم: به باور من شعر سرودن یک بخش از زندگی شاعر است وبا شعر زندگی کردن بخش مهمتر از آن، حقیقتًا شعر زمانی ماندگار می گردد و (گل) می کند که شاعرش با شعر زندگی کرده باشد ودلنوشته هایش ترسیم کننده یی حالات درونی وبازگو کننده یی حقایق روزگار باشد، شعر شبنم احساس است که بر گلزار قلب ها می نشیند وحس همدردی، همدیگر پذیری وهمگرایی را در حُوزه های مختلف حیات بشری به بیداری کامل می کشاند، شعر در کنار شگوفانیدن (لبخند)، گاهی می تواند (زهر خندی) برای تجسم واقعیت های عینی جامعه باشد وبدون تردید زیبای شعر ویا یک گزنه شعری در موجودیت (لبخند) و(زهر خند) (به خوبی می توان معنی یابد) بنا بر این آقای "حمیدی" در قالب های مختلف کلاسیک طبع آزمایی خوبی نموده است امیدوارم به زودترین فرصت ممکن خوبتر بدرخشند وجای یکی از ستاره های درخشان شعر وادبیات را پر نماید، حمیدی" صاحب جوان متعهد، با احساس وپرتلاشی است که در سیمای آن تقوی وطهارت اخلاص ورَشادَت بوضح نمایان می باشد، من در حالیکه چاپ نخستین گزینه ی شعری "جناب" حمیدی" صاحب (گلستان بدخشان) را به جامعه فرهنگی کشور وشخص شاعر خجسته باد می گویم از بارگاه ذوالجلال استدعا دارم که دیگر شاهد حوادث دلخوراش، خونبار ورنج آور در کشورعقب گذاشته شده مان نباشیم وشگوفه های صلح وامنیت، بازسازی وبهسازی در سر زمین دلاوران رادمنش (افغانستان) باور گردیده وجوانان باعزم سبزمنش، پرشور وپاسداران میراث فرهنگ به خواسته های مشروع وبر حق خویش دست یازند.

با تقدیم حرمت بسم الله " شریفی" رییس نهاد فرهنگی واجتماعی مردم روشن ضمیر میهن ومسؤول هفته نامه وخبرگزاری عقاب، قوس سالِ (۱۳۹۵هـ.ش)، کابل ـ افغانستان.

بنام خداوند جان وخرد!

تقریظ: از محترم ماستر خداداد "خیراندیش"

خواندن، نوشتن ویاد دادن واژه های اند که توصیف شان به زبان نمی گنجد ارزش والای این واژه ها در این است که خداوند پاک همواره انسانهارا به سعی وتلاش در این زمینه ها دستور داده است، شعر نوشتن وشعر گفتن ذوق واستعداد خاصی نیاز دارد قَریحَه وذوق شعر سرودن در یک شاعر می توان از ابعاد مختلف به وجود آید بطور مثال: خدا دوستی، عشق به وطن، شرایط روزگار ناهنجار و... پس شعر می تواند عامیانه ویا معیاری باشد اما شعرعامیانه ارزش بیشتر دارد، چون به سادگی بیانگر درد ورنج مردم بوده ومخاطب را به آسانی به عُمق همان موضوع و وَقایع تاریخ، نابسانی وناهنجاری روز آگاهی می بخشد.

طوریکه صوفی غلام نبی"عشقری" می گوید:

عشقری از روی علم وطع نمی سازد غزل　　　　این قدر مضمون نو طبع خداداد آورد

هموطنان عزیز بدخشانی های ما طبعتًا مردم خوش خوی وشاعر طبع هستند، مانندی شاعره معروف، شاهدخت شعر وعزل شاه بیگم سیده النساء مخفی بدخشی وشاعران دیگر که هر کدام در عرصه ادبیات افغانستان نقش برازنده دارند، این طبیعت شعری از یک طرف بیانگر استعداد، محرومیت ها ومشکلاتِ که مردم این خطه دارند واز جانب دیگر پاکدلی وقَریحَه خاصی است که خداوند منان به آنها عطا کرده است.

مجموعه شعری حاضر که تحت عنوان (گلستان بدخشان) به اثری سعی وتلاش های همیشگی وخستگی ناپذیر جوان شیرین کلام، شاعر خوش قَریحَه ودوست بدخشی ام محترم عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی تهیه وترتیب گردیده است، از نظر بنده خالی از هر نوع مشکل ادبی بوده ویک اثر خوب درعرصه ادبیات می باشد، باورمند هستم که در صورت چاپ وانتشار این اثر نَفیس به غنامندی ادبیات کشور ما افغانستان افزود خواهد شد.

جای دارد که از زحمت کشی های همیشگی جناب "حمیدی" صاحب جهت تهیه وترتیب این اثر نَفیس تشکری ویژه داشته باشم ودر آخر از خداوند منان توفیق تلاش وزحمت کشی بیشتری را برای آقای"حمیدی"صاحب خواهانم ومن الله التوفیق.

با احترام خداداد "خیراندیش" استاد دانشگاه الغیاث، قوس سالِ (۱۳۹۵هـ.ش)، هرات ـ افغانستان.

بنام خداوند جان آفرین!

تقریظ: از محترم غلام یاسین "نامی"

شعر سخن موزون وتخیلات شاعرانه یست که شخص شاعر از رویدادهای جامعه متأثیر گردیده سوز درد خویشتن وجامعه را انعکاس نموده وبه گونه یی دلسوزانه در قالب اشعار اش ترسیم می نماید، وبدینگونه شخص شاعر خویشتن را سَهیم وشریک درد سوز در جامعه ومردمش دانسته از این جهت قلم همت بر داشته ومسؤولیت ایمانی وجدانی وانسانی که دارد در میدان عمل به اجرا میاورد، تا از ظلم ظالمان از جور جابران، از قتل قاتلان، از خیانت خاینان، از جنایت جنایت کاران، از فساد فاسدان، از بی عدالتی وبی انصافی حاکمان پرده برداشته جامعه ومردم را از این عملکرد نامیمون آنان مطلع سازد.

آری! از این میان هم محترم عبدالرحمن "حمیدی" نابِغه ومرد بزرگ مرتبهء سر زمین افغانستان کِتاب را که تحت عنوانِ **(گلستان بدخشان)** که مَخزَن علمی در راستای رسیدن به موضوعات ومسائل ضروری ابعاد زندگی انسانی که ارزش باوری ماست در رشتهء تحریر در آورده است، امید است که آقای "حمیدی" بدخشی همیشه به سوی اِستِعلاء معرفت عموم بشتابد ومُوفق دارین باشد، واز خداوند بزرگ توفیق مزید برای این شاعر جوان ونویسندهء چیره دست کشور مان آرزومندم؛ آقای " حمیدی" شاعر متفکر نکته دان باریک بین ونویسندهء توانای کشورعزیز مان افغانستان که سالیان مُتَمادی در این راستا قلم همت برداشته ودر میدان مبارزه علیه آشوبگری ها، مظالم، قتل قتال، ستمگری های ستمگران، قد علم نموده واز این طریق مصدر خدمت به جامعه اسلامی اجتماعی انسانی ملت وکشورعزیز مان گردیده است، کِتابِ را که روی دست دارید همه شعرهای مَملُو از احساس عواطف سوز درد جامعه وملت اش را درج این مجموعه شعری نموده وبدست نشر سپاریده است، که کِتاب مزبور حاوی غزلیات، مثنویات ورباعیات عرفانی، اجتماعی، فلسفی، اخلاقی، حماسی، سیاسی، پند وموعظه بوده، واز محتویات ارزنده یی درعرصه شعر وادبیات کشور محسوب می شود.

ودر پایان از خداوند منان موفقیت های بیشتر را برای شاعر جوان قلم به دست ونویسنده یی نیرومَند کشور آقای "حمیدی" صاحب در راستای خدمت به دین مبین اسلام ملت و وطن تمنا می نمایم و ان شاء الله من مطمئن هستم که این زحمات آقای"حمیدی" در پیشگاه ایزد منان خالی از اجر پاداش نبوده واز طرف دیگر در جهت غنامندی درعرصه شعر فرهنگ وادبیات کشورعزیز مان افغانستان افزوده است.

با احترام غلام یاسین "نامی" غوری استاد در دانشگاه الغیاث واقع در ولایت هرات سالِ (۱۳۹۵هـ.ش)، هرات ـ افغانستان.

شعر از مَنظَر حدیث نبوی (ص)

١ـــ **وعـــن** أبـــی بـــن کعـــب قـــال، قـــال: رســـول الله صـــلی الله علیـــه وســـلم، ان من الشعر حکمة. (رواه البخاری).

١ـ **ترجمه:** حضرت ابی بن کعب (رضی الله عنه) می گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: بعضی از شعرها حمکت (متضمن حکمت) می باشد. (بخاری).

تبصره: یعنی شعر عبارت است از کلام، نافع که بیانگر احساس وعواطف شاعر بوده وحکمت عبارت است از علم دانش، راستی درستی وکلام موافق حق می باشد.

٢ـ **وعـن** جندُب أن النبی صلی الله علیه وسلم کان فی بعض المشاهـِد وقد دَمِیت أصـبعُه فقال: هل أنت الا أصبعٌ دَمیتِ * وفی سبیل الله ما لقیتِ. * (متفق علیه).

٢ـــ **ترجمـه:** حضـرت جنـدب (رضـی الله عنـه) مـی گویـد: در یکـی از غـزوات انگشـت پـای آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) (به سنگ خورد و) خون آلود شد، خطاب به انگشت خود کرده فرمـود: تـو جـز انگشـتی نیسـتی کـه خـون آلـود شـده یـی، ودر راه خداونـد (جـل جلالـه) آنچه (از رنج وتکلیف) پیش آید ضایع نیست. (بخاری ومسلم).

تبصره: یعنی این قول را پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه وسلم) بـه شکل شعر مـی بستند ومـــی فرمودنـــد چنانچـــه کـــه در بنـــد، بنـــد حـــدیث فـــوق ذکـــر تـــوازن شـــعری در این قول رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دیده می شود.

٣ـ **وعـن** عائشـة رضـی الله عنهـا، أن رسـول الله صـلی الله علیـه وسـلم قـال: أهجُـوا قریشًـا فإنه أشد علیهم من رشق النبل. (رواه مسلم).

٣ـ **ترجمه:** عائشه (رضی الله عنها) می گوید: که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به شعراء خود) فرمـــود: کفـــار قـــریش را نکـــوهش کنیـــد بدرســـتیکه نکوهیـــدن آنهـــا بـــر ایشـــان سخت تر از تیر انداختن است. (مسلم).

تبصره: یعنی پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه وسلم) بـرای شـعراء خـود ومخصوصًـا بـه حسـان بـن ثابـت میفرمودنـد کـه کفـار قریش را هَـجو (سـرزنش مُـذمت بـه شـعر) نمایـد زیرا هَجو نمودن شما وعلی الخصوص حسان بن ثابت برای کفار قریش چنان سخت است بگونه که تیرباران دیگر مسلمانان بالای ایشان سخت می باشد.

از: (مشکواة: کتاب الاداب، باب البیان والشعر، ج٢، ص ٤٣١).

(ومشکات فارسی: ج٢، کتاب الآداب؛ باب شعر وبیان، ص ٤٠٤ ـ ٤٠٦).

مترجم: «عبدالحمید وردگ».

قدامت شعر وشاعری:

وتصاویر برخی از شعراء حکماء وداشمندان جهان اسلام، خراسان زمین وافغانستان امروزی:

شعر از قدیم ترین سخن موزون مقفی مُخَیل بشر محسوب می شود که قدامت شعر را میتوان قبل از روزگار پیامبر معظم اسلام نام برد که در روزگار پیامبر معظم اسلام هم اکثر اصحاب کِرام شاعر بودند ودر برابر شاعران مشرکین به هَجو سرزنش می پرداختند، ازجملهء آنان حسان بن ثابت بود وخودی رسول خدا هم در چند جای شعر گفته اند وشعر در این روزگار پرشکوه پیامبر معظم اسلام از اَهمیت خا صی برخوردار بود که شعراء مسلمین از جانب رسول خدا (ص) مورد ستایش قرار می گرفتند، وبدین منوال بعد از روزگار پرشکوه پیامبرمعظم اسلام این میراث گران مایه از متقدمین به متأخیرین وبالآخره به شعراء، قرون سوم، ششم، هفتم، نهم، دهم، الی قرن بیست یکم با اقسام وبخش های مختلف باقی مانده است، که هم اکنون این روند به اشکال ونمونه های گوناگون در میان جوامع انسانها ادامه دارد، واز جلمه شعراء فارسی زبان قرون سوم ــ دوازدهم وفراتر از آن میتوان حنظله بادغیسی، رابعه بلخی، رودکی، فرخی سیستانی، سعدی، نظامی، مولانا بلخی، حافظ، جامی، بیدل، ناصرخسرو، دقیقی بلخی، فردوسی، خیام، نظامی گنجوی، سنایی، منوچهری، عطار نِشابوری، انوری، خاقانی، خلیلی، عبدالقهارعاصی، غلام نبی عشقری، حیدری وجودی، سیده النساء مخفی بدخشی، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی وغیره را نام برد، شعر کلام فشرده بشر بیان کننده یی احساس عواطف انسان وهنری ادبی است که برای پخش نشر مسائل دینی، علمی، اخلاقی، فلسفی، سیاسی، حکمت وموعظه در اجتماعی انسانی بکار برده می شود، شخص شاعر به نکته دانی باریک بینی افکار واندیشه یی که دارد از رویدادهای جامعه متأثیر شده این همه را در قالب شعر نقش ترسم نموده ومردم را به یک آینده یی درخشان امید وارمی سازد. بنده هم باذوق وعلاقه خاصی که درعرصه شعر وادب داشتم وگاه گاه طبیعت شعری بر ذهنم خُطور می کرد، از سالِ (۱۳۸۳هـ.ش)، بدین سو شعر می سروده ام چون «انسان قابل علم وصنعت کتابت رادارد» وهر کاری را که در آن شوق وعلاقه داشته باشد بدون تردید به اندک تلاش بدان نایل میاید.

لذا خواستم که پیام خود را از این طریق به جامعه اسلامی واجتماعی انسانی رسانم چون هر فرد از افراد انسان با همان حدود معیار وظرفیت که دارد با همان محدوده وتوانایی فکری وظرفیت خویش در پیشگاه خداوند منان دارای مسؤولیت است، پس می باید از هر ناحیه که می شود قد علم نموده برای رفع این عهده داری خود بشتابد.

واز سوی دیگر برای اَحیاء بیشتر فرهنگ ادبیات کشور عزیزمان افغانستان سر زمین اُدباء، حَکماء وجاویدانه های حماسه آفرین که تاریخ اش به مردم آریایی ها می رسد فرهنگ ادبیات دیرنه یی دارد تلاش صورت گیرد که با تأسف در این سالیان آخر تهاجم فرهنگی بیگانه گان به کشور عزیزما (افغانستن) واز جانب دیگر جنگهای خان مان سوز سبب مهاجرت هموطنان عزیزمان به کشورهای بیگانه شد که بیشتری ایشان از نِعمت سواد بی بهره مانده اند واز طرف دیگر آثاریکه دانشمندان فرهیختهٔ کشور مان از خود باقی گذاشته اند زمینه یی نشر پخش برای این آثار دانشمندان کشور ما چندان مُهیا نبوده است که دست خُوش روزگار گردیده واکثر آن آثار نابود شده اند.

فلهذا کشور عزیزما! در این سالیان آخر در قسمت فرهنگ ادبیات به نسبت به کشورهای دیگر کمی به عقب ماند، امید که این تلاش ناچیز رفته، رفته به خَلاء گذشته درعرصه شعر وادبیات وفرهنگ کشور مان افغانستان عزیز! بیفزاید.

خوب هر چندِ که اشعار بنده از کمی کاستی ونا رسایی از نگاه علم عروض، بدیع وبیان مبرا نیست، اما ناگفته نماند که این کاستی ونا رسایی در فطرت انسانی توأم با زندگی او داره سیری طبعی خود را تا پایان عمر آدمی طی می کند.

بهر حال مجموعه شعری را که سالیان دراز بدین سو از چکیدهٔ تخیلات ورویداهای روزگار پر پیچ تاب گاه به شادی، گاه به غم، گاه به رنج، گاه به گنج، گاه به سوز وگاه بساز بوده است، نقش ترسم نموده ام وبنام (گُلستان بدخشان) نام گزاری کرده ام که اینک خوانده گان عزیز! وعلاقه مندان شعر وادب در صفحه بعدی بخوانش خواهید گرفت.

ودر آخر از خداوند بزرگ مسئلت می نمایم که این تلاش ناچیز بنده را در جهت پخش نشر مسایل دینی، فرهنگی ادبی مورد قبول درگاه خویش قرارداده سودمند به خواننده گان عزیز! باقیات صالحات در ترازوی اعمال نامه بنده نموده وسبب آمرزش گناهان من و والدین مرحومم وکافه امت اسلام گرداند.

با احترام عبدالرحمن "حمیدی" بدخشی فارغ التحصیل دانشکدهٔ شرعیات وعلوم اسلامی ودانشگاه الغیاث واقع ولایت هرات، ومعاون عقیدتی در مربوطات ریاست عقیدتی وفرهنگی وزارت دفاع ملی کشور ، در (کندک سوم، ولواء دوم ضربتی) در ولایت هلمند سالِ (۱۳۹۵ هـ.ش)، هلمند ـ افغانستان.

خالق یکتا!

آن خـالـــــق کـاینـات یکـتای ما [1] رازقُ رحمـــان و بــــــی همتای ما
کــرده ای پیدا تو ما را ازعـــــدم هستی تو خـــالـق هــم مــولای ما
مـــا نـداریم غـیر تـو فـریاد رس الغیاث هستـی تـــو به نــــــدای ما
مـا کـه درغم غــرق و گـشتیم یکسره هستـی توغم خوار و بـــه غم های ما
نیـست غیر از تو طـبیبی دیـــگری تا کند مَرهــم دارو این همه زخم های ما
مـــا کـه دور از وصل تـو افــتاده ایم هستی تو واصل همدم با همه خطای ما
مـــا نـــــکردیم طـاعـتِ از صـدق دل میکنی جبران کامل این خرابی های ما
راه باطل عزم داریم کار شیطـان پیشه ای کـرده ی تــو راهنمون راه راست رای ما
ما نداریم حاصلِ از عمر خود یک نیکوی جز رجاء از لطف تــو داریم ای خدای ما
بسکی داریم دردی بی درمـانُ رَنجُ اَلَم میکنی دایم تـو دارو دردی بی دوای ما

دور مانــــده این " حمیدی" از وصالت ای کریم

تــو قریبِ از رگ گـــرن و از برای ما [2]

خالق یکتا!

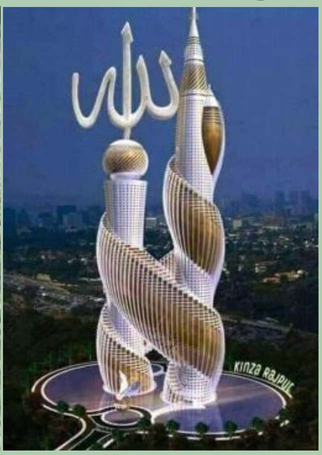

بیت الله شریف:

۱) خداوند بزرگ خالق کاینات که از جمله این همه کاینات ومخلوقات انسان ها را اشرف مخلوقات در این کرِهٔ خاکی آفریده است وپیامبران را از جنس همین انسان همراه با کِتاب رهنما ومعجزات آشکارا بسوی بشریت فرستاده است تا باشد که انسانها از وَرطَهء شرک بت پرستی، جهالت وبد بختی نجات یافته تنها یک خالق یکتا را که پیدا کنندهٔ جهان وتمام کاینات است به یگانگی پرستش نموده فرمان او وراهمنودهای پیامبرش را بجا آرند، تا کامیابی دنیا وآخرت را نصیب حال خود گردانند، ولی با تأسف انسانها موجود خیلی ناسپاس اند، با وصف این همه لطافت خداوند منان بازهم انسانها از فرمان او وراهنمودهای پیامبرش سر پیچی نموده گناهی برزگی را مرتکب می شوند، اما با وجود این همه نافرمانی های انسانها خداوند مهربان با لطف کرم بی کرانش انسانهای مسلمان مذنبِ تائب را از گناه وخطاهای ایشان درگذشته ومورد عفو وبخشش قرار داده ودر نتیجه داخل بهشت می سازد.

۲) خداوند خالق همه مخلوقات وکائنات است آنچه را که بندگان (او تعالی) باطنشان آنان را به رستاخیز وحقایق دیگر، در وسوسه می اندازد خداوند از رگ گردن به بندگان خود قَریب تر است همهء آن وَسوَس واسرار باطنی بندگان خود را میداند.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ. (ق:۱۶).

ترجمه: همانا انسان را آفریدیم وهمواره آنچه را باطنش [نسبت به مَعاد ودیگر حقایق] به او وسوسه می کند، می دانیم، وما به او از رگ گردن نزدیک تریم. (ق: ۱۶).

نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

سردار کونین

ای آنکه بروی تو دوعالم پیدا شده پیدا | از فضل وجــودت آدم هُویدا شده هُویدا
خورشید و مه کَــواکب به تو می بالند | گردونُ بـــه عـشق تــو شیدا شده شیدا
خلقان بسا جمله درود خـــوان توهستند | شمس قمر از نوری تـــو جلا شده جلا
شَقُّ الْقَمَر از سری انـــگشت نــکویت | از هــیبتی تــو رُعب تـرسا شده ترسا
لوح قلمُ کــرسی و عــرش منتظرت | مَحـمود مــقام تـــــــــوعلیا شده علیا
شاه هانُ بسا جمله بـــه درگه ات گدا اند | بهتر زهـمه شـأن تـــو بالا شده بالا
سرداری کـــونین و رسـول مدنی [۱] | سیری تـو به قـاب قـوس بر پا شده برپا
در جـمع رســـولان خـاتم و خَواتِمی | نام تـو بـــروی عـــرش انشا شده انشا
جنیان ملائک بسا وصف تـــو گویند | حِیتان و بـــه هجری تو بکاء شده بکا

شافع توی بـــر منی عاصی "حمیدی"
ای آنـکه بتو ایـــن اِذن اِعطاء شده اِعطا

آرامگاه رسول خدا (ص) در مدینه منوره:

۱) حضرت مُحمد (صلی الله علیه وسلم) فرزند عبدالله مادرش بی بی آمنه جدش عبدالمطلب کاکای زیاد داشته اند واز جمله ایشان که به اسلام مشرف گردیده اند حضرت همزه (رض) وحضرت عباس (رض) بودند، سه پسر بنامهای قاسم، طاهر وابراهیم وچهار دختر بنامهای فاطمه، رقیعه، ام کلثوم وزینب داشته اند، آن حضرت (ص) یازده تا همسر داشت، رسول خدا از قبیله اشراف بنی هاشم که جد بزرگش رئیس آن قبیله بوده است، خداوند بزرگ محبت که بِه نسبت به رسول معظم اسلام داشت جهت پیدایش آن حضرت (ص) تمام کائنات را بروی او آفرید وبعد از گذشت ادوار موسی (ع) وعیسی (ع) خداوند متعال روی حکمت خویش چندین سال پیامبری در این کره خاکی نفرستاد در این مدت انسانها همه بت پرست شده وبد بختی به اوج خود رسیده بود، حتی دختران خرد سال را زنده در گور می کردند، همان بود که در سپده دم دوشنبه (۱۲) ربیع الاول در سالِ (۵۷۱) میلادی (عام الفیل) خورشید عالم تاب طلوع وبعد از رُشد تکامُل وبعثتش به پیامبری با دعوت مخفی وسپس با دعوت علنی پرداخت که به اثری ظلم ستم مشرکین مکه با پیروان کمی بعد از گذشت (۱۳) سال در مکه به امری خداوند (جل جلاله) از مکه بصوب مدینه هجرت نمودند وبعد از تَشکیل یک نظام ودولت مقتدر اسلامی در مدینه در مدت (۱۰) سال جِهاد ومقاومت را علیه مشرکین مکه ونواحی آن آغاز نموده اند که در نتیجه ای زحمات آنحضرت (ص) واصحاب گرامی اش تمام مردم مدینه ومکه ونواحی آن به دین اسلام گرویدند وآنحضرت رسالت خویش را با شجاعت مَتانَت در مدت (۲۳) سال به پایان رسانید، این شخصیت برازنده ای علمی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی، سیاسی وراد مرد تاریخ اسلام سر انجام بعد از زندگی پر از فراز نشیب وبعد از ادای حجة الوداع روز دوشنبه به عمری (۶۳) سالگی جهانِ فانی را وداع گفت وبه لقای محبوب حقیقی اش پیوست، ودر مدینه منوره در حجره حضرت عائشه (رض) با احترام خاص مدفون گردید. (انا لله وانا الیه را جعون).

نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

در نخست همه انسانها کوچی وصحرا نشین وزندگی کوچیانه داشتند وبعد آهسته، آهسته متمدن وشهر نشین شدند وبرخی دیگرِ ایشان به همان روشِ زندگی کوچیانه باقی مانده اند وکوچیان مردم قوی هیکل زحمت کشی هستند که با زندگی ساده در دامنه های کوه ها وبیابان ها دشت وصحرا زیست می نمایند ودر بهار سال از یکجا بجای دیگر می روند، کوچیان تاریخ دیرنهٔ دارند که تاریخ کوچیان از زمان آدم (ع) نَشأت گرفته وتا اکنون این مردم به همان رسم دیرنه ودامداری شان در کوه پایه ها وبیابانها، در افغانستان ودیگر جاهای دنیا به میل ورغبت خود زندگی می کنند. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

آمد بهار

آمد بهار سرو صنوبر بسا قطار — بشکوفته لالهٔ خوش رنگ و به دامان کوهسار

وزد نسیم معطر ز باغ گلشن چمن — بلبل ز روی گل و بسا آهِ کشانُ زار و زار

پیچیده بهر دشت بیابانُ صدای رَعدُ برق — مَطر ز آسمان و سرازیر و همچو آب شار

صاف همچوآسمان و بهارُ هوایی معتدل — پرتو فکنده ماهُ به مِحوری لاله زار

پروانه گان چرخ زنان بسوی گلهای رنگ به رنگ — گوش دی به قمری و طوطی که ثنا خوان کردگار

نملان که بفکر جمعُ طعمه و دانه اند — تحریک همه حیه جان و به ذوق طراوت بهار

کوچیان که بهر وادیُ بیابان و مرغزارها — نصب کرده اند خیمه و خرگاه بهر سبزه زار

چوپان و شبانگاه با رمه خود بهر کوه صَخرها — چراند رمه اش به اِشتیاق و اندر شبان تار

این غفلتُ سستی و کسالت"حمیدی" تا به کی؟

بر خیز بکوش که به عاقبت نشوی شرمسار

کوچیان در حال کوچ کردن از یک جا به جای دیگر و روش عَروسی کوچیان در دشت دامان ونشستن عَروس برکجاوه به شتر مُزین شده

فصل بهار

بـــاز نـــــگر فـــصل بـهاران شده　　تپهُ دشت و صــحـرا لاله چراغان شده

هر طــرف تـو می نـگری سبزه زار　　سوسن ســرو سنبل جمله شکوفان شده

باد نـــسیم ســحر وزد بـــه باغ چمن　　وادی کـــوه دره سبزه و ریحان شده

اَبرُ با چشمان تر بارد ز شب تا سحر　　آب زُلال رود هـــا هــمه خروشان شده

میاید از هـر کنار شور نوایی مرغان　　قمری و طـوطی بـه باغ نـگر فراوان شده

بهر وادئ صحرا نــگر کبکهای دری را　　فــر یاد کـنان مستان همه نـمایان شده

خیلی غزلان روان چست چابک نگران　　به دشت کوه صحرا نگر که دوان شده

سبزه و نــسرین شـده فـــرش زمین　　عـطر عنبر گـــلاب سوی آسمان شده

خیز شنو نغمه را نالـــه بلبــلان را　　شور شَعَف مــــرغان سوی کهکشان شده

گلهای سرخا سفید دمیده رنگی به رنگ　　درخت ســبزه گـــل خرم شادان شده

خیزُ برو "حمیدی" ســوی صحرا شتابان

نــگر فضایی دنیا رحمت ز رحمان شده

رهبرِ مایان

آن مــجاهـــدِ دلــیرُ کشور افغان برفت [1] قـوت بازو چون کــوه استواری مان برفت

کرده ای دلریش مـــحزون مـلت آشفته را آن شــهید گلگون کفن و لعل بدخشان برفت

بس نمودی جـــان فدا در راه صلح آشتی جاهـــد راستین دلاورعـــالم یزدان برفت

شخص بـــر جـسته و نــادر در میان آسیا گـــوهــر نــایاب مـلی شاه افغانان برفت

شد چنان ماتم سرا ملت افغان ز هـجرانت بسا مـرد میدان سالار و آن شـهسواری مان برفت

صد هزاران حــسرت آه فغان از بهری تو دُرعَـــقیقی یـمانـی گـوهـر تابان برفت

ماهمه جـــویای انــتقام خــونت ای شهید آن رئیس با شهامت شاه خـوبان مان برفت

شـــاد بـاد آن روح تـودر روضۀ خلد برین

ای بسا دل ریش "حمیدی" سردار مایان بـــــرفت

رهبَرِ مایان:

پروفیسور شهید استاد برهان الدین"ربانی" همراه با فرزند ارشدش محترم صلاح الدین "ربانی" وزیر خارجه کشور

۱) پروفیسور شهید استاد برهان الدین"ربانی" فرزند مولانا محمد یوسف، رئیس جمهور اسبق کشور و رهبر معظم انقلاب اسلامی افغانستان، بنیانگذار جمهوری اسلامی در افغانستان، شخصیت شاخص ابرمرد تاریخ معاصر کشور فرزانه زمان شخصیت علمی، فرهنگی روحانی ودعوت گرِ اسلامی، که سر انجام توسط استخبارات همسایه گان کشور در تابستان سالِ (۱۳۹۰هـ.ش)، هجده ماه سنبله نا جوان مردانه به شهادت رسید و در کابل پایتخت کشور در تپهٔ بنام وزیر محمد اکبر خان به خاک سپرده شد، که خلاء چنین شخصیت نادر جبران ناپذیر است، پس به رهروان رای این بزرگ مرد تاریخ معاصر کشور است ومی باید که آرمانهای این شهید گلگون کفن را تحقق بشند.

ـ آثار وتألیفات شهید پروفیسور استاد برهان الدین ربانی رییس جمهور اسلامی اسبق افغانستان قرار ذیل است

۱ـ تفسیر: (در سایه های قرآن)؛ (ترجمه تفسیر سید قطب فی ظلال القرآن).
۲ـ (مُحمد نخستین مربی وآموزگار بشریت).
۳ـ (تشریح عقاید معتزلی ها).
۴ـ (تئور سیاسی اسلام)؛ (به زبان عربی).
۵ـ (داؤد خان در گذشته ننگین، حاضر جنایت بار ومستقبل هولناک)؛ (چاپ سالِ ۱۳۵۵ هـش).
۶ـ (کوتای (۲۶) سرطان وسیمای زعامت داؤد خان)؛ (چاپ سالِ ۱۳۵۶هـش).
۷ـ (چه نوع مبارزه؟).
۸ـ (استقلالیت انقلاب).
۹ـ (اسلام وکمونیزم).
۱۰ـ (خلفای راشد).
۱۱ـ (از تربیت یافتگان مکتب اسلام)؛ (معرفی چند تن از اصحاب پیامبر ص).
۱۲ـ (هشتمین بهار خونین کشور).
۱۳ـ (پیام به فرمانده هان جِهاد).
۱۴ـ (آزمون جِهاد)؛ (مجموعه چند خطابه).
۱۵ـ (کرملین در تلاش شاه مخلوع)؛ (چاپ سالِ ۱۳۵۸هـش).
۱۶ـ **(انقلاب اسلامی افغانستان).** وهمچنان به تعدادِ (۳۲) جلد کتب وآثار استاد شهید از خود ماندگار وباقی گذاشته است. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

بدخشان

بـدخشان ای بـــدخشان درخشان	بود آن چشمه سارانت خــروشان
نـسیم خــوش بـوی انـدر بهارت	که گویا از نشانه ای باغ رضوان
ز هـــر وادی کـه آب های زلالت	سرا زیر خوش گُوارا آب باران
گـــلُ نــــسرینُ لالـــه و صنوبر	بـــهر دشت و بـیابــانت شکوفان
بــــود از لـعل تـو اندر جهان نام	بـــه کافر گبرُ ترســا و مسلمان
بـــماند فیض و نـامت را همیشه [1]	از آن خـــــرقه ای خـاتمِ رسولان
چی گویم مـن ز آن فرزانه گانت	ز بیدل[2] و ســـلیم[3] و راغ یاوان
بــسا و شـیر مردان در حریمت	ز جـملـه آقـای ربـــانـی[4] نمایان

فـــدای کـــوه دا مانت "حمیدی"
مـــقام نـاصـــــر و نیکان افغان[5]

نامگذاری مرکز بدخشان به فیض آباد نسبت ماندن خرقه رسول خدا به مدتی چندی در آنجا:

۱) به روایت تاریخ خرقه مبارک (جامه) حضرت رسول خدا (ص) را شخصی از بخارا سمرقند ـ ماوَراء النهر آورده ومی خواست از راه چترال پاکستان به هند ببرد ولی یکی از امیران وقت بدخشان از موضوع خبره شده مانع بردن خرقه مبارک به هند شد، فیض آباد مرکز بدخشان که در آن زمان (جوزگون) نام داشت خرقه مبارک را در آنجا، جا بجا کردند وبعد گفته می شود شخصی بنام جنرال ولی خان به فیض آباد بدخشان آمده وبه حیله ی خرقه مبارک را گرفته به ولایت قندهار انتقال داده است که هم اکنون جای را برای آن خرقه مبارک در قندهار اختصاص داده اند که آن مکان را بنام خرقه مبارک یاد می کنند ونام مرکز بدخشان به همین مناسبتِ بودن خرقه مبارک به مدتی چندی در آن شهر به فیض آباد مُسَمی گردیده است. نِبِشته: «از حمیدی بدخشی».

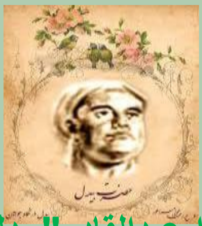

میرزا عبدالقادر"بیدل"

۲) میرزا عبدالقادر "بیدل" فرزند میرزا عبدالخاق شاعر غزلسرای عرفانی وفلسفی در سالِ (۱۰۵۴هـ.ش)، در شهری عظیم آباد پتنه در هندوستان چشم به جهان گشود، نسبت او به قبیله (ارلاس) بدخشان افغانستان می رسد، این که چرا چی زمان وچگونه نیاکانش به سر زمین هندوستان مهاجرت کردند نا معلوم ودر پردهٔ ابهام است، بیدل آخرین آئینه تابان شعرعارفانه وفلسفی بود که او در تاریخ سالِ (۱۱۳۳هـ.ش)، به خاموشی گراید، آثار او از جمله مثنوی عرفانی، مثنوی محیط اعظم، مثنوی رقعات وغیره بوده است.
برگرفته: «از صفحه اینترنِت».

علامه محمد سلیم "طغراء" راغی

۳) علامه محمد سلیم طغراء راغی شخصیت فرزانه زمان خود عالم نامور که در زمان خودش در علوم وفنون از همه همقطارانش دست بالای داشته است، علامه طغراء راغی در میان مردم از نام نشان ومقام شامخی بر خور دار بوده، او در زمان حکومت محمد ظاهر شاه پادشاه اسبق افغانستان می زیست.

۴) پرفیسور استاد شهید برهان الدین"ربانی"رئیس جمهور اسبق افغانستان شخصیت نامور فرزانه زمان ورهبری جِهاد ومقاومت کشور که در تابستان سالِ (۱۳۹۰هـ.ش)، هجده ماه سنبله توسط استخبارات همسایه گان کشور در کابل در منزلش به شهادت رسید ودر تپه یی وزیر محمد اکبر خان واقع شهر کابل مدفون گردید، روحش شاد ویادش گرامی باد.
نِبِشته: «از حمیدی بدخشی».

حکیم ناصرحسرو"بلخی"

۵) ناصر خسرو بن حارث از جمله شاعران بزرگ فارسی زبان، فیلسوف، حکیم وجهانگردی بود، وی در قبادیان از توابع بلخ در خانوادهٔ مُحتَشَمی که ظاهرًا به امور دولتی ودیوانی اشتغال داشته اند در سالِ (۳۹۴هـ.ق ــ۳۸۲هـ.ش)، متولد شد ودر یمگان از توابع بدخشان ــ افغاستان در سالِ (۴۸۱هـ.ق)، درگذشت، ناصر خسرو به نظم ونثر آثار وتألیفات زیادی دارد، از جملهٔ آنان دیوان اشعار، سفرنامه وغیره بوده است. برگفته: از «لغت نامه دهخدا»، و «صفحه اینترنِت».

مهد علم فرهنگ

این غـــیاثی مهد علم جـــای عرفانی شده[1] مظهر فیضُ صدور لــــطف رحمانی شده

بلبلان باغ توحـــــــــید دایما شور شَعَف از حریم پـــاکدانش نـــــور افشانی شده

است مـــسرورُ ملائک از قـــدوم طالبان کسب علم درس قـــرآن بسکی ارزانی شده

وارثان انــبیاءُ هم مُــــــــــــعلیمان دین روز شب در فکرتدریس و سبق خوانی شده

باز گویم از جناب محترم حـــاجی رئیس[2] بهری ساختار جــوانان همچو کوشانی شده

بار دیگر بهری اعـــماری دانشگاه الغیاث زحـمت بسیار را تــــــحمل پیکانی شده

هـر شبانـگاه هان مـلائک در طواف این حریم اشـــک شیطان لعین و نیل طـوفانی شده

نـور می بارد از اینــــجا تــاثریا وسماء طلعت خـورشید عــــالم تابُ تابانی شده

سـبزه سوری و نـسترن اشـــجارش ببین هــــر طرف خـــرمُ شادابُ گلستانی شده

دَوری **انصاری** و[3] **جامی**[3] **رازی** و[3] **علی قاری**[3] باری دیگر جــاری و روشن چــراغانی شده

دُور گردانید عزیزان ز خود این سستی را وقت خــود سازی و خود کاری شایانی شده

دُور کن غفـلت "حمیدی" از تـن فاتر خـود

همزمان بر خیز شتاب و مـاهُ رَخشانی شده

دارالعلوم عالی (غیاثیه)   دانشگاه وپوهنتون (الغیاث)

۱) دارالعلوم عالی غیاثیه دانشگاه وپوهنتون (الغیاث) واقع در (۵) کیلو متری شمال شرقی شهر هرات یک مرکزی علمی وفرهنگی بزرگ که داری بیش از (۱۵) هزار کم بیش طلاب علوم دینی ومحصل ذکور واناث در این کانون عقیدتی وفرهنگی مصروف کسب دانش وتحصیل علوم اند، نام نشان شامخ وصیت شهرت این دو مرکز بزرگ علمی خارج از مَرزُ و بوم کشور عبور نموده است وسالانه به تعدادی دو هزار شاگرد ومحصل کم بیش از بخش ذکور واناث از صنوف (۱۲،۱۴ـ۱۶)، به درجهء نیمه عالی ولیسانس فا رغ می نماید. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

گوشهٔ از ملاقات با محترم مولانا خداداد "صالح" در دفتری کاری ایشان در دانشگاه الغیاث در ولایت هرات ماه اسد سالِ (۱۳۹۶هـ،ش).

۲) مولانا خداداد "صالح" رئیس وبیانگذاری دارالعلوم عالی غیاثیه وهمچنان رئیس ومُؤسس مُؤسسهٔ تحصیلات عالی اسلامی (الغیاث) ورئیس علماء ورحانیون زون غرب کشور شخصیت شاخص تأثیر گذار عالم فرزانه، دانشمند روحانی ومرد فیضانی وسیاستمدار بیدار که در جهت پخش نشر علوم دینی وعلوم عصری، فرهنگی، فلسفی، حکمت، اخلاق وترویج مسائل ادبی وهنری برای اجتماعی انسانی وتربیه فرزندان کشور از هیچگونه زحمات ومشکلاتِ دریغ نور زیده وهمواره این روند خجسته را ادامه میدهند، خداوند بزرگ ایشان را مُوَفق مُؤید وصحت سلامت داشته وعمر طولانی برایش نصیب کند. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

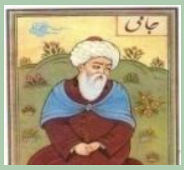

مولانا عبدالرحمن"جامی"

۳) مولانا عبدالرحمن "جامی" بن احمد در سالِ (۸۱۷ هـ.ق)، در هرات افغانستان متولد ودر سالِ (۸۹۸ هـ.ق)، در شهر تاریخی هرات فوت نمود، جامی شخصیت ناموری جهانی دانشمند بزرگ وشاعر نکته دان توانای بود که ازخود (۹۹) آثار وتألیفات در زمینه های علوم دینی وشعب مختلف بر جامعه اسلامی باقی گذاشته است.
۳) خواجه عبدالله انصاری بن محمد انصاری هروی بسالِ (۳۹۶ هـ.ق)، متولد شد ... نسبتش به ابو ایوب انصاری میرسد، او بزبان فارسی با لحن خاص سخن گفت ونثر فصیح ونظم ملیح در این زبان ساخت، از جملهء آثار وتألیفات او یکی هم تفسیر کشف الاسرار می باشد.
۳) ملاعلی قاری ابن سلطان محمد هروی عالم و«محدث معروف» قرن دهم ویازدهم (هـ.ق) از جملهء آثار وتألیفات او کِتاب مِرقات درعلم حدیث نبوی می باشد.
۳) امام فخرالدین رازی محمد بن عمر بن حسین بن علی طبرستانی مولود وی به (رَی) بود ودر هرات مدفون گردید، لقبش فخرالدین ومنسوب به خاندان قریش است کنیتش ابو عبدالله ومشهور به امام رازی وامام فخرالدین وفخر رازی است، وی از فُحول حکما وعلمای شافعی است وجامع علوم وعقلی ونقلی بوده ودر تاریخ وکلام وفقه واصول وتفسیر وحکمت وعلوم ادبیه وفنون ریاضیه وحید عصر خود بود، از جملهء آثار وتألیفات او یکی هم تفسیر کبیر می باشد.
برگفته: از «لغت نامه دهخدا» ونِبشته چندی: «از حمیدی بدخشی».

غم دنیا

کسی درغمِ دنـــــیایی بــی بهای　　نــبیند جـــز زغـــم اندوه بکای
کسی درغمِ مـــی نــالد شبُ روز　　یـــتیمی بـــی نــوا اندر ندای
کسی درغمِ فـــرزنــدِ شَباب اش　　کـــه دارد نـاله و افـــــغانُ وای
کسی درغمِ خـوبان زار و عُشاق　　دلـریش و چـــو مجنون بی سرای
کسی درغمِ آخرت چـــو محزون　　بـــــود دایـــــم او اندر ثنای
کسی درغمِ فــــــنُ علم و دانش　　بـود بر وی مـقام و قـــدر جای
کسی درغمِ جهد و رای جــــانان　　بـــــــودش جانب فـردوس رای
کسی درغمِ جـــــمع مالُ ثروت　　چو قارون سال و مـاه اندر جزای
کسی درغمِ ظـلم و قــــتل ملت　　چـــو فرعون در طی نیل در فنای
کسی درغمِ ســـــلـطانی به دنیا　　چو نمرود زمـــــان بـا رسوای
کسی درغـمِ مکرو کذب حـــیله　　بـــــود دایم به عصیان و خطای
کسی درغمِ عیشُ چنگ و مطرب　　بود دایم بــــــه کــاری ناروای
کسی درغمِ آمــــیزش و فحشاء　　کـــــه باشد روز محشر در سزای

کسی درغمِ اســـــــلام غم ندارد
"حمیدی" درغم دیـــــــگر چرای

موسم بهار

موسم بهارُ گلشن و ریحان است　　رعد برقُ شُرشُرَه یی باران است
مرغان و به پرواز بهر طرف چمن　　بلبل به تماشای گل و نالان است
گلزار بود دشت بیابان و دره　　**نسرین نرگس با چهره یی خندان است**
هر طرف پاشان بود و معطر ز گلابی　　بوی مشک و ازنافه یی غزالان است
هرسو نگری خرم و شاداب طراوت　　رحمت خدا نشانه یی رضوان است
اشجار و گیاه هانُ در این فصل نکو　　با الوانِ اَخضَر و شکوفان است
اَبرهای تیره بر فراز کوها　　با غصهُ درد و دیده گریان است
قمری و طوطی ناله کنان در باغ چمن　　شور و شَعَف و که هیجان است
آب های دریا و رود جوی ها　　مستی و کنان بسی خروشان است
بادی سحر و ز روی گلهای قشنگ　　با سطح زمین که پریشان است
هر اَودیه و دشت بیابان و صحرا　　صَیقل و زرین بسی فروزان است
این نِعمتِ لطف الطاف خدایی　　بر عالمیان بسکه فیوضان است

دوست دارد "حمیدی" این فصل نکورا

ایام گل و که لاله زاران است

رئیس ملک مایان

این قدر نا دیـــدن خـــون شهیدان تا بکی | غـــفلتُ سستـــیُ تَنـبلی و حیران تا بکی
آمده نیروی ناتـــو بر حـــریم پـــاک ما | از پی ایـن کافـــران دوان غلتان تا بکی
آماده با رسمی مـــکاری و نیرنـگ فریب | این قـدر ساده دلی و شـــاد خندان تا بکی
عفت و ناموس اسلامی چنان بـر چیده شد | جـمع در بازارِ گرمُ خـود فریبان تا بکی
اردوی مِـــــلی پلـــیسُ سرباز وطن | قتل زنـجیری عــــزیزانُ جوانان تا یکی
مـلا و طالب ما با جـرم اسلامـــی اسیر | نـــخبگان دیـن ما در قید زندان تا بکی
کشتار مردم مظلوم روز شب است بیشمار | ناله ای پر سوزُ گـــریان یتیمان تا بکی
نه بما اَسلحه بمـــاند نه همان توپ تفنگ | ابـــلی و ســادگی و دی دی آران تا بکی
ما نـــداریم سازبـــرگ و نـــظام قوی | حمله هـــمسایه گان با خاک افغان تا بکی
انـــگلیس امـریکا چون مـار در آستین ما | اخـــوت دوستی مسلمان با یهودان تا بکی
نـــه به والی درک احساس نه وزیر را فکر وطن | ای رُؤَساءِ دولـــت چـــند دوران تا بکی
مـی شود تـحقیر ارزشـــهای اسلامـی ما | عـــهد پـیمان بستن و با این پلیدان تا بکی
بی ثـــباتی و قِــتالُ بـی عـــدالتی چنان | ای رئیس ملک مایان خون جـولان تا بکی

آنچه گویم من "حمیدی" از دل غمناک خود
غربت مـــایان به پاکـستان ایران تا بکی

برخی از رُؤساء جمهورِ اسبق افغانستان:

سردار محمد داؤد خان   استاد برهان الدین "ربانی" ملا محمد عمر"مجاهد"

حامد "کرزی"   محمد اشرف "غنی"   داکتر عبدالله "عبدالله"

هر چندی که هیچ دولت وحکومتی نمیتواند بدون اِستراتِژی اقتصادی، نظامی وارتباط خارجی حکومت داری کند وبه نوعی با کشورهای اسلامی وغیر اسلامی ارتباطِ میداشته باشد، اما اینگونه ارتباطات بدین معنی نیست که استقلالیت کشور خویش را از دست داده وسلب آزادی نماید، اما در طول تاریخ رهبرانیکه در افغانستان گذشته اند، آنان هریک به نوبه خود ارتباطات تَنگاتَنگی با کشورهای خارج داشته اند، از جمله با انگلیس، جماهیر شوروی سابق، امریکا وغیره وحتی برخی از رهبران افغانستان چنان دوستی ورفاقت را با انگلیس امریکا وجماهیری شوری سابق مستحکم نموده بودند که استقلال افغانستان را زیر سوال بردند، واز این میان سردار محمد داؤد خان فرزند سردار محمد عزیز خان واستاد برهان الدین"ربانی" فرزند مولوی محمد یوسف با وجود ارتباط اِستراتِژی شان با کشورهای خارج چندان وابستگی تَنگاتَنگی به کشور خاصی نشان نمیدادند وظاهرًا هدفشان خدمت به ملت ومردم افغانستان بود که به اسرع وقت مخالفین از هرگوشه واکناف کشور قد علم نموده آنان را نگذاشتند که هداف خویش را پیاده کنند وبه سرنگونی حکومت شان به کمک کشورهای خارج انقلابی را به راه انداختند که سر انجام منجر به کشته شدن برخی آن رهبران وملت افغانستان گردید، وبلآخره بعد از سقوط حکومت طالبان به رهبری ملا محمد عمر"مجاهد" فر زند مولوی غلام نبی وبه روی کار آمدن حکومت حامد "کرزی" فرزند عبدالاحد "کرزی" در سالِ (۱۳۸۱هـ.ش)، به اساس پیمان آتلانتیک (ناتو) که کرزی هم ارتباطات تَنگاتَنگی با کشورهای خارج از جمله امریکا در قسمت کمک نظامی وباسازی کشور داشته اند وبعد از پایان دوری حکومت حامد "کرزی" در سالِ (۱۳۹۳هـ.ش)، حکومت محمد اشرف "غنی" فرزند شاه جان احمدزی به ریاست اجراییه داکترعبدالله "عبدالله" فرزند غلام محی الدین خان به میان آمد که محمد اشرف "غنی" هم روندی حکومت داری حامد "کرزی" را به پیش می برد، ودر کل اکثر رهبران در طول تاریخ در افغانستان رهبران دلسوز وبا احساسی نبودند، واز طرف دیگر از آنجایکه اکثر رهبران افغانستان وابستگی به خارج داشتند درست خود کفا نبودند، از این جهت نتوانستند ملت ومردم افغانستان را یک پارچه نموده وخواسته های مشروع اسلامی، اقتصادی وسیاسی وحقوق شَهروَندی واَتباع وانسانی آنان را بر آورده سازند، وملت ومردم افغانستان را در یک تنگنا فقر تهیدستی وبیچارگی دور از تمدن ترقی پیشرفت، علم دانش ونا امنی قرارداده وحکومت کردند وبرای ملت ومردم افغانستان چهار راه را برای امرار معاش شان گذاشته اند، راه اول رفتن به نظام وحکومت وقت افغانستان راه دوم پیوستن به مخالفین دولت وحکومت، راه سوم قچاق بری تریاک ومواد مُخَدر وراه چهارم مهاجرت کردن به کشورهای خارج، از این رو رهبران افغانستان در طول تاریخ معاصر نتوانستند که درست امنیت، صلح وثبات سراسری را برای ملت افغانستان ودر میان عده یی مردم بی سواد وعامهء افغانان تأمین نمایند. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

آمدن عید قربان

وقت خوشحالی و مسروری و خندان آمده　　روز فـــــرخنده و شادان عید قربان آمده
ملت مسلم بـــه های وهوی در هرگوشئ　　**وحـــدت یک پارچگی بـــر اهل ایمان آمده**
اخوت اخلاص مسلمین بهری همدیگر　　وقت لطف دلجوی بـــــر یتیمان آمده
ذبح اشتر گاو گاومیش است گـوسفند بیشمار　　کمک مسکین فقیران بـــــر شمایـان آمده
سنت ابراهیم خلیل الله بـهری مؤمنان　　واجب و لازم به دستور یـــزدان آمده
حاجیان بـر طوف بیت الله لبیک گو چنان　　**روزی خستگی و خَذلانی بـــــه شیطان آمده**
اجتماع محشرِ مسلیمن بر دوری حرم　　لرزه بـــر اندام کـــفرُ بت پرستان آمده
نـور از آسمان کعبه که همی بارد بسا　　آیت اظهار لطف ای رحــــــمان آمده
سیر بر صفاء و[۱] مُروه[۲] مِنی و[۳] عرفات[۴]　　رفتن و بـــــــر روضهٔ شاه رسولان آمده

شاد می باید کـــه باشی ای "حمیدی" این زمان
روزِ خـــــرسندی به جمله ای مسلمان آمد

---

۱) **صفا:** بر دامنهء کوه ابوقبیس است.

۲) **مـروة ــ مـروه:** کـوهی است بـه مکـه. میـان شـرق وجنـوب شـرقی مکـه وشـمال صـفا ... از جملـه جبـال مکـه کـوه مـروه اسـت کـه مایـل بـه سـرخی مـی باشـد، وآن پشـته ای اسـت بـا هـوای لطیـف در وسط شـهر مکـه، وبـر بـالای آن خانـه هـای اهـالی مکـه قـرار دارد. از مسـجد حـرام بـر جانـب مشـرق بـازار بـزرگ کشـیده اسـت از جنـوب سـوی شـمال وبـر سـر بـازار از جانـب جنـوب کـوه ابـوقبیس اسـت ودامن کـوه ابـوقبیس صفاسـت... وبـه آخـر بـازار از جانـب شـمال کـوه مـروه اسـت و آن انـدک بـالای اسـت وبـر او خانـه هـای بسـیار سـاخته انـد و در میـان شـهر اسـت و در ایـن بـازار بـدونـد از ایـن سـر تـا بـدان سـر. امروز بازار برداشته شده و از دامنهء صفا به مروه دیوار وسقف بر آورده اند در دو طبقه که رفت و آمد آسان باشد. «لغت نامه دهخدا».

جایکه خداوند میفرماید: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَآئِرِ اللّهِ... یعنی، بی تردید صفا و مروه از نشانه های خداست... (بقره: ۱۵۸).

احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست　　در سعی چه کوشیم که از مروه صفا رفت «حافظ»

۳) **مِنا ـ مِنی:** موضعی است در مکهء معظمه که مقام بازار است و حاجیان در آنجا قربانی کنند. آنجا که قربانی کنند در حج.

تا بـــود کعبه و منا وصفا　　تا بود معشر و مقام و حطیم

مر ترا باد در جلال مقام　　دولتت بـــاد سال و ماه مقیم　　«عَمعَق»　　برگرفته: از «لغت نامه دهخدا».

۴) **عرفـات:** آنجـا کـه حـج کننـد. موقـف حـاج اسـت در روز نهـم ذی الحجـة بـه فاصلـهء دوازده میلـی مکـه. جـای توقـف کـردن حاجیـان بـه منـی. نـام جـای ایسـتاده شـدن حاجیـان بـه روز عرفـه کـه روز حـج اسـت. و آن صحرائی است، فراخ به فاصلهء نه کروه از مکه، حاجیان در آنجا ایستاده شوند ولَبَیک وَادعیَه خوانند ونماز ظهر وعصر در آنجا گزارند وبه مکه باز گردند. «لغت نامه دهخدا».

خواهشات نفسانی

ای دل تو در این محوطه یی شر چرایی **تاکـی تو بدین شیوه گری زیست نمایی**

محو شده یی تـــــو بدین زَرق برق آخر تو از این دیر کهن رو به کجایی

دور از دری خـــــلاق و تماشای جهانی مغروق تـــلاطم شده یی و در ندایی

بیرون ز شهر و دیار بـر وادی فراق کی با شد ازاین فرقتی دوری توبیایی

هـــــر وز چنان فاصله یست و میان من تو بیگانه تر از روز دیگر پیش من آیی

روزیکه بپرسد ز تـــو خلاق جهانی با من تو در آن روز تـــوافق ننمایی

ای بسکه دواندی تـــــو مرا در این گیتی رعنا از پا و فتاده ام ســــراغــــم تو نیایی

آخـــر که شدم زار و بسی خسته و محزون ای دل تـو کجایی کــه به کمکم بیایی

کــــردم و بسی پوره و خواهشات تو حـالا تـــو کجایی که به خدمتم بپایی

از خواهش تـــو نکردم یک لحظه یی دوری آخـر تـو چرا کردی از من تو جدایی

کــــردی تو همین موی سیاه من سفیدی **من مثل تـــو موجودی ندیدم بی حیایی**

بـودی تو به دوستی و دشمنِ "حمیدی"

بـر من تـو نکردی جان من لطف خدایی

چراغ محفل مایان

ای نسترن و سوری در فصل بهاران آن طـوطـی خــوش الـحان گُلَستان
شـــیرین کـلم و عندلیب چمن من ای فـــرزانه عـــصر این زمان
بـــی نـور بود کلبهٔ درویش منی زار در محفل[1] مایان تــو چراغِ فروزان
ای گوهری زیبای تو در بطن صدف عـــقیق یــمانـــی ای لعل بدخشان
پروین و زحـــلُ خـــورشیدی منی مـــریخ عـــطاردی در بین جوانان
آن خـــلق نــکویت صــیادِ شکاری درهامون تو جمع شده جمله عزیزان
در صنعت و پیشه و کــمال داری تَبحر مانندی غـــلام محمد مـیمنگی افغان
از زُهــد تـقــی و آثـاری ریــاضت در سیمای تو نور بــود همچو درخشان

محزون ز هجری تـو "حمیدی" ای عزیزم

ای آنـکه بودیم نـــوده ای یک گل بوستان

محترم حیات الله "اخلاقی"

۱) عنوان این غزل را که تحت نام (چراغ محفل) است در صفت دوست عزیزم! محترم حیات الله " اخلاقی" فرزند الحاج محمد آجان از مردمان اشراف با نام ونشان ولایت بغلان مرکزی واقع روستای قندهاری ها می باشد سروده ام، بنده با دوستم " اخلاقی" صاحب از اَوان خورد سالی رفیق دلبَند، همدل ودوست جانی در مدرسه ومکتب در بغلان افغانستان ودر کشور پاکستان بودیم وبدین ترتیب سالیان دراز همدَم صمیمی بودیم وتا الآن دوستی مان داره سیری طبعی خود را طی می کند، اخلاقی صاحب شخصیت نیک، مرد با اخلاص، راستکار، امین، با شهامت، مهربان، با وفا وخُلق پسندیده یی داشت، تناسب تشبیه هات بنده آقای" اخلاقی" را به نسترن سوری عندلیب وغیره از جهت فرط محبت با او بوده است چنانچه اینگونه محبت دوستی را در محبت وعشق بلبل با روی گل میتوان مقایسه نمود، اما تشبیه آقای" اخلاقی" به نقاش معروف جهانی غلام محمد "میمنگی" فرزند عبدالباقی مینگ باشی، این تشبیه بدان معنی است که اخلاقی نقاش وترسیم گری خاطرات و رویدادهای نهفتۀ میان بنده و او درعرصه حیات وجریان دوستی وصمیمیت اِستمراری بوده است.

بهر حال " اخلاقی" صاحب شخصیت شاخص فرزانه با سرشت پسندیده شخص تحصیل کرده ودانش آموخته تا مَقطَع لیسانس بوده است، آقای اخلاقی صاحب، متأهل ودارای چندین فرزند می باشد که تا اکنون در قید حیات در سالِ (۱۳۹۹هـ.ش)، ودر حیطه عطوفت فامیلی با احترام خاص در ولایت بغلان مرکزی ودر مَحَل آبائی ایشان بسر می برد.

نِبِشته: «از حمیدی بدخشی».

مدینه

مـــدینه نـــور آن خدا گرفته [1]	فـــــروغ حسن مُصطَفی گرفته
معطر دشت دامـــان وادی هایش	فـــیوض رحمت والا گرفته
کـه جـای مسکن صدیق اکبر	کمال فـخر از مــولا گرفته
بود مـأوایی آن فـاروق اعظم	بـــه عـالم نام نیکورا گرفته
چوعثمان غنی و مرتضی را	بـدل و جان رفیق آشنا گرفته
همــه آن شهدای بـدر و اُحد	**به زیـــری خاک خود بر جا گرفته**
قـدوم گاه و مکان هـای اصحاب	بـــهر جای مدینه را گرفته
تمام شهر و وادی های مدینه	جـلای گنبدی خَضراء گرفته
چـراغ باران و آسمان صفاء اش	زمینش را فــرشته ها گرفته
چـو مُوضع نزول آیات قرآن	مــــدینه مَشعَل رعنا گرفته
تمام کـوه دشت صخره هایش	چه لالــــه یاسمن سَنا گرفته

"حمیدی" بـر تمنای وصـالش
زجـان دل همـه سودا گـرفته

مدینه منوره:

۱) **مدینه:** نام شهر بسیار مهم مذهبی وتاریخی در شمال شرقی مکه است که در قدیم (یَثرب) نام داشت وبعد از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از مکه به آن شهر به تدریج به «مدینة النبی ــ مدینه طیبه - مدینه منوره» وبه طور مطلق به «مدینه» مشهور گردید، مزار حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در آن شهر می باشد.

برگرفته: از «لغت نامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰».

لامکان

ای خـــالـق کـــــاینات رحمان　　آن ذات کــــریــــــــــم لامکان

صانع و خلاق جــــــمله مـخلوق　　ای پـــادشهء جـــــمله شاه هان

کوه دمـن دشت صـحرا به سجود اند　　اشـجار گیاه هان همه ذکـر تو گویان

مـــاهــی یان دریا و آهــوان صـحرا　　دارنـــد بـه زبان ذکـــــر تو یزدان

مـــور ملخ و نــــمل پـــــروانه　　ثـــنا و گــــویـان بــه تـــو حَنان

از عـــــمق زمـــین تا بــــه ثریا　　مــــوجـــود ذَره پیش توعیان

هر آنچه که است به تو فـرمان بردار　　بـــاد است و نـــسیم یـــا طوفان

شمس قـمر و زحـــــل و پـــروین　　در رأس فـــعال خـــویش یکسان

از رَعــــــدو برق و اَبـــری تیره　　مطر به زمـــین بـه حـــکمت ریزان

انسان ملائک و هــــــم جـن پری　　مـــــرهـــون و بـه احسان تو مَنان

آگاه زدل پـــر گناه "حمیدی" کـه تویی

هیچ رمـزو اسـراری نبود بر تو نهان

حال زارم

مســـــلمانان بــــــبینید حال زارم　　شـبانگاه هان به غـــم ها میگذارم
دو چشمانم چــو سان آبری بهاران　　بدین شـــیوه نـــمایی است کارم
بـــرفـــــته از من و طالع و بختم　　بـــــهر کــوه دره فـــریاد دارم
در ایـــن دنیا نـــدیـدم کام دل را　　چو بومی خـسته بـــرعمق مغارم
خزانی بر بــــــــهارم رونماشد　　شـــده پَژمُــــــرده باغِ گلعذارم
ســـتم های کشیدم بی شمار است　　بدوشم کـوه انــــدر زیری بارم
دل تنگم ز اندوه بــــه طَرق است　　چو خــاشاک در میان حَـفری نارم
بـــه غفلت درگذشت عمرعزیزم　　بـه محشر تـــو شـــیئ رای ندارم
ندارم فـکر تـــصویـــری قیامت　　**چـو افسون اَفعی ای بی خود خمارم**
بسا دارم هـــــوایی نفس شیطان　　به عـصیان و خطایی مـــن دچارم
خـــدایا! غـرق و در بحری گناه ام　　بـه پیـــشت روسیاه شـــرمسارم

کی باشد؟ دوست غمخواری"حمیدی"

دَمـا دَم و دعاگـــوی بـر مـــزارم

امروز وطن

امـــروز وطـــن لاله پـــــر خون شده
اهـــــل تبع اش خسته و محزون شده

از جــــنگ و قـــــتال کــــشمکشها
رنگین بــه خـــــون صخرهُ هامون شده

بـر دشت و دمــــن اَودیه اش جای نمانده
هـــر سو نـگری ز مـــــرده مدفون شده

آمار فــــــلاق ماین بهر جاده چنان است
مخلوط و چــه گوشت پـاره دیگرگون شده

مرغ چــــمنش در سکنش زار فغان است
باز و شاهـــین و ز ایـن خطه بیرون شده

آواره عزیزان بـــــــهر کشوری بیگانه
دور از وطـــــنُ خــــسته و زبون شده

از کــفر جــهان تا بـه نصاری در اینجا
منحــــیث عـــزیز جملگی مأمون شده

بــــــا مار ندیدم خصلت دوستی عزیزان
در آستین مــــا مــــغار مسکون شده

از مکر فـــریب و تزویـــــــر یَهودان
بــــــــرخی مسلمین مسرور مفتون شده

انـــــدر شأن ما اخـــوت دوستی نمانده
هر یک به دیـــــگر دشمنُ مَطعون شده

تـــــــبعیض و گرفته دامن ملت ما را
ازبـــک و ترکمن تـاجیک و پشتون شده

نـــالان و" حمیدی" به غم کشور مخروب
ماتــــــم زدهُ خـــسته و دل خون شده

بوی بهاران

آمـــد به مشام خـــسته ام بـوی بهاران   روشـن شده و دیدهٔ مـن بهری گلستان
سوری ز چمن سری مـــهر کـــشیده   ذاکر بـه زبان حال هـر برگ درختان
هـر وادی و دشت دمن ها شده رنگین   از فضـــــل کـــــریم ذات یـزدان
هر سو نگری لاله خوش رنگ دمیده   هـر کوه دره معطـر و از نـافه آهوان
پـروانه چنان بهر طرف مضطرب است   از شـــوق و ذوقِ لالــــــه ریحان
مرغانُ بسا و نغمه خوان درباغ چمن   مــــورُ ملــخ و نمـل و شـــادان
بوی خوش هــنگام گل یاسمین است   بلبل بــه تمـاشای گـــلُ دارد و افغان
چـراغان دشت دامـان لاله زار است   **بـهر جانب که نگری نشان قدرت جانان**
دلا آمـــد تـــو را طبعِ دیـــگر باره   نه سزد مر تو را این رسم راه یکسان
جـوانی چون بهاری درگـذشت است   **که می باید تـــو را باشد حیاتِ بی سر و سامان**
چو خوش موسم سبزی زرنگار است   **هـوایی صاف معتدل سَرازیر نَم نَم باران**
گلُ نسرینُ ســـــــبزه و صـــنوبر   دمــــیده بـر همـــه دشـت و بیـابان
خـــدا را شاکـــر و سپاسگزار ام   بمــا داده کـــــه نِعمـت فـــراوان

چـو مسرور گشت دلِ ریش "حمیدی"
زبـــوی عطر و افشـان بـــوستان

وصف کروخ

بیا یاران رویم کروخ تابان[1]   به رسم تفریح و نزد رفیقان

رود از ماغم دل شاد گردیم   شویم چندی بسا مسرورُ خندان

بهر کوه دمنش لاله فرش است   سراسر سوری و صد برگُ ریحان

هوایی عنبر افشانی نسیم اش   نشاط آرد بدل ها ای عزیزان

خروشان آب دریای زلالش   بهر سو نگری سبزه و شادان

ز انگور میوهُ بادام خوبش   ز سیب ناک و شفتالو فراوان

بهر دامانِ کوه اش نغمه کبک   تسلی میدهد برغم گساران

چه دیدم صخره و حِجار پاکش   بیادم آمد آن لعل بدخشان

رویم بر روضهٔ آن شیخ الاسلام[2]   ولی الله وعبد خاص رحمان

ادیب شیخ نجیبی را ببینیم[3]   که اوست شاخهٔ گلی بدین بوستان

بسا طبع "حمیدی" گشت مسرور

از این منظره های نغزی شکوفان

بازارِ ولسوالی کروخ:

۱) ولسوالی کروخ ولایت هرات که از شهر هرات (۳۶) کیلو میتر فاصله دارد، این ولسوالی از سر سبز ترین ولسوالی های ولایت هرات بشمار می رود، کوه های بلندِ پر طراوت که هر دامنهٔ دشت بیابانش پر از گل لاله بنفشه است، نوای مرغان وصدای آبشاران اش از هر گوشه طنین انداز بوده، ومنظر های شُکوفانش تمایل ناظرین را بسوی خود جلب می کند وهمچنان زاد گاه ادیب وشاعر سخن پرداز کشور مرحوم محمد اسماعیل "سیاه" که اثری گرنبها اش بنام (سیاه سپید اندرون) مشمول غزلیات مثنویات رباعیات وطنزهای رهکشا آموزنده می باشد که در ادبیات افغانستان حایز آهمیت است، از آنجایکه این ولسوالی یکی از ولسوالی های است که در طراوت وتازگی در هنگام بهار نام ویژهء دارد از این جهت مردم شهر هرات در مَوسم بهار جوقَهِ جوقّه برای تفریح بدین خطه مرغزار می روند و اوقات خود را به نَشاط شادمانی سپری می نمایند.

چنانچه که در زمانه های قدیم ونَدیم گذرِ یکی از شاه هان بخارایی بنام (نصر فرزند احمد سامانی) جهت سیاحت همراه با عبدالله رودکی سمرقندی شاعر معروف فارسی گوی بدین ولسوالی کروخ ولایت هرات می افتد و رودکی در وصف ولسوالی کروخ وساکِنان آن این دوبیتی را چنین می سراید

بامــــــدادان پیشم آمـــــــــد آن نگارین از کروخ با دو رُخ از باده لعل و با دو چشم از سُرمه شوخ

آستین بــــــگرفتم اش گفتم بــــــه مهمانِ من آی مـــــر مرا گفتا بـــــه تازی مُورد و انجیر و کلوغ

۲) شیخ السلام کروخی میرزا عبدالحق فرزند میرزا محمد طاهر از زُمره ای شخصیت های است که به دلیل عدم تظاهر بر هویت معنوی تفخر ننموده است وی در سالِ (۱۳۰۱هـ.ش)، در جمعه بازار شهر سمرقند ازبکستان دیده به جهان گشوده است روی ناهنجاری سیاسی از آنجا به سر زمین روحانی افغانستان از طریق ترکمنستان آمده است ودر ولسوالی کروخ ولایت هرات سکنی گذیده ودر همان جا فوت نموده است که مقبره اش در جوار مسجد جامع ولسوالی کروخ زیارت گاه خاص وعام می باشد.

گوشهء از ملاقات با جناب محترم مولانا غلام محمد " نجیبی" صاحب کتاب (مرد مردستان) در ولایت هرات ولسوالی کروخ (۱۵حمل سال ۱۳۹۸ هـ.ش).

مولانا غلام محمد" نجیبی"

۳) مولانا غلام محمد " نجیبی" خطیب مسجد جامع ولسوالی کروخ فرزند الحاج میرزا ابونجیب، شخصیت علمی، ادیب فرزانه کشور، بیدارگری اسلامی وصاحب کتاب (مرد مردستان) که در سالِ (۱۳۱۶هـ.ش)، در یک خانواده متدین عالم در لایت هرات ودر بالا محلهء ولسوالی کروخ دیده به جهان گشوده است وی در هرات ولسوالی کروخ سرکارش با تدریس طلاب العلم بوده است که اکثرعمری خویش را صرف خدمت برای جامعه اسلامی وتربیهء نسل جوان وطن نموده اند که از محضر جناب ایشان ده هاعالم ودانشمند فکور فارغ وجهت مصدر خدمت به دین و وطن تقدیم جامعه اسلامی نموده اند، در ادب وعرفان و... ایشان را میتوان شیخ مصلح الدین سعدی قرن بیست یک نامبرد؛ موصوف هم اکنون در سالِ (۱۳۹۹هـ.ش)، در همان سکنه اش ولسوالی کروخ ولایت هرات در قید حیات بسر می برند. نِبِشته: (از حمیدی بدخشی).

ـــ نمونهء چندی از کلام مولانا نجیبی کروخی: افغانستان و... این قلب آسیا واین مهد آریا در درازای تاریخ قبرستان متجاوزان ودر پهناوری زمان مقبرهء استعمارگران، این تنها متعلق به دیروز نیست، بلکه امروز، فردا وفردا های دیگر ادامه دارد، پهلوی هیچ مُستَبِدی در بستر این خاک آرامشی نمی آبد، وخواب آسایشی در دیدهء هیچ ستمگری در اینجا نمی آید. مسلمان! دیروز قافله سالار مدنیت بودی واسوهء پیشرفت بشریت، بیدار بودی ودر بهار، چرا امروز در خوابی وعقب کاروان، افسرده از باد خزان واسیر سرمای خشک زمستان، به خود آی، بیدار شو وهوشیار باش، اگر به خودت نیائی ومقامت را باز نشناسی، باید در ذلت بمانی، حیات ات طفیل دیگران وعنان ات در اختیار بیگانگان، سعی وتلاش لازمه ی حیات انسانی، وحرکت وطپش نشانهء زندگی وآزادگی آدمی است. حصار فولادین شوری؛ دیروز به ضربت شست ملت ما بشکست و آرمان شکست ناپذیر روسیه ی روسیاه به قوت بازوی ما به افسانه مبدل گشت، اقیانوس مُتَلاطم ومَواج خون شهدای ما رنگ کمونیزم را از صفحه ی هستی بشست وسیلاب خروشان اشک یتیمان ما دیوار برلین را از بیخ بر انداخت. جوانان عزیز! ای بزرگمردان صحنه یی فردا! آیندهء این خاک در گرو اعمال امروز شماست، بدانید جوانی نوبهای زندگانی است وبهترین ایام عمر انسانی، وقت را غنیمت بشمارید تا در پرتوی نور افکن علم وچراغ دانشِ شما مردم ما به جایی برسند وبر قلهء مدنیت بر آیند واز ذلت وظلمت برای همیشه رهائی یابند، بدانید که گران بها ترین سرمایهء هر ملت نسل جوان آن است، اگر استعداد ونیروی فکری آن ها رشد یابد، می توان منابع نهفته در دل این خاک را به دست آورده واز آن استفادهء اعظمی نمود... برگرفته: «از کتاب، مرد مردستان ص۱۰۵ـ ۱۰۶».

به یاد بدخشان [۱]

بدخشان کوهسارانت بنازم　　هوایی عنبر افشانت بنازم

بنازم و چمن زار مرغزارت　　بنازم لاله زارانت بنازم

به هر سونگری آب خروشان　　زلال چشمه سارانت بنازم

فدای قله های پر فرازت　　بیابان سبزه زارانت بنازم

درخشان است همه دشت دیارت　　گلستان ها و بوستانت بنازم

بود لاجورد تو مشهورعالم　　به صیت لعل رخشانت بنازم

ز آب کوکچه و دریای صافت　　صدای آب شارانت بنازم

همه صحرا و کوهت لاله فرش است　　ریاحین فرش دامانت بنازم

بهارت سبز و خرم با طراوت　　خزانت با زمستانت بنازم

هوایی دلپذیر شامگاه ات　　نسیم صبح گاه هانت بنازم

زهر صخره و سنگت نالهء کبک　　ترنم های مرغا نت بنازم

به پامیر بلند و بام دنیا　　به عزم شیر مردانت بنازم

به فقرُ فاقه و قهری طبیعت [۲]　　ثَباتُ صبر و[۳] ایمانت بنازم

"حمیدی" زاده و دل بستهٔ توست

شکوه شوکت شأنت بنازم

---

۱) **به یاد بدخشان:** این غزل فوق ذکر را تحت عنوان (به یاد بدخشان) که در سالِ (۱۳۹۲هـ.ش) در ولایت هرات در جریات پیشبرد تحصیلات عالی در دانشگاه و (پوهنتون الغیاث) سروده بودم، توسط محترم سلطان احمد "غریق" مدیر نشراتی (غیاثیه)، نقد وباز نگری شده و در شماه (۱۳) وصفحه (۵۸) مجله (ارگان نشراتی دارالعلوم عالی غیاثیه) در جوزای ـ سالِ (۱۳۹۳) همراه با تصویر بنده چاپ وبه دست نشر سپرده شده است.

۲) قهر طبیعت: اشاره به زمین لَرزه ای در ولسوالی ارگو بدخشان در سالِ (۱۳۹۳ هـ.ش)، بوده که بیشتری هموطنان عزیز بدخشانی ما زیر تودَه های خاک شده وهست بود شان از بین رفته بود.

۳) ثَبات صبر: ثَبات وایمان داری مردم بدخشان در مقابل مَصایب وامتحان خداوند مُتعال نمونهء ونشانهء بارز عقیده ی راسخ آنان را به خداوند بزرگ نشان می دهد واز این رهگذَر میتوان مردم شریف ولایت بدخشان را نمونهء از مردمی مُقاوم در برابر مشکلات وسختی ها دانست، از آنجایکه بدخشان یک ولایت کوهستانی و دور افتاده از مرکز افغانستان است، این مردم غیور ولایت بدخشان از قسمت شمال شرق چترال کشور پاکستان و از طرف جنوب غرب ولایت نورستان و ولایت پنجشیر واز سوی مشرق از پامیر کوچک گرفته تا خط ابریشم وعَنقریب سلسله جبال قره قوروم، و دشتها وریگزار های ترکستان کشور چین واز مَجرای رود آمو وسر حدات کشور تاجیکستان الی جانب ولایت تخار با همه مشکلات وناهنجاری ها وناهمواری ها زندگی می کنند و دولت وحُکومَت های وقت هم تا هنوز در قسمت باسازی ورفع مشکلات این مردم دور افتادهء سر زمین لعل ولاجورد که آنهم مَعدنیاتش مشهور دنیاست توجه جدی مَبذول ننموده است. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

دروازه ورودی شهر زیبای فیض آباد مرکز ولایت بدخشان از جانب غرب از سمت تخار سال (۱۳۹۷)

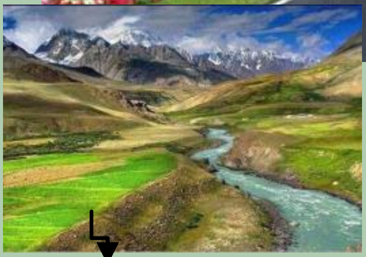

کرانه پایانِ شهر فیض آباد ولایت بدخشان — قسمتِ پایانی شهر فیض آباد بدخشان در مَوسم زمستان — وقسمتِ دامنه های کوه پامیر بدخشان

۲) ولایت بدخشان در شمال افغانستان واقع است که از قسمتِ شمال شرق آن کشور پاکستان وچین قراردارد ودر قسمتِ شمال غربش کشور تاجیکستان وصل است، بدخشان کوه های سردر فلکِ پر از گلهای لاله یاسمین نسترن ودشت دمن ومرغزار های شکوفانی دارد، که از هر دامنه ونواحی اش عطر گلهای سوسن به مشام میرسد وهوایی عنبر افشانش چون باران آسا می بیزد، صدای مرغان خوش آواز وعندلیبان هزار دستان از هر گوشه وکنارش طنین انداز است وکوه (پامیر) که در جغرافیا بنام «بام دنیا» مُسَمی است از این بدخشان درخشان سر بلند کرده است ولعل رخشان اش در جهان از نام ونشانِ شامخی بر خودارد است ولاجورد آن از شهرت خاصی بهرمند می باشد، در یای صاف کوکچه اش که از قسمتِ توپخانه عنقریب چترال پاکستان سر چشمه گرفته واز وسط شهری زیبای فیض آباد مرکز بدخشان عبور نموده ودر قسمتِ تپه (آی خانم) واقع ولسوالی دشتِ قلعه ولایت تخار به در یای آمو می ریزد وبه زیبای بدخشان می افزاید.

برخی از نخبگان بدخشان

شخصیتهای سیاسی

۱- شهید استاد بر هان الدین ربانی
۲- شهید محمد ولی در وازی
۳- ابو المعالی علی امیر بدخشان
۴- شهید محمد طاهر بدخشی
۵- محبوب الله کوشانی
۶- شهید بحر الدین باعث
۷- محمد نعیم شهی
۸- سید محمد دهقان
۹- پر فیسور دکتر عبدالخالق لعل زاد
۱۰مولوی عبدالرحمن انوری
۱۱- عبدالطیف پدرام
۱۲- امان الله پیمان
۱۳- مولوی ذبیح الله عتیق
۱۴- عبدالرؤف انعامی
۱۵- مولوی عبدالعزیز عزیز
۱۶- بانو نفس جهید
۱۷- فوزیه کوفی
۱۸- دکتر مسعوده جلال
۱۹- نیلوفر ابراهیمی

شخصیتهای علمی

۱- عبدالعلی کوهی
۲- اکرام الدین بدخشی
۳- علامه محمد سلیم طغراء راغی
۴- شهید محمد ایاز نیازی
۵- دکتر صاحبنظر مرادی

شخصیتهای ادبی وفرهنگی

۱- عبدالله مصرع راغی
۲- شاه عبدالله یمگانی
۳- سیده النساء مخفی بدخشی
۴- شجاع الدین خراسانی
۵- میر غیاث الدین غیاثی
۶- عبدالحی شیدا
۷ - عبدالواحد رشته
۸ - عبدالغنی فکرت
۹- میر بهادر واصفی
۱۰- میرزا سبحانقل نامول
۱۱- پرو فیسور عنایت الله شهرانی
۱۲- بر هان الدین نامق
۱۳- احسان الله سلام
۱۴- نجیب الله دهزاد
۱۵- دکتر شمس علی شمس
۱۶- نصرت الله پرتو ناردی
۱۷- سید کمال الدین غبراء
۱۸- کریمه شبرنگ
۱۹- آدینه - بازگل بدخشی
۲۰- در محمد کشمی
۲۱ میر مفتون

درد مندم

من در مندی لقای دیداری تو هستم — دیوانــه و شیدایی طلبکاری تو هستم

مریضـم و طبیبی دیگـری نیست مــرا — دلریش زهــجری تو و بیماری تو هستم

غم خوار و ندارم در این عالم عقبی — یــک بنده عاصی و به درباری تو هستم

عمرم همه صرف هوس و لـهو نمودم — **یــک مسکین بی عمل و بیکاری تو هستم**

جــز معصیتُ کاری دیگر نیست مرا — **یارب تـــــو بمن رحم نمای که خطا کاری تو هستم**

گمراه چنانم کــه به راه ات نرسیدم — راه ام بنما خـــــالقا رَهگذاری تو هستم

خُــوردَم زهمه نِعمت و بــردم لذایذ — درعـالم و عقبی بــدهکاری تو هستم

دنبال گناهُ نـــاسزا روز شب هستم — یارب تو کـــه میدانی بد کاری تو هستم

با این همه بــد بختی و اقبالِ کــه دارم — امید و بــه بخشایش و گناهکاری تو هستم

یارب منی مسکین جــز ز تو یاری ندارم — من بنده زبنده گانی اشـــراری تو هستم

یارب تو مــــرا بـا این ستمگاری ام مگیر — من عاجـز و ناتوانُ خــاکساری تو هستم

دارد "حمیدی" دیــدن آن روی جمالت

شــراره بـــه دل امیدی نظاری توهستم

کلبه احزان

یارب منی درویش بسا خسته زَبـونم   بـیچارهُ مـسکین و دلـریش مَحزونم

ماتـــــم زده ام در این کلبۀ احزان   مـــملو ز انــــدوه شده قلبُ درونم

بی خود منم و کـــوه دمن ها رۀ من   ســـرگشته بهر دشت بیابان و جنونم

دنـــیا شـــده آری قفس تنگ به من   روزان و شبان بسکی در قید مُجونم

دورم و ز ادبگــــاه ادیبانُ حکیمان   از صَـــومَعَه و خانـقاهِ زُهــد برونم

برمحفلِ صوفی و مشایخ ندارم تمایل   دنــباله بــه اخـطوطی شیطان فُسونم

آزاده چو طفلان گذشت عـمرعزیزم   در شــوق طلبکاری ای دنیای فُزونم

من بنده زبنده گانـــی عاصـــی توام   با کِبرُغـــــرورُ نا ســـزایی کنونم

اطلس بـــود و ظاهر دنیا چو نگار   حـــریصُ بـدنیا شده در بند شُجونم

من درغـــمِ، غـــم های غمِ بی ثمری   غم این بـود که خالـیست نامه ز متونم

یارب تو به ذکر خویش شادی بدلم آر   **بی هوده به غم های همین دنیای دونم**

ای عالِم اسرار بـه غم های "حمیدی"

رحـمی بنما بر من که اشراری فُتونم

نام تو سبحانه

ای خـــالق مـخلوقات نـام تو سبحانه — حمد تو بـــود ورد زبان همه فرزانه

هر کسکه به ذکر تو قلبش شده مائل — دیـــوانۀ تو شده بیرون ز شهرُ خانه

گرنام تـــو گیرد هر کس به صداقت — سوزد بـــه تمنای وصال تـو چو پروانه

ذکر تو کند شاهین صحرا هم ماهی به دریا — رازی تـو گویـد مـور ملخ روز شبانه

قمریُ طـوطی همه وصف تو گـــویان — رازی تو کند جغدُ ویـــرانـه به ویرانه

مرغان چـمن ناله کنانند و به یادت — بلبل به صدا خـــواند وصفت به ترانه

اشجار گـــیاهان ذاکر به زبان حال — هـــرگـــه کنند وهر یک یـاد تو بیانه

هر کس که نمود تُوکیل خویشتن بتو یزدان — امـــان ز آفـات بـــود دهـــر زمانه

ای خالق یکتا کـه تویی رازق مایان — اَرزاق و دهی مرغ هوا را تـو به دانه

جـــودُ کـرمت بود بر جمله خلایق — ای آنکه بـود لـطفت بـــحرِ بی کرانه

هرکس که شناسد به یقین ذات تو را — انـــدر طلبت کند صرفُ سر و سامانه

آنکس که گزیـد حب تو درعمق ضمیرش — **اندر راهِ تـــو جـان دهد با غیرتُ مردانه**

یا رب تو ببخشایی گناهانی"حمیدی"

صرف کـرده به عصیانی آری همه دورانه

لاله پر خون

ای بـــسکی دلم لالهٔ پـــر خون شده　　غــم بر سرغــم آمـــده افزون شده

هرغم، غمی است بر من ای آدمیان　　از مـــاتم مـــن جـنیان مـــحزون شده

گریان و چـــنانم بسان اَبـــری بهاری　　آب دیـــــده ام چـو رود جیحون شده

هر کسکه در ایـــن دنیا آمد به وجود　　در گـــردُ غباری غـــم مسکون شده

هر آنچکه دیده ام از آن شاهُ گـدا را　　هـریک به مـــیزان رنج موزون شده

چون مرغ سـحر در گلشنُ زارُ فغانم　　دل تنگ گشته میل و بـــه هامون شده

هـــنگامـــهٔ مـــن فتاده در اوج سماء　　از نـــالهٔ من هـــوشیار مجنون شده

ای غم تو چرا شده ای هـــمدمُ به من　　از بـــودی ندیمت جـــگرم خون شده

رنجور ستم دیده ای غم ها شده ام من　　**ایـن قلب پریشانم ای بسکی دیـگر گون شده**

رنج وغم خــــواری شده آری به تنم　　**چـون نیش زنان اَفـــعی ای افسون شده**

ای خـــالقا غم خوارِ منی در دو جهان　　ازغصه رهـــــانـم که دل آزمون شده

یارب تو کریمی کـرمی کن تو به من　　این جـــانُ تنم به غـــصه شُجون شده

زینهارُ بـه نار غـم سوختی "حمیدی"

در بـیشه غـــم داستانم مُـعَنون شده

علم

عـــلم نوریست چون ماه درخشان　　طــلبکارش بــود پــیروز شادان

علم سرمـــایـــهٔ دنیا وعقبی ست　　در آن شــرط عمل باشد عـزیزان

علم تــــــمری بـود مملو ز اثمار　　کـه شاخ پر زمـیوه است بـه میدان

علم گوهـــری لـؤلـؤ و مطلاست　　بـــه کسب آن کشید زحمت فراوان

هـرآن کس علم دارد سرفراز است　　**دلش از نـور و روشن چون چراغان**

چـو آن کـس باشد و بی علم دانش　　بــــه تیرگی مغاک باشد پریشان

به خواری و مشقت زنـــدگی اش　　چو نابیناست در ایـن دنیا به زندان

علم را قدر و عزت بی شمار است　　فروغ چــهل چـــراغ است نمایان

نـبیند اهــل علم خــــواری ذلت　　بــود خیر کــثیر بــر قول یزدان

«الی گور پیرُ جوان دانش بجویند»　　بـــه فــرمـوده ای پیامبری مایان

وطــن از فـضل علم عمران گردد　　بـه تـابـع اش نـــماند جـهل حِرمان

"حمیدی" عـــلم آمــوز تا حیاتی

ز دانش یابی تـــو مــقام شاه هان

ایام شباب

صد حیف که گذشت عمری عزیزت به نهایت نه داشتی بخود شورُ نه درک و درایت

شد نخل خضرت سوی زمین همچو کمانی حِــرص تـو گرفته اوج در افق سمایت

بی هـــوده نمودی صرف این گنج پر ارزش آری که ندامت نـکند بـر دردت، دوایت

تهیه تو نکردی تـو به خود توشهٔ راهی غـیر گنه و کـاری دیگر نیست برایت

درحِین جوانی کـه بـودی شاد خرامان در روی زمـین جـای نشد کبر وهوایت

کردی و تـو کاری ناصوابی و خطایی آیا چـــی شـود حساب تو روزی فنایت

ایام شباب رفـت بیامد دمـــــی پیری شـد مـوی سیاه سفید در کاری خطایت

تابـــع شریـعت نـشدی پیروی از حق بسیار بسا کــــردی تـــو جرمُ جنایت

از آیات قـــرآن اَنــــــدَرز رسول **چون سنگ بخود گردُ ترابی نگرفتی تو هدایت**

بـــودی تـــو بسا در هـوس طعمهٔ دنیا چـون زاغ سیاه بـر سری مردار ندایت

تـا چندُ شبـاب تــو گرایــد بــه پیری اصرار تو داری و قاصید به گناه هایت

صرف کردی و عمر خـــود "حمیدی" در خطایی

داری تـــو امید عـفو از لطف خدایت

عطوفت مادر

دو چشم و دیده گـریان داره مادر　　دل نـازک پــریشان داره ما در
نــدیـم و همدم شب های تار است　　چوخورشید نور ارزان داره مادر
ز هــجران پسر دایـــم پریشان　　غــم اندوه فـــراوان داره مادر
نبا شــد لــحظهٔ آرام و ســاکن　　ضمیر چون بید لرزان داره مادر
پـــرستار و حِضان جان پرور تو　　چه خـوی خوش و شادان داره مادر
برای خــواب راحــت تو فرزند　　شیریـن قصه و داستان داره مادر
بـــه کام دل رسیدن های فرزند　　هـــزارُ صـد و آرمان داره مادر
بـــود مادر انیسُ مــــونس تو　　بـسا مـــهر و احسان داره مادر
بود مـــملو ز مـــهر و عـطوفت　　ســیما خــوش خندان داره مادر
بـــرای دردی سـری پسر خویش　　چـــنان زاری و افغان داره مادر
چـــی دانـــی تـو پسر قدر مادر　　بـــسا داغِ زهجران داره ما در
بـــود اندر رضا اش راضی یزدا ن　　چو بوی گـل رضوان داره ما در

برو حــرمــت مـادر دان "حمیدی"
دل افسرده ســــوزان داره مادر[1]

نمونهٔ از تصویر مادر:

۱) مادر است که از دامان مهرش نور می بارد، او برای فرزندانش زحمات گوناگونی را متحمل ومتقبل می شود، که در پیچ تاب زندگی پیوسته اندیشه وتخیلات خویش را به یاد فرزندانش معطوف می دارد، بلی! مادر پرستار شب های تیره وتار یلدا، مادر غمخوار، مادر انیس ومونس تنهایی، مادر طبیب قلب بیمار مادر آرام جان وتسلی دل غم گسار.

آری! مادر بوده است که با چشمان دور از خواب راحت وبه نوحه ها وعاطفه های لالایی کنان شب ها را می گذراند وبرای آسودگی فرزندش دمی آرام نمی گیرد مادر چون گلی در بهاری زندگی فرزند است که فرزند ببوی او مسرور است وزمانیکه پژمرده شد ورنگ خزانی ابدی را با خود گرفت بار دیگر بر نمی گردد ودیگر اورا نمی آبی.

بلی! هر چه که در وصف مادر گفته شود هنوزهم کم است، زیرا که رضای خداوند (ج) در رضای پدر ومادر است، پدر وما درم! هر صبح شام دست بر دعا از بارگاه ایزد متعال طلب آمرزش وبهشت برین را برای تان می طلبم وامید می برم که روح مطهرتان از فرزندان دور افتاده یی تان خوشنود وضمیری پر از لطافتتان راضی گردد، روح مادر وپدرم وروح همه مادران وپدران جهان شاد باد.

۱) **خاطرنشان:** مادر مهربانم مرحومه (مشکل ما بنت عزت الله بنت بانو خرامان) که تقریبًا در سن (۶) سالگی در سایهء مهر وعطوفتش قرار داشتم ودر همین (۶) سالگی بنده، مادرم در سالِ (۱۳۷۵هـ.ش)، در ولایت بدخشان ولسوالی یاوان دهکده درنگ پایان جهان فانی را ودعا گفت، بنده این دوبیتی شیرین را در آن زمان ازبان مادرم زیاد می شنیدم که گاه گاه این دوبیتی را به لهجهٔ بدخشانی زمزمه می کرد، به همین مناسبت این دوبیتی را اینجا نوشتم، تا باشد که یاد وخاطرات مادر مهربانم همیشه یادگار بماند.

سری کوهِ بلند نی میزنم من　　شترگم کرده ام پی میزنم من

شتر گم کرده ام شتری شاهی　　جَرَنگس میکد و دلبر کجای

نِبشته: (از حمیدی بدخشی).

هوائی نفس

در گـــــردش کـام دل سـر گــردانم — انــدر پــی این هــوایی نفس حیرانم

هر جایی روم بـــجز زیان نیست مرا — آســـــــــودهُ آرام نــباشد تن جانم

این مـــرکب خواهشات چندان که بَرد ما را — آخــر به بیابان فــــــــلات غلتانم

روزانُ شبان در صَدَدی کـــاری خطا ام — غـافــل مـنم و سود زیان خـود ندانم

از مـعــصیت و گـــناه ای کـــردم — ای بسکی شــده مُضطَربُ روح روانم

بــر مــن شده و قرین شیطان لعین — در دام فــریـبش تــن خــود تــپانم

اصـــــرار بکــاری ناثوابـی کـردم — ای بسکی شده تکثیر ایـن باری گرانم

درعیش چو باده نــوش مسرور شدم — بی خـود ز خود و چو مسکری می مانم

ای آنکه خود دانسته کـردم گنه عصیان — در آتـش افــروخـتهٔ خـود سـوزانم

شــب روزم بــخیال هـــوسِ نـفسانی — به پی مـطلب بی مـورد خود کوشانم

ای بسکه شدم اسیر در بند هوایی خـــویش — بـا پــردهٔ عصـیانُ خـــوده پیچانم

در قــید طلسمات عجایب شدم حـیران — بی خـود مـنم و هــر سـو دوان، دوانم

دل بند هواس خویش گـردیده "حمیدی"

آریکه بدین طـــریق غَـــلتیده روانم

طراوت بهار

آمـــد بــهار و دشت دمن گلعذار شد — رونق گرفت و کوه کمر سبزه زار شد

از نسترن ســوری شکوفته بهر چمن — **هر سو نگری لاله خوش رنگ بی شمار شد**

از ذوق نـــسیم معطرُ طـراوت بهار — **دلها به یـــکدمی جمله بسی بی قرار شد**

خرم بود و باغُ چـــمنُ سبزه زارها — **مـــرغانُ جمله به پرواز جانب کوهسار شد**

گلزارُ چمن به نسترن و سوری سمن — اَبـــری بهاری دیده چــو اشکبار شد

هر لحظه شاد میکند دل غم گساری من — پیوسته بمن فـرط خــوشی ساختار شد

بشکوته بـهر کــوه دره سروُ یاسمین — هـــر دامنه و کـــوه کمر گل نگار شد

بیابان صـــخرهُ صـحرا چو رنگین — شـور نـوا بکوه دمـن بـسی آشکار شد

سوسن گـــــرفته همه باغ راغ را — پـروانـــه گان جـانب گلشن قطار شد

قمری به نوا در آمدُ در باغ بوستانها — **بلبل بروی گلُ که نـاله کنان زار، زارشد**

هر سو طنین فـکنده صدای مرغکان — **طوطی و داستان کنانُ بروی شاخسار شد**

ای آنکه میوزد هـوایی عنبر افشان دِلگشا — رحـمت ز جانب خالـق کــردگــار شد

مسرور دل آویزُ "حمیدی" بـــه دشت دمن

قاصد بدیدن سرو سمنُ لالـه زار شد

مَرثیهء در سوگواری پدر

صـــــد دریغا آن پـــدر بزرگوارم برفت ۱ | آشکها بر چشم من خـون بار و دوستدارم برفت

سال ماه ها در فـــراق هجری بنده سوختی | آن سراج و شمع مـحفلِ شب تارم برفت

ای شهید پاک طینت روح تو شاداب باد۱ | ای که بـــر دل قـوت وغیرت پَرستارم برفت

درغرابت و مسا فری بـرفتی حیف حیف | روز روشن بـر سرم تاریک غمخوارم برفت

دل تسلی مـیدهم طاقت ندارم چـون کنم | آن انیسُ مـونس و همدم پاسدارم برفت

آب از چشمان من خون بار می بارد هنوز | در گلستان بـوستان بلبل زارم برفت

صد هزاران حسرت آه فغان از بهری تو | پارۀ لعل بـــــــدخشان و سردارم برفت

داد بیداد از جفای نـــا سزای روزگار | از وطن کاشـانه دور و سالارم برفت

تا به چشمانم کَشم من خـــاک پاکِ تُربت مُطهرت | قوت باز و حَشمت نـور دیدارم برفت

شاد باد آن روح تـــــو در روضۀ خُلدِ برین

مانده است حــــــیران "حمیدی" همدم اسرارم برفت

آرامگاهِ مرحوم پدرم عبدالحمید "کریمی" در ولایت بغلان مرکزی:

همراه مرحوم پدرم در زمان حکومت حامد کرزی در بغلان مرکزی

قبر مرحوم پدرم در تاجیکان بغلان در قبرستان غورشاخ پهلوی زیارت اخته چی بابا

مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید " کریمی"

۱) مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید"کریمی" فرزند عبدالکریم در سالِ (۱۳۲۵هـ.ش)، در یک خانواده متدین، اشراف، نامور وعالم در دهکده درنگ پایان در ولسوالی یاوان ولایت بدخشان دیده به جهان گشود، مرحوم پدر بزرگوارم بعد از زندگی پر پیچ فراز ونشیب سر انجام در تابستان سالِ (۱۳۸۸هـ.ش)، و (۲۱) ماه سرطان شامگاه یک شنبه به عمری (۶۳) سالگی در نزد بنده (عبدالرحمن حمیدی) در دیار غربت در ولایت بغلان واقع در روستای تاجیکان درگذشت ودر کناری زیارت مشهور بنام اخته چی (اخته چو) بابا مدفون گردید، پدر بزرگوارم شخصیت مُتَدیِن ومَتین واستوار به ارشهای اسلامی پارسا، پاکدِل، پاکدامن، خوش اخلاق، خدمتگزارِ جامعهء اسلامی واجتماعی انسانی بود او خیر نیکوئی وخدمت بر جامعه اسلامی واهل آن را بر مَنافع خودش بیشتر تَرجیح میداد وانسان نیکی بود که جز خیر وخوبی از وی چیزی دیگری دیده نشده بود (او) در قسمت تربیه فرزندانش از هیچ نوع فداکاری دریغ نکرد، وپیوسته برای تربیه جسمی روحی ومعنوی فرزندانش، جهت شخصیت سازی برای خدمت بر جامعه اسلامی واجتماعی انسانی تا پای جان تلاش نمود وخاطراتش همیشه زنده خواهد بود، روحش شاد ومَأوایش بهشت برین باد، بلی! جای خالی پدرم را هیچکسی پر کرده نمی تواند، مرحوم پدر بزرگوارم شهید حکمی بود او به مریضی دل دردی شدید در گذشت، چنانچه رسول خدا (ص) در حدیثی فوت مسلمانان را در چند مَرَض وحالتی شیهد حکمی قلمداد کرده است از جمله به مریضی دل دردی شدید (کولرا)، وَباء، طاعون، از کوه به زیر افتادن، زیر کمر ودیوار شدن، به سبب آتش وسوختن مردن، زنی به درد تولد فرزند فوت کردن و...

خاطرنشان: مرحوم پدر بزرگوارم عبدالحمید "کریمی" که شخصی خوش اخلاق ومسرور بود در خوردی این خاطره هیچگاه یادم نمیرود که گاه گاهِ نزد پدرم میرفتم واز ایشان میخواستم تا داستان وبیت عرب بچه ومغول دختر را برایم قصه کند او برای دلخوشی بنده گاه گاهِ قصه وبیت عرب بچه ومغول دختر را که گفته می شود دو تا عاشقان مشهور بودند به لَهجهء شیرین قصه وبه خوش آوازی برایم زَمزَمه می کرد، که این بیت عرب بچه ومغول دختر را باز گل بدخشی آواز خوان معروف افغانستان به کمی وزیادی در آن به وسیله نواختن ساز خوانده است، بیت عرب بچه ومغول دختر این است:

مغول دختر در او باغ است [1]	سری زلفش پری زاغ است
مثالی کفترِ صحرا و صاغ است	[2] عرب بچه به او شیدا و داغ است
مغول دخترِ اطلس پوش	بگیر دستمه بُبَر بفروش
عرب بچه ره زهر دادند	مغول دختر رَه دردادند
بیا نازک مغولی من	بیا خر من گلی من

نِبِشته: (از حمیدی بدخشی).

۱) تبصره: مُغول ها طوائف متعدد زرد پوستی هستند مانند تاتار ها، قیاتها، جلایرها، قنقراتها، وغیره که در آسیای مرکزی وشرقی سکونت دارند، در اوائل قرن هفتم هجری (۱۳میلادی) چنگیزخان (۱۲۲۷ــ۱۱۶۷) وپسر انش از قبیله قیات، قیام کردند وبر شهر پکن وقسمتی از چین تسلط یافتند وبسمت غرب حمله بردند وبعد از فتح افغانستان وایران وسر تاسر بین النهرین وآسیای صغیر، قسمتهای جنوب شرقی اروپارا نیز متصرف گشتند، بیشتر مغولهای امروزی در جمهوری مغولستان شوروی در شمال چین مستقر هستند، زبانشان مغولی ودیانتشان لامائی وبودای است.

۲) عرب ــ نام قومی است از نژاد سامی که از قرنها قبل از حضرت موسی (ع) بطوری پراگنده در شبه جزیره عربستان می زیسته اند ونام شان در کِتیبَه های آشوری ودر تورات آماده است، اعراب را به سه گروه تقسیم می کنند: ۱ــ اعراب بائده یا از بین رفته مانند اقوام عاد، ثمود،امیم، جاسم، وعمالقه.۲ــ اقوام عاربه یا مُتعربة مانند قحطانیها که نسب آنها به قحطان (یقطان) وپسرش یَعرُب میرسد.۳ــ اقوام مُستَعربة یعنی آنها که بعدًا به عربستان رفته وبه تدریج عرب شده اند مانند عَدنانیها ونزاریها که نسبان از طریق عَدنان ونزار با حضرت اسماعیل (ع) فرزند حضرت ابراهیم (ع) میرسد. برگرفته: از کِتاب: (لغتنامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰).

ملت افغان

ملت ما جاهد پیکار گر است — هم غیور قهرمان و سرور است
ره روانی **غزنوی**[1]**ابدالی و**[2]**مسعود زمان**[3] — همت نیاکان خود را در بر است
می نمایند جان فدا در راهی حفظ سکن — عشق دوستی وطن اندر سر است
در شجاعت غیرتُ ایمان خویش — همچو فاروق اعظم عمر است
در نبرد و جنگ با دشمن چنان — صف شکن خوی علی حیدر است
تاجیک و پشتون ازبک عرب — جمله با وحدتی ملی یکسر است
باعزام آهنین همت بلند خویشتن — در میان آسیا آری شعاع اخگر است
کرد خارج انگلیس از خاک پاک آریا — ملت افغان ما باعزم راسخ صفدر است
روس را روسیه گردانید در تاریخ مدام — **بهری قتل کافران یک جسم جان پیکر است**[4]
این کلیم را بر زبان خویش گویان و بسی — خالق ما یک خدا و آن مُحمد رهبر است
امریکا ناتُو برِ طانیه و دانمارک را — **بهری این کافر دلان صیاد اندر هر جر است**[4]
از برای گبر و ترسا و یهودان پلید — دایما حماسه وار با اسلحهُ با خنجر است

باز می بالد "حمیدی" از برای ملت جاهد خویش
بهری حفظ ملت ما یک خدایی اکبر است

---

۴) اینجا مراد قتل کافران ظالم ومُتجاوز واِشغالگر است، نه قتل وکشتاری هر کافری، زیرا اسلام در یکی از جاهای قرآن قتل وکشتن یک انسانی بی گناه (غیر ظالم ومُتجاوز و...) را قطع نظر از دین آیین عقیده وباورش برابر قتل همهء انسان های روی زمین دانسته وهمچنان از مرگ نجات دادن همچو انسانی را برابر نجات دادن همهء انسان های این کُره خاکی قلمداد کرده است.

جایکه خداوند بزرگ میفرماید: مِنْ أَجْلِ ذَالِکَ کَتَبْنَا عَلَى بَنِى إِسْرَآءِيْلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْفَسَادٍ فِىْ الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا... (المآئِدة: ۳۲).

ترجمه: به این سبب بر بنی اسراییل مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه ی انسان ها را به قتل رسانده، وهر کس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه ی انسان ها را زنده داشته است... (مائده: ۳۲).
نَبِشته: «از حمیدی بدخشی»

سلطان محمود "غزنوی"

۱) سلطان محمود غزنوی، یکی از سلاطین بزرگ مقتدر ونامدار وطن در سالِ (۳۶۱هـ.ق)، (۹۷۱م) متولد گردید وبعد از (۳۳) سال حکومت به عمر (۶۱) سالگی در سالِ (۴۲۱هـ.ق)، (۱۰۳۰م)، فوت نمود، پدرش ناصرالدین سبکتگین نام داشت که در زمان خود، سلطان مقتدری بود، قلمروی سلطنتی وی در تمام ساحات مرکزی وطن پهن بوده، از نقاط شرقی تا پشاور و هند واز غرب تا بلوچستان تحت حاکمیت وفرمان روایی او قرار داشت، وی شهرغزنی را به مرکز امپراطوری خود تبدیل نمود.

احمدشاه "ابدالی"

۲) احمد شاه ابدالی شخصیت معروف وطن فرزند زمان خان مادرش زرغونه انا نام داشت، که پدرش حاکم مستقل هرات بود، وی بعدًا در دورهٔ زمانداری اش به احمد شاه بابا خوانده شد او در سالِ (۱۱۳۵هـ.ق)، (۱۷۲۲م) در شهر هرات متولد گردید، واین رهبر بزرگ ملی وطن بعد از (۲۶) سال خدمات ارجناک در سالِ (۱۱۸۷ق)، (۱۷۷۳م)، در شهر قندهار فوت نمود، احمد شاه ابدالی پادشاه مُقتدری بود که قلمروی حکومتش از شرق تاهند از غرب تا قسمتهای سیستان بلوچستان واز شمال تا در یای آمو وسعت داشته است، ابدالی فرمانروایی قدرتمند وآگاه بود طبق نقشه طرح شده برای یک امپراطوری افغانی دست بکار شد که هدفش متحد ساختن کشور از لحاظ اقتصادی وسیاسی بود.

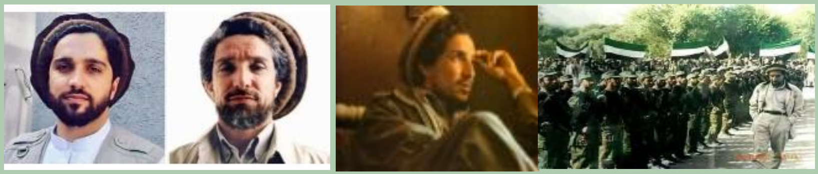

شهید احمد شاه مسعود قهرمان ملی افغانستان و پسرش احمد مسعود

۳) احمد شاه مسعود فرزند دگروال دوست محمد خان در (۱۱) سنبله سالِ (۱۳۳۲هـ.ش)، در قریهء جنگلک ولایت پنجشیر متولد گردید، که پدرش از افسران ارتش دوران سلطنت محمد ظاهر شاه بود، مسعود از فرماندهان ومجاهدین افغانستان بود که سالها با ارتش شوروی سابق که افغانستان را اشغال کرده بود جنگید وپس از آن هم در، در گیری های داخلی افغانستان نقش عمده ای داشت وی در (۱۸) سنبله سالِ (۱۳۸۰) به اثر انفجاری دو تروریست مظنون به ارتباط با شبکه القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، در خواجه بهاءالدین ولایت تخار افغانستان به شهادت رسید. برگفته: (از صفحه اینترنِت).

دِل غمناک

ای خدا! این قلب نا شاد سینه بر یانم چرا؟ بر سرم باری گران غلتانُ خـــیزانم چرا؟

نه دمی آسوده دیـــدم نه بدِل کام مراد این قـــدر رنـجورُ درد آه افـغانم چرا؟

کـــوکب بختم فتاده در تـحتِ بحری عمیق دلـــریش وغـمناکُ زار حـیرانم چرا؟

بـی سبب یاران دارند از منی مسکین ضَجور من اسیر در قیدغـم ها و پریشانم چرا؟

یا کــــه تقدیر از ازل بوده یا مکفات عمل **من ز جــوری روز گار مجروح خسرانم چرا؟**

میدهد آزار به من چـرخ ضراری گردون قلب نا خوشُ پـریشان چشم گـریانم چرا؟

التجاء دارد "حیمدی" از خـداوند سمع

بس غَـــریق در بحری غـــم ها ام نمی دانم چرا؟

ز کوه وصل تو دورم

خــــــدایا! بــــــر دِل ریشم نظر کن　　زعــصیان و خـــطا هـــــــایم گُذر کن
نــــــدارم مــــن طبیب و غم گساری　　غــــم ها را ز ایـــن دِل ریشم بدر کن
دِل افــــــسرده و بــــی تاب دارم　　از ایـــن بـــی تابـــی بر حالِ دیگر کن
چـــو غَـوّاص در بحری عـمق گناه ام　　ز ایـــن وَرطـه مــــــهلکم به بَر کن
در یـــــن دنیـــا بـــه کـامِ نارسیده　　ز شمه بـــحری خـود بر مـــن مَطَر کن
نکــــــردم کاری خـــوبی نـه ثوابی　　تـو نامۀ سیاه ام را بـــه نیکی ها مُحرر کن
ز کـــــوه وصل تـو دور افـتاده ام من　　مرا ز این بُعدی تنهای بقرقب خویش مَحضر کن
شدم مَحوی تماشای طِـــلِسماتی جـهانی　　تـــفکر خیالم را تـو یارب سوی مـحشر کن
منم دیوانه وار روی جمال یار مـی جویم　　تو یارب قلب تاریکم به لطف خود منور کن
کنون کامـم نمی سازد همین دنیای بی حاصل　　تو یارب کام عقبایم به لطف خویش بهتر کن
بـــــکاری ناســـزایی دایما دارم تمائل　　از این نا بـی صَوابی ها بـه راه راست میسر کن

پـــریشان خـاطـــر و زار است "حمیدی"
دِل بیتابی زارم را به لطف خـــویش مُقَرَّر کن

جَهد پَیکار

ما مسلمانان خدا را بنده ایم   در راه دین خدا دائما رزمنده ایم

بهری خوش نودی رسول مصطفی   در دفاع دین او راسخ و استاده ایم

جاهد و پیکاری ما با کافران   یا پیروزُ یا کفن پوشیده ایم

آیت جاهد را در قرآن خود   روز شب ما سامع و خواننده ایم

ره روان راه آزادی که رفتند بسی   **ما به همت راه ایشان قاصدُ جوینده ایم**

کفر می باید که باشد تابع دین خدا   **[1] ورنه این بوزینه گان را از جهان بر چیده ایم**

دشمنان دین اسلام را در هر کجا   [1] در کمین استاده و کشنده ایم

گبر و ترسا و یَهودان را چنان   بر دهن این پلیدان مشتها کوبنده ایم

تا که باشد این جهان جهد رزم است بقا   ماهمه آزادی را در رزمُ پیکار دیده ایم

جهد می باید نمای، ای "حمیدی" این زمان

تا بکی در بستری نازی گرم خوابیده ایم

---

۱) بر اهل کفره واجب است که خداوند وپیامبر (اوتعالی) را قبول وبه روز آخرت بهشت جهنم و... ایمان داشته باشند، درغیر آنکه ایمانی به خدا ورسول او، وبه روز رستاخیز بهشت وجهنم هم ندارند وعلاوه از این بر اسلام واهل آن مَضر ودشمن هستند وهمچنان یَهود ونصاری که از ایشان بیشتر در قرآن یاد شده است چنین مَضرت ومُظالمتی به اسلام واهل آن داشته باشند، اسلام جِهاد را در مقابل چنین کافران مَضر ومُتَجاوز وظالم فرض گردانیده وقتل ونابودی چنین اهل کفرهء مَضر وظالم وبی انصاف ومُفسد فی العرض را جواز دانسته است، ولی کافرانی که چنین مَضرت ومُجاوَزَت ومُظالمت ومَفاسدتِ ندارند وبه اهل اسلام جِزیَه (خراج) می پر دازند ونفع ایشان نسبت به اِضرار شان به اسلام واهل اسلام بیشتر وزیادتر است اسلام به قتل وکشتار ونابودی چنین کافرانی جواز نداده است همانندی اهل حنوط ــ سیکها ــ هِندوها وغیره کافران دیگر، بَلکه اسلام نیکی وعدالت کردن را با چنین کُفار غیر مَضر، غیر مُتجاوز، غیر ظالم وغیر اِشغالگر منع نکرده است.

جایکه خداوند متعال میفرماید: لَّا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنْ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْ كُمْ فِىْ الدِيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ. (المُمتحنة: ٨).

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن وعدالت نسبت به کسانی که در کار دین با شما نجنگیدند وشما را از دیار تان بیرون نکردند باز نمی دارد؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ٨). نَبِشته: «از حمیدی بدخشی».

باران چشم

باران و همی بارد ز چشم نظرم غرق تحتِ دریا شده پا تا کمرم
آری که سماء دل من تیره تار است اندوه شده جِیران اندر به برم
یارب منی نا توان خیلی ضعیف ام از جرم و گناه خویش اندر خطرم
روزیکه شود بر پا محشر به حضورت از باغ عمل فاقِد تمر و ثمرم
ای آنکه شده طوطی طبعم خموش چون جُغد و به ویرانه اندر فَکورم
یک لحظه ندیده ام کام دل خویش چون زاغ قبح سرشت در کوه جرم
بی هوده کشیده ام غم دنیای دون در حسرت طالب هوا خون جگرم
من نامه سیاه سوی تو آیم کرمی کن در کاری خطا روز شب اصرار گرم
من سرگشته به کوه تو جانانهٔ من راه ام بما خالقا گمراه و ترم
ای بسکه شده دنیا بیت الحزن من بلبل صفت و ناله کنان تا سحرم
سازگاری چرخ گردون که نمی سازد مرا **بی سر و سامانه در یادت شرار است پیکرم**

زار و نالان است "حمیدی" بر لقا ات ای کریم

همچو مرغ نیم بسمل بر سری خاکسترم

فلسطین

فلسطین زیــر بـــم باران و باران[1] | بــهر شبُ بـهر روز خـــون جولان
فـــــضای آســـــمانش دود گرفته | بـــهر قــریه دهاتــش ناری سوزان
فلسطین غـــــم ما افـــزون کردی | ز انـدوه ات بـود چـــشمم به گریان
به خاک خـــون شده طفلان معصوم | هــزاران مرد زن در خــاک یکسان
بـــهر سو نـــگری افــــتاده مرده | هــزاران در هـــزاران و شهیدان
فـــغان نالــه هـر شب بر مَلا است | بــــه افـــلاک و شـده ماتم گریان
بـــود همچو مسلمانــــان بـــرما | بــه تـــحتِ ظلم و کشتاری بـودایان
تــــمام مسلمین در خـــواب غفلت | نـمی بـیـنند و ایـن جـــور کافران
نمی گــویند و یک حـــرف خدایی | کــه گـــویا مهر شده بــر دهن شان
که اکثر بی حس و بـی انگیزه گشتند | رفیقُ هــــمدم و یــــاری یَهودان
فلسطین چـــــو شفق گونت ببینم | بـــــهر دشت دمنت خـــون ریزان
فلسطین قــــدس و تـــو از آن مائی | مــسلط بــر تــو این قـــوم کثیفان
فـلسطین قــــــبله اول اســـلام | مـــقام مُــسکن و جـــای نبیان
الــــهی تــــو بـــــه آه آن یتیمان | تـــباه و نـیست گـردان تو یَهودان
نـــــماند انــدر ایــن روی زمینت | یـکی نـسل از ایـن خوگان و سگان

بـــود اشک "حمیدی" رود جـیحون
بــــه ســوگ غـــزه و داغ یـتیمان

مظالم ستم وکشتار مردم فلسطین توسط یَهودیان وقتل بی رحمانه مسلمانان برما توسط بودایان:

بیت المقدس، وظلم سربازان اسراییلی به زنان فلسطینی وقتل بی رحمانهٔ بزرگان واطفال معصوم آنان

کشتاری وحشیانهٔ مسلمانان (برما) به جرم مسلمان بودنشان وبه آتش کشیدن آنان توسط بودایان آنجا:

۱) در تابستان سالِ (۱۳۹۳ هـ.ش)، وما ه سرطان عملیات و بمباردمان اسرائیل وصهیونستی های ستمگر توسط همکاری امریکا علیه مسلمانان مظلوم بی دفاع فلسطین وغزه به راه انداخته شد، که در نتیجه دو هزار کم بیش زن مرد خورد بزرگ مردم فلسطین وغزه شهید زخمی ومعلول برجا گذاشت، اگر چه که اسرائیل وصهیونستی های ظالم قبل از این عملیات هم چندین سال قبل بالای مردم فسلطین بمباردمان می کردند واز طرف اسرائیل تلفات چندان در پی نداشت، اما این بار با وجودی که عملیات هوائی بحری وزمینی را به راه انداختند وهدفشان تصرف فلسطین وسر زمین غزه بود، اما این بار مجاهدین دلیر وغیور حماس وحماسه آفرین به یاری خداوند متعال توسط سلاح های دست داشتهء خویش چنان ضربات شدیدی بر پیکری اسرائیل وصهیونستی های وحشی اِشغالگر وارد نمودند که در نتیجه این مقاومت مجاهدین حماس (غزه) بیش از صد تن سربا زان کثیف اسرائیل را به جهنم فرستادند واین گونه تلفات سنگین را اسرائیل در تاریخ سراغ نداشت، وهمچنان تا به امروز مردم مظلوم بی دفاع فلسطین زیر ظلم شکنجه یَهودیان قراردارند، پس اینجا سوال پیدا می شود که این گروه های مختلف بنام جبهة النصر، حزب الله، لشکرطیبه، القاعده، داعش، طالب وغیره احزابِ اسلامی در جهان ودر افغانستان بنام اسلام وجِهاد قد علم کرده اند ودر میان مسلمانان به تفرقه وکشتاری آنان به نام این وآن آغازگر شده اند، چرا این جِهاد را در فلسطین، برما، چین و... برای آزادی قبله اول مسلمانان ورهائی مردم بی دفاع فسلطین غزه وغیره مسلمانان ستم دیده یی کشورهای دیگر از این قتل کشتار وظلم مکرری اسراییل وصهیونستی های ظالم اشغالگر ودیگر کافران ستمگر نمی کنند؟ چرا امروز مردم بی دفاع فلسطین، برما، و مسلمانان اویغور چین وغیره مسلمانان ستم دیدۀ جهان که زیر ظلم ستم کافران ستمگر قرار دارند فراموش شده اند؟ آیا جِهاد تنها در افغانستان مَشروعیت دارد؟ وآیا جِهاد در همین خِطَّهء کوچک بنام افغانستان خلاصه می شود که گروه های بنام جِهادی از کشورهای خاور میانه چون سوریه، عراق ــ پاکستان وایران ... وآسیا میانه چون ازبکستان، تاجیکستان وغیره کشور های اسلامی که اِشغال کفر، بی دینی، فساد اخلاقی، اسلام ستیزی وهزاران بد بختی در همان کشور ها بمَراتب از افغانستان بیشتر وبه اوج خود رسیده است، چرا جِهاد را از همان کشور ها آغاز نمی کنند که همه این گروه ها در افغانستان بنام جِهاد تَجَمُّع کرده اند وهر روز بنام جِهاد مسلمانان این سر زمین را به قتل رسانیده وأَماکِن آنان را خراب کرده ومسجد ومدرسه ومکتب وأَمکنه مقدس آنان را بمگذاری نموده وبه خاک یکسان می کنند؟. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

یاوانِ راغ

ای راغ همه دشت بیابـــانت شُکوفان ۱ کوه کـــــمرُ صخره و دامانت بوستان
بلبل به هـوائی شوق گلزار تو خواند قمری به تماشای گلستان تـــو شادان
هر کوه درهٔ دمنت لالـــه فرش است از نسترنُ یاسمین صد بــرگ و ریحان
ای راغ زنام تـو نمایان چـو خورشید سر سبزُ همه اَودیه و دشت تـو خندان
یاوان ز توت آلو انگورت چـی گویم ای آن که بود سیبُ جوزی تـو فراوان
راغستان و کوهستان تـــا دامن پامیر فـــرخـــندهُ مِـیمون بود جمله فُروزان
از دشت درنگ گـــویم آری کـه چمن زار است هـــر سو نگری سبزهُ گلزار و گلستان
از هر طـــرفش آب زُلال استُ سرازیر آب زَمهریـــــر و چشمه سار است خروشان
ای آن که رسد بــــگوش تو نوای مرغان کند خــــرم دل زارت همانا نغمهٔ کبک گان
بسا بادُ هوائی خوش گــوارا می وزد هردم نسیم صبح گــاه هانش چـــو مشک نافهٔ آهوان
که زادگاهٔ "حمیدی" بـــود این خطه اَخضَر
که ارزد کوه صخره اش بــــه ژاپُن و به ایران

دهکده دشت درنگ ولسوالی یاوان بدخشان سفرِ به ولایت بدخشان ولسوالی یاوان ودهکدهٔ درنگ سرطان سالِ (۱۳۹۸ هـ،ش).

۱) یاوان راغ یکی از ولسوالی های بدخشان می باشد که قبل از (۵۰) سال علاقه داری بوده است ودر حین حال در سالِ (۱۳۹۹ هـ.ش)، با ازدیادی نفوس وتَشکیلات روستاهای فراوان با سه ولسوالی بنامهای راغستان، کوهستان ویاوان تقسیم گردیده است، یاوان ـ راغ سر زمین کوهستانی زمستان طولانی وخیلی سرمای دارد ومناطق جغرافیائی آن از مناطق برف نشین ولایت بدخشان محسوب می شود ودر برخی از نواحی آن تقریبًا (۲) متر برف می نشیند، از این جهت ولسوالی یاوان راغ در موسم بهار از سر سبز ترین ولسوالی بدخشان به شمار می رود، چنانچه از نام راغ که (سرسبزی دامنهٔ کوه) را معنی میدهد هویداست، یاوان راغ کوه های پرفراز سر در فلک، چشمه ساران زُلال آسا، باد هوائی عنبر افشان چون مشکِ نافهٔ آهُوان، دَر دیواری پر از نسترن وبنفشه دارد، نوائی مرغان وصدای ترنم های عندلیبان هزار دستان از هر گوشه ودامنه های پر طراوتش طَنین انداز است که میل شنونده اش را بسوی این خطه یی شکوفان جلب می کند ومخصوصًا زادگاه بنده که بنام دشت درنگ، مکان شکوفایی سر سبز پرطراوت که چشمه های آب زمهریر آسای آن از هر جانب سرازیر است وگلهای لاله وسوری ویاسمین در هر گوشه واطرافش در موسم بهار دمیده است، آواز مرغان بهر آَودیه آن پیچیده است، نسیم صبح گاه هانش معطر از مشک عنبر ناشی از بوی گلهای سوسن نسترن به مشام می خورد، که بیننده یی این خطه مرغزار را شادمان نموده غم اندوه اش را از وی می ستاند.

نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

غم های سوزان

منی از غم، ز غم، غم خانه دارم[1]   ز خرواری غمم پیمانه دارم

شدم افسرده از غم های سوزان   بسا ناله شبُ روزانه دارم

گرفتارم بسا در قیدغم ها   چو اُحد کوهی اندر شانه دارم

بسوزد آه فریادم فلک را   یتیم بی نوا غم خانه دارم

بیرون از شهر روانم سوی صحرا   دل تنگ گشتۀ دیوانه دارم

نشاط از دل و خنده دور از لب   چو احزان کلبۀ ویرانه دارم

به رغب اشتیاق ناسزایی   بدست خود به پا زولانه دارم

تمام عمر و در اندوه دنیا   میان معصیت آشیانه دارم

نکردم بندگی چندان به یزدان   تمنای حورُ غلمانه دارم

از این غمم فزون دیگر چه باشد   گُنه کارم و صدها بهانه دارم

بشد صرف و شبابم در خطایی   هنوزهم قصه و افسانه دارم

که می سازم به غم ها من "حمیدی"

کریم و خالق جانا نه دارم

---

۱) در این کره خاکی هر کس قدمی برای زندگی نهد او به همان قدر توان ومِعیار زندگی خود از دنیا غم وأندوه را به خود می بر دارد ودر غم ومشکلاتی زندگی دچار می گردد، هیچکسی از بَنی آدم خالی از غم ومشکل در این جهان هستی نیست. بنا بگفتهء گوینده ی:«*در این دنیا کسی بی غم نباشد * اگر باشد بنی آدم نباشد*». یعنی غیر از بنی آدم باشد - جن دیو وپری وحیوانات دیگر، ودر کل اگر بر حقیقت این زندگی دنیا نگرسته شود همان جنیات و حیوانات دیگر هم خالی وبیرون از غم درد غصه ومشکل نیستند، جایکه اگر از طَبَقه ی جنیات عزیزان خود را به سبب مرگ از دست دهند بدون شک در گذشت آن عزیزان شان آنان را مَحزون واندوهگین می کند وبه همین ترتیب حیوانات غیر ناطق وپرندگان را هم، همینگونه قیاس باید کرد که اگر فرزند وجوجه های خود را از دست دهند مدتی در سوگواری وغم آنان می نشینند، خلاصه اینکه در این دینا کسی وهیچ موجودی حَیه و (زنده جان وجُنبندگان روی زمین) بی غم وبی مشکل نیست، پس باید انسان که اشرف این همه مخلوقات است با غم ها ومشکلاتی که آن هم خداوند روی حکمتش آنان را به آن غم مشکل دچار نموده ومورد آزمایِش قرار میدهد صبر کنند وبا غم ومشکل مبارزه نموده واز خداوند متعال کمکِ رَهایی از غم ومشکلات را طلبیده وبه خداوند خالق خویش توکل نموده واز این همه غم ومشکلات به (اوتعالی) پناه برند، زیرا زندگی دنیا توأم با غم شادی است پس می باید که انسان عمر گرانبَهای خود را به غم وغصه واندوه های بیهوده دنیا سپری نکند، چون هر قدر که انسان در بحر غم بیندیشد به همان اندازه در عُمق بحر غم ها فرو می رود واصل هدفِ خلقت انسانی که همانا عبادت الله وتفکر در خلق الله وکائنات (اوتعالی) وخدمت به خلق الله است باز می ماند، از این رو انسان باید جَنبَه ی خوشی ها وشاد مانی زندگی دنیا را مد نظر گیرد، غم وغصه واندوه زندگی دنیا را از خود دور کند، بنا بگفته ی عمر خیام: تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج   بر دل منه از آمده و نامده رنج

خوش میخور و میباش در این دیر سپَنج   با خود نبری جوی اگر داری گنج

وطن

وطـــن قربان کـــوه مرغزارت	فـــدای رود هـــــای آب شارت
بهارت گلشنُ خـــــرم طراوت	کــه لاله فرشُ بهر کـــوهسارت
صدای عندلــــیبُ قمری و کبک	بــگوشم میرسد از هــر کنارت
بـــود مهر تـو جا در سینه ای من	کنم سرمه به چـشمانم حِجارت
نسیم در صـبح گاه هانت مــعطر	بنازم دشت دامــان سبزه زارت
خروشان چشمه ساران که داری	سرا زیـر بـرهـمه شهرُ دیارت
بـــود صحرا بیابانـــی تو زیبا	نباشد در جـهان ازهــم قطارت
زلــــعل بدخشانت چــــی گویم	مَعادِن های طـلای بــی شمارت
زهـــــرات کُـــهنت تا بدخشان	چـــه زیبا بلخ و کـابل قندهارت

بـــود دلــبسته شیدایت "حمیدی"
کـــنم جــان و تنم را من نثارت

خطاب بردل

چــرا مـحزون و زاری ایدل ایدل　　ضـــعیف و نـــزاری ایدل ایدل

نــــــداری صـــبرُ آرامی دمِ تو　　کــــه دایـم بیقراری ایدل ایدل

چـو مـجنون در بیابان رهسپاری　　به هـــــرگوشه کناری ایدل ایدل

در ایــن دنـــیا کـه یاوری نداری　　بـــجز آن ذات بـاری ایدل ایدل

ز گلــها خاطـــــری ناشاد داری　　ز خـــا ران در ضراری ایدل ایدل

چـــو بلبل بهری دیداری رخ گل　　کنون چشمان چـاری ایدل ایدل

نباشد مــر تو را رفـــــیق دلبند　　بهر سالـوس دچـاری ایدل ایدل

تمام عـــــمرُ در انـــــــدوه دنیا　　دم شـــــــادی نداری ایدل ایدل

تــو را جغد و صفت در کنج خلوت　　زیاران چـــون بی یاری ایدل ایدل

اسیر در قـیدغـم های "حمیدی"

بـکن صبری صَـبّاری ایدل ایدل

التجاء به درگاه خدا

ای خدا! این رنـگ زرد و حـالت زارم ببین — این تن افــسرده و پـژمردهُ خوارم ببین

تا بــــکی با ایــن غـــم اندوه باشم مبتلا — چشم گـریان و پـریشان حـال بیمارم ببین

گاه به شهر و گاه به صـحرا گاه بیابان منزلم — بی صبورُ مُـضطَرب و چشم بیدارم ببین

در لبان خشک بی خــونم تبسم نیست نیست — قلب رنـــجورُ شکسته و دل افگارم ببین

کــس نشد پیدا که گیرد دست مـــن افتاده را — **غوطه ها درعمق بــحر و چشمانِ چارم ببین**

شَکوه ها و الــتجاء من به درگــه ات کریم — غلت و خیزان در مسیر فتنه رفتارم ببین

کاش چشم من نمی دید چرخِ گردون ضرار — دایما در فـــکر دنیا و گـــرفتارم ببین

سیل اشکانم بـه مثل رود جیحون در خروش — در مـــیان آتش غـــم سوخته نارم ببین

روز شب در معصیت اصرار دارم من هنوز — ایــن گـناهُ ناســزا و کارُ کـردارم ببین

رحـم کن بـر من "حمیدی" ای کــریم لایزال
مــرحـمت لطفی نـما و ضُعفُ نــزارم ببین

قرآن

که انواری فـــروزان داره قرآن تـجلی نـوری رحمان داره قرآن

حـــکایت قصه هـای دلپذیرش کـــلام پـاک سبحان داره قرآن

بود هـــــر آیه اش لؤلؤ مرجان عقیق و لــعل رخشان داره قرآن

بهر لوحش گلستان و بـــوستان کــه وافـــــرعندلیبان داره قرآن

بود خورشید عالــــم تابِ تابان کـواکــب نجم رخشان داره قرآن

شکوفان لاله هـای رنـگ رنگش عـجب زیبا بـــهاران داره قرآن

پَراکنده به چـــــراگاه غـزالان چو اَخضَر مرغزاران داره قرآن

بهـر اوراق صفحه اش نــگری قصص از حـورغلمان داره قرآن

بوستان ســبزه و سایهٔ طـــوبی بیان از خـلدُ رضـوان داره قرآن

کـه کوشا گَبر تَرسا درعدیم اش مـحافـــظ ذات یزدان داره قرآن

بیا ای گـبر و تـــرسا پیروی کن ز هـــــر ادیانُ دیوان داره قرآن

نزول بـر سروری احـمد مـختار خــبر از جمـلـه دوران داره قرآن

نما ابـلاغ "حمیدی" بهری خلقان

ز هر امـــور فـرمان داره قرآن

اعجاز وفضلت قرآن:

١ـ وَإنْ كُنْتُم فِی رَيْبٍ مِمَّانَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُواْشُهَدَآءَ كُمْ مِنْ دُوْنِ اللهِ إنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ. (٢٣) فَإنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا وَلَنْ تَفْعَلُوْا فَأْتَقُواْ النَّارَالَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ. (البَقَرَةِ:٢٣ـ ٢٤).

ترجمه: واگر در (وحی بودن) آنچه ما بر بنده يی خود [محمد ص] نازل کرديم، در ترديد وشک هستيد پس سوره يی مانند آن بياوريد، وبرای اين کار شاهدان خود را (ازفصحا وبلغای بزرگ عرب) در برابر خداوند فراخوانيد، اگر «در گفتار تان که اين قرآن وحی نيست» راستگو هستيد. (٢٣) واگر اين کار را انجام ندادید که هر گز نمی توانید انجام دهید نهايتًا از آتشی که هيزمش مردم وسنگ هايند بپر هيزيد. (بقره:٢٣ـ٢٤).

٢ـ قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإنْسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَنْ يَأْتُواْبِمِثْلِ هَذَا الْقُرآنِ لَايَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا. (الإسرَآءِ:٨٨).

ترجمه: بگوئيد اگر جن وانس جمع شوند بر اينکه مانندی اين قرآن کتابی بياورند قادر نيستند مانندی آن کتابی بياورند با اينکه برخی از آنان به ياری برخی بشتابند. (اسراء:٨٨).

١ـ **وَقَالَ: رَسُولُ اللهِ** (صلی الله عليه وسلم) اقرَءاوا القُرآنَ فَإنَّهُ يَأتِی يَومَ القِيَامَةِ شَفِيعًا لِأصحَابِهِ. (رواه مسلم).

ترجمه: رسول خدا (صلی الله عليه وسلم) ميفرمايد: قرآن را بخوانيدهمانا در روز قيامت قرآن شافع ياران خود خواهد بود (شافع قرآن خوانان خواهد بود).

(مسلم از أبی امامة الباهلی رض، روايت نموده است).

٢ـ **وَقَالَ: رَسُولُ اللهِ** (صلی الله عليه وسلم) أَدِّبُوا أَولادكُم عَلَی ثَلَاثِ خِصَالِ: حُبِّ نَبِيِّكُم، وَحُبِّ أَهلِ بَيتِهِ وَقِرَاءةِ القُرآن، فَاِنَّ حَمَلَةَ القُرآنِ فِی ظِلِّ اللهِ، يَومَ لَاظِلَ إلَّاظِلُّهُ مَعَ أَنبِيَائِهِ وَأَصفِيَائِهِ.

ترجمه: رسول الله (صلی الله عليه وسلم) می فرمايد: فرزندان خود را بر سه خصلت تربيت کنيد، محبت پيامبر، محبت اهل بيت (وياران وپيروان آن حضرت) وخواندن قرآن، زيرا حاميان قرآن در سايه خداوند (رحمت خداوند)هستند در روزيکه هيچ سايهٔ نيست جز سايه خدا، هر کس اين سه خصلت را داشته باشد در روز قيامت با پيامبران وبرگزيدگان محشور است.

١ـ (مسلم، کتاب المساجد مواضع صلاة) (شماره ٨٠٤)،٢ـ «الراوی علی ابن أبی طالب، المحدث: السيوطی، المصدر الجامع الصغير»، (شماره ٣١٠).

حافظان قرآن

گـویم از صفات پاک حـــافظان   از صفات طوطیان خـوش خوان

کـرده اند در سینهٔ کوچک جا بجا   دانه دانه حــــــرف های قرآن

صبح گاه هان و نوای حــافظان   میرسد بر گوش هـر پیر و جوان

چون همی خوانند قرآن حافظان   **در سحرگاه هان چــو بلبل نغمه خوان**

همچو پروانه بـروی شمع چنان   میزنند بال و پـری خـود را برآن

خَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ وَعَلَّمَهُ [۱]   گــــفته است پیامبر آخــرزمان

بهترینِ مردمـــان است حافظان   بلـــبلان بــــاغِ رضوان منان

است منور از نــــوای حافظان   کــــــوچهٔ بازار و مُصلیِ مان

روز شب خوانند و قرآن را روان   خـواب را بر چشم خود کردند نهان

بهری حفظ این کــــلام سبحان   دور کردند از خــود و خوابِ گران

آتش دوزخ بـــود بـر تو حرام   بــــــر سخن ســـردار پیامبران

از طُفَیل حــــافـــــظان قرآن   **تاج بـر سر می نهندُ پدران و مادران**

گویم و بر اهل قـرآن مـن درود

از "حمیدی" این رونـــد استُ روان

تصاویر برخی از حافظان شهیر وخوش آواز جهان وافغانستان:

حافظ عبدالباسط

حافظ عبدالقدوس

حافظ معراج الدین

حافظ غلام سرور

حافظ عبدالخلیل

۱) **وَقَالَ:** رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وسلم) خَیُرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ وَعَلَّمَهُ. (رواه البخاری).

ترجمه: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) میفرماید: بهترین شما کسی است قرآن را یاد گیرد وآن را به دیگران یاد دهد. (امام بخاری ازعثمان بن عفان رض، روایت نموده است).

۲) **وعن** معاذ الجهنی (رضی الله عنه) أن رسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وسلم) قال: من قرأ القرآن وعمل بما فیه ألبس والداه تاجًا یوم القیامت ضوءه أحسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لوکانت فیکم فما ظنکم بالذی عمل بهذا؟. (رواه أحمد وابوداؤد).

ترجمه: از معاذ جهنی (رضی الله عنه) روایت است ، وی میگوید که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: کسیکه قرآن را بخواند وبه آن عمل کند در روز قیامت به پدر ومادر وی تاجی پوشانیده می شود که روشنی آن تیزتر وخوبتر از روشنی آفتاب در خانه دنیا باشد، در حالیکه آفتاب نزدیک به شما یا در خانه های شما باشد پس در مورد خود آن کسیکه به قرآن عمل کند چه گمان دارید؟. (أحمد وابوداؤد).

۳) **وعن** عقبة بن عامر (رضی الله عنه) قال: سیمعت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یقول لوجعل القرآن فی إهاب ثم ألقی فی النار مااحترق. (رواه دارمی).

ترجمه: ازعقبه بن عامر (رضی الله عنه) روایت است وی میگوید: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که میگفت: اگر قرآن کریم در پوست بند گردیده به آتش انداخته شود آتش آنرا سوختانده نمیتواند (مراد از پوست وجود انسان است) یعنی کسیکه قرآن را بخواند وبه آن عمل کند آتش بروی اثر نمی کند. (دارمی).

۴) **وعن** ابن عمر (رضی الله عنهما) قال: قال: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) إن هذاه القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید إذا أصابه الماء، قیل یا رسول الله وما جلاؤها؟ قال کثرت ذکرالموت وتلاوة القرآن. (رواه بیهقی).

ترجمه: از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است، وی میگوید: که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: بدرستیکه دلها را زنگ میگیرد چنانچه آهن را زنگ میگیرد وقتیکه به آب برسد، گفته شد: ای رسول خدا (ص) چیست سبب روشنی، جلا وصیقل دل؟ گفت: بسیار یاد کردن مرگ وتلاوت قرآن کریم. (بیهقی).

از کتاب (مشکواة المصابیح فارسی: ج۱، ص ۶۳۹، ۶۵۰، ۶۵۷ــ ۶۵۸). (دیلمی از علی رض، روایت کرده است).
وهمچنان از کتاب (احادیث برگزیده نبوی وحکمت های محمدی: ص۵۶ ـ ۱۲۸)... روایات همین احادیث فوق ذکر.

دمُوکراسی

باز رِژیم غربیها و رسم کافری شده | زن مرد باهم مساویُ برابری شده
ای بسا رایج شده و این رسوم غربی ها | افسر و جنرال ما اکثر دختری شده
والی وزیر ما بانوها بود هم اکنون | قاضیُ وکیل ما زنان دلبری شده
اَلرِجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَی النِسَآءِ، قول خدا | قضیه بر خلاف حکم ذات آن باری شده
این چی رسوایی بود بر مسلمین در این زمان | زنان آمر مردان بسکی مأموری شده
اختلاط زن مرد اجنبی در ارگانها | خنده و شوخی کنان باهم دِلداری شده
همت و احساس ایمانی زما بر چیده شد | رایج و بی همتی بر دوش ما باری شده
من ندیدم ساز گاری آتش و هیزم را | زن مرد اجنبی یکجا بهم کارمند و دفتری شده
اَن النِساء الحبائل الشیاطین، را بخوان | بر خلاف قول پیامبر بسی کاری شده
این رسوم دِمُوکراسی غربی بر ماشده دستورالعمل | از نظام و حکم اسلامی بسی دوری شده
حامیان رسم دِمُوکراسی شده از حد فزون | بهری این رژیم غربی بسکی پاسداری شده
دانشگاه که مصدر اخلاق وعلوم فنون | دختران پسران مَخلوطُ سازگاری شده

باد نفرین این رژیم دِمُوکراسی[1] کفری را
این زمان نگر "حمیدی" این چی بد کاری شده

نهادینه دموکراسی:

نهادینهء دمکراسی و ازدواج دختری هندی همراه باسگ، این روش ازدواج انسانها با حیوانات در کشوری های میباشد که دموکراسی در آن کشورها حاکم است

۱) دموکراسی غربی ـ کفری چهار اصل دارد، آزادی فردی، ملکی، عقیدتی وآزای بیان، که این چهار اصل مغایر بر قوانین اسلامی می باشد، در شیوهٔ دمکراسی غربی آزادی فردی است که زنان ومردان به خواست خود میتوانند با حیوانات ازدواج ویاهم، همجنسگرایی کنند، آزادی ملکی شخص میتواند دریا وبحر را بخرد ومالک آن شود با وجود که دریا وبحر یک چیزی عامل المَنفعه است، آزادی عقیدتی شخص میتواند به خواست خود هر دین آیین وعقیده را اختیار کند با وجودی که چنین شیوه اختار دین بجز دین اسلام در شریعت محمدی نیست، آزادی بیان شخص میتواند از طریق آزادی بیان هرآنچه دلش بخواهد به دین آیین ومذهب وعقیده وباری دیگران توهین وتحقیر کند با وجود که توهین وتحقیر در اسلام جای ندارد، زیرا این چیزی های فوق ذکر همه ارزشهای دمکراسی غربی هستند، در شیوهء دموکراسی غربی ـ کفری حاکمیت وصدور حکم بغیر ما انزالله (حکم بر خلاف دستور خدا) از آن مردم است با وجودیکه حاکمیت نظام هستی وتمام تصرفات وصدور حکم به همه مسائل وابعاد زندگی انسانها ومخلوقات همه از آن خالق این همه خَلایق است وقوانین وضعی انسانها بر مبنای قانون الهی می باشد نه مغایر وبر خلاف آن. جایکه خداوند متعال میفرماید:

۱ـ ... وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَآ أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَآئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ. (الْمَآئِدَةِ:۴۵).

ترجمه: وآنان که بر طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم وداوری نکنند، یقیناً ستمگارند. (مائده:۴۵).

در نظام و روش دموکراسی غربی ـ کفری مرد وزن از حیث انسان بودن باهم در همه حال مساوی وبرابر اند با وجودیکه در نظام اسلامی تفاوت مرد وزن در حقوق و وجایب در قسمت حق میراث، فطرت، فکر، فراموش کاری، ضعف وناتوانی در اجرای کارهای شاقه وغیره تفاوت زیادی است، زیرا هیچگاهی خداوند پیامبری از زنان بسوی بشریت نفرستاده است، در حق ارث یک مرد ودو زن ودر باب شهادت یک مرد ودو زن برابر اند، وزنان مانندی مردان بجز در تقوی دیگر هیچگاهی در خلقت، ضعف قوت، فکر و... برابر نیستند وهمچنان حاکم وسر پرست بودن مردان بالای زنان. جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

۲ـ اَلرِجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَى النِسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... (النِسَآءِ:۳۴).

ترجمه: مردان، کارگزاران وتدبیر کنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خداوند مردان را [از جهت توان جسمی وتحمل مشکلات وقدرت روحی وفکری] بر زنان برتری داده است... (نساء:۳۴).

۳ـ ... وَلَيْسَ الذَّكَرُكَالْأُنْثَى... (آل عمران: ۳۶).

ترجمه: ... وآن پسر که [که زاییدن او را آرزو داشت، در کرامت وعظمت وارزش وشخصیت] مانند این دختر نیست... (آل عمران: ۳۶).

وبه همین ترتیب بجز در تقوی تفاوت های مردان بر زنان در امورات دیگر، و در نظام اسلامی خداوند (ج) حقوق و وجایب مرد وزن را با رعایت تمام مصالح وجوانب آن تعیین نموده است وهر کدام را در قسمت وظیفه جایگاه، صلاحیت اهلیت وحاکمیت شان بالای یکدیگر شان بطور درست وکامل با در نظر داشت همه ضَوابط مد نظر گرفته تعیین کرده است، از این جهت زنان را در اسلام همانندی گل تشبیه کرده شده است، لذا دیگر جای قانون گذاری وتعیین حقوق ودانستن مساوات مرد وزن در همه امورات برای نظام وشیوهء دموکراسی غربی ـ کفری باقی نمانده است که برای مسلمانان قانونی را وضع وتعیین کنند؛ فلهذا حقوق زنان در شیوه دموکراسی غربی کفری کاملاً تلف وپایمان است ونظام اسلامی نظامیسکه به همه ابعاد زندگی بشریت برنامه منظم داشته وبه شیوهء درست وکامل وشامل به ابعاد زندگی خلق الله رسیدگی کرده است، ولی زنان در تقوی از نظر اسلام با مردان مساوی اند وشاید هم برخی زنان در تقوی از برخی مردان برتری و سبقت داشته باشند واز سوی دیگر زنان ناقص العقل وناقص الدین نیستند، حدیثی که در بخاری از پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه وسلم) در رابطه به ناقص العقل وناقص الدین زنان روایت شده است، اصل توجیه حدیث چنین است معنی نقصان عقل، یعنی زنان زیاد فراموش کارند چنانچه که در باب شهادت یک مرد ودو زن مساوی اند ومعنی نقصان دین، یعنی زنان ناقص عبادت اند که عبادت یک بخشِ از دین است چنانچه که در ایام حیض ونِفاس عادت فطرتی شان مانع اداء روزه ونماز شان شده وعبادت فریضه از ایشان ترک می شود، لیکن زنان بجز در تقوی، مساوی در خلقت، حقوق و وجایت وموارد دیگر با مردان نیستند چنانچه که شیوه دموکراسی غربی ـ کفری مساوات مردان وزنان را از لِحاظ انسان بودن در همه حال با مردان برابر میداند.

«... مرتبهء مرد نسبت به زن بلند تر است بنا بر همین تفاوت مَدارِج احکام آنها نیز متفاوت ومبنی بر حکمت وقابل رعایت می باشد زن ومرد به قانون حکمت هرگز باهم مساوی شده نمی توانند...». (تفسیرکابلی:ج ۱، ص ۳۲۹ـ ۳۳۱).

بهر حال امروز برخی از مسلمانان فریب خورده برعکس تمام خوبی ها تمدن وپیشرفت وترقی را از نظام وشیوهء دموکراسی غربی می بینند در حالیکه این همه اختراعات اکتشافات تمدن پیشرفت وترقی از سوی مسلمانان به اروپا رفته است، طور نمونه اولین اختراع هواپیما وپرواز آن توسط فیلسوف ومخترع جهان اسلام عباس بن فرناس اندلسی در قرن دوم ودر سالِ (۸۷۵) میلادی که این آیهء: (۳۳) سوره رحمن، به عباس این انگیزه را داد تا اینکه او اختراع هواپیما وآزمایش پرواز را در تاریخ بشریت انجام داد واین خدمت سترگ را به بشریت از خود به یاد گار گذاشت. جایکه خداوند منان میفرماید:

۴ـ يَامَعْشَرَالْجِنِ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوْا لَاتَنْفُذُنَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. (الرَّحمَن: ۳۳).

ترجمه: ای گروه جن وانس! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، پس بیرون روید؛ نمی توانید بیرون روید، مگر بانوعی توانایی قدرت و[علم]. (رحمن: ۳۳).

تبصره: در جزء آیهء فوق ذکر (مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی اگر می توانید از کرانه های آسمان ها وزمین بیرون روید، این خود اشاره صَریح قرآن به ساخت ساز هوا پیما و وسایل دیگر روز از قبیل موتر وماشین آلات دیگر میباشد، وگرنه انسان ها خود پر ندارد که به کرانه های آسمان ها وزمین گذر وبیرون روند، این گذرعبور وبیرون رفتن از کرانه های آسمان ها وزمین جز به قدرت علم ودانش به چیزی دیگری حاصل نمیشود که قرآنکریم بدان اشاره واضح نموده است، ولیکِن انسانها نباید با این همه ساختهء دست خود وتمدن وترقی بشری شان مغرور شوند زیرا هرقدر که توسط وسایل ساخته دست خویش به کره ماه ستاره گان وعمق زمین هم که بروند ولی از قدرت وتصرف خدای خالق خود گریز وپنهان شده نمیتوانند.

خاطرنشان: دمکراسی (حکومت مردم بر مردم) دموکراسی یعنی روش حکومت داری که فلاسفهء یونان چون سقراط وافلاطون دموکراسی واین گونه روش حکومت داری را نقد کرده اند واین نقد تا امروز ادامه دارد، دموکراسی ممکن در چوکات خود خوب باشد وفایده ی داشته باشد ولی آسیب وضرری دموکراسی از خوبی وفایده اش بمراتب بیشتر است. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

طرح نوین در گلستان

بــهار آمـد همه صحرا چه گـلگون | شده خلق خدا ز این طـرح مِیمون
به هر جانب صـدای دلنواز است | بــه هر گــلشن نــوایی بلبل افزون
مـــرتب مـی شود شادی سراسر | از ایـن نقش نـگار دل گشته افسون
کـــه ناخـــن میزد هردم به دلـها | همین صـحراءِ دیبا پـــوش اَکسون
روان بـینم به صـحرا کـوچیان باز | **بـــه شادی سوی صحرا پیچ خم دون**
همه صـــحرا گـرفته رنگـی دیگر | سفـیدُ سـرخ و سبزُ قـهوه نـیلگون
طَـنین انــداز زهـر سو آبـشاران | **خروشان است به هر جا آب جیحون**
چـــه خـوشبـوی میاید از گُلَستان | بیا جـان از قفس یکدم تـو بیرون
همه پـــروانـه گان از شوق گُلشَن | بـــه پـرواز آمـــدند ایـن دم اکنون
شـده منقوش همه صـحراءُ دامان | شـــده برما بسی رحمتِ بـی چون

"حمیدی" از تمــاشـــای بـهاران
شده ز ایـــن نقش طَراح شیفتَه مَفتون

اهل وطن

همه اهـل وطـن حیرانُ زار است　　به هر جا خسته و بیمارخوار است
نـدیــدم یـک دل آسـوده خاطر　　بـه غم ها و ستم بسکی دچار است
که یک سو جنگ نا امی روان است　　بــه سوی دیگر اش دشمن قطار است
زما رفـتهُ انصــاف و تَــــعادُل　　خـیانت در میــان ما هــزار است
نــموده فـکر ما مَـخدوش و کـفار　　میــان ما فـــروغ شـعله نار است
تــنیده دامِ تَـزویــر را و کــفار　　مسلمانان به دام ایشان شکار است
همـه همدَست شـویم و یک برادر　　کـه امــر خــالق آن کـردگار است
که این میهن ما بسکی خـراب است　　همه گُلشَن و باغ اش خاکسار است
وطـن ما چـو رعنا مرغزار است　　بــه ما کـوه دمن اش سازگار است
همــــه باعـــزم راسخ آهـنینی　　دراه اش سر بکف و جــان نثار است
به هـر بن بیشه اش شیرُ پلنگ است　　کـمر شــکن بـــه دشمن غَدار است

"حمیدی" سر بـــه صحرای تو دارد
در راه ات تا به مــرگ اش پایدار است

اقرباء

نیک بودن بر اقـــارِب یک سر   **نیست ز این خصلت دیگری بهتر**
وَبِالْوَا لِديْنِ إِحْسَانًا وَذِى الْقُرِبَا [1]   گـــفته است پـــروردگار اکبر
قطع صِلَهٔ رحم ز ایشان یکسره   نیست از این گناهی دیـگر بدتر
لطف مـــرحمت به ایشان دایما   شـــیوه یــی پیامبر خـیرالبشر
حـــق ایشان را خـداوند منان   ذکـر کرده بعدی حَق پدر و مادر
وصل کـن خویشتن به ایشان دایما   **دوری از خــویشان بسی دارد خطر**
پس به خـــویشان باش دایم مهربان   دور کن از خـود تو کینه و ضَرَر
عفو دلسوزی به ایشان پیشه کن   از حسد و کینه تـوزی پر حظر
بــا خَلِق و حُسنِ نیکو ای رفیق   رفتارت باشد بــه خویشان خوبتر
بــازوِ رحمت گُشا بــر ایشان   در شهر دیــار و دامان دشت جر
بهرِ خدمت دلـــجوی خـویشان   بسته کـن از روی احسان تو کمر
باشُ با خویشان هم آهنگ هر زمان   در روندی زندگانی خیر و شر

باش "حمیدی" تو به خویشان همنَوا
قُرب ایشان رو بــه قصدئِ خبر

برخی از اعضاءِ فامیل واقربای ما:

بـــه پـــدر ومـــار خویشــاوندان واقــارِب تـــان نیکـــی کنیـــد وبـــا آنـــان قطـــع صِـــلَه رحمـــی نکنیـــد کـــه گنـــاه بزرگـــی را مرتکـــب مـــی شـــوید.
جایکه خداوند متعال در مورد احسان پدر ومادر واقرباء، یتیم ها ومساکین میفرماید:

١ـ وَإِذأَخَذانَا مِثَاقَ بَنِى إِسْرَآءِيلَ لاَ تَعْبُدُوْنَ إِلَّا اللهَ وَبِالْوَا لِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِى الْقُرْبَا وَالْيَتَامَا وَالْمَسَاكِيْنِ وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا... (البقره:٨٣).

ترجمـــه: زمـــانی کـــه از بنـــی اســـراییل پیمـــان گـــرفتیم کـــه جـــز خداونـــد را نپرســـید، وبـــه پـــدر ومـــادر وخویشـــان ویتیمـــان ومســـتمندان نیکـــی کنیـــد، وبامردم با خوش زبانی سخن گویید... (بقره:٨٣).

مرحوم پدر بزرگم عبدالکریم ومـــــرحـــوم پـــدرم عبـــــــدالـــحمید کریمی وپسرانش عبدالرحمن حمیدی وعبدالقدوس حمیدی

برادر بزرگم محترم جان علی وفرزندانش شکرالله، لطف الله، زین الله وسلیم الله محترم فضل احمد وفرزندانش .... حکیم الله، شریف الله، نقیب الله، عظیم الله، وخلیل الله

عمو ـ محترم قاری صاحب جان وپسرانش محترم مطیع الله " تائب" وبرادراش محترم محب الله وفرزندانش عمر، علی، ابراهیم، حمزه، مریم و...

عمو ـ محترم حـــاجی مـــحمد طـاهـــــر وپسرانش عبدالحفیظ طاهری عبدلظاهر طاهری معلم عبدالرحیم طاهری وشهید محمدطیب طاهری

عمو ـ مـــــــــحترم عـــبـــــدالـــرشـــيد وپسرانش عزیزالله رشیدی عبدالرقیب رشیدی عبدالحسیب رشیدی وعبدالطیف رشیدی

پسران خاله پسر ماما وخواهر زاده ـ خیرمحمد، فضل احمد، امین الله، بای محمد شراف الدین صفی الله اسدی ومحب الرحمن عزیزی ـ خواهر زاده

نظام شمسی

گردش خورشید و اقمار اش بـه دور مَدار ١ — تبدل روزان و شبان را نگر تـو بار و بار

این همه ادوار و احوالی که چرخد مختلف — تغیر فصل زمستان و خـــزان استُ بهار

عطارد زهره زمینُ مـریخ و مشتری — درديف همدیگر دارنـــــد تسلسل و قطار

زحــلُ اُورانـــــوس نِپتون و پُلُوتُنِ یخین — جـمله در نظام شمسی است تمرکـــز و قرار

کهکشا نها را نـــگر با این عریضی وسعتی — هـــــم تشکیل گشته سیارات و اقمار بیشمار

آسمانی پهناور و بـــی ستون اش را نگر — گنبدی زیبا چـــــراغانُ بسی و زر نگار

عرش و کرسی فـراخ اش الی سدرة المنتهی — هـــــم زلوحُ قلم اش و به حکمت پایدار

هر چه درعالم تو بینی ذَره و خردکلان — خالق ایــن همه کاینات بــــود ذات قهار

عالـم هستی و با ایــن روزگــارُ زمان — صانع و خَـــلاق عالم است خداوند غفار

طبیعت و دنیا عالم این همه مخلوق نگر — فصل ها بـــــرج ها و تبدل لیل ونهار

کوه ها با دشت دامان این همه صخره بِحار — نــــــگری ایـن همه باغُ گلشن و گلزار

محوی تماشای عـــــالم گشته بسا "حمیدی"

این همه را کـــرده خِلقَت ذات بی چـــون کردگار

١ــ وَالشَـمْسُ تَجْـرِى لِمَسْـتَقَرِ لَّهَـا ذٰلِـکَ تَقْـدِيْرُالْعَزِيْزِالْعَلِيْمِ. (٣٨) وَالْقَمَرَقَدَرْنٰـهُ مَنَـازِلَ حَتّٰـى عَـادَ كَـالْعُرْجُوْنِ الْقَـدِيْمِ. (٣٩) لَاالشَمْسُ يَنبَغِى لَهَآ أَنْ تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَاالَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُوْنَ. (يٰس: ٣٨ـ۴٠).

ترجمه: وخورشید [نیز برای آنان نشانه ی از قدرت ماست] که همواره به سوی قرارگاهش حرکت می کند، این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر وداناست. (٣٨) وبـرای مـاه منـزل هـایی قـرار دادیـم تـا ایـن کـه بـه صـورت شـاخه ی کهنـه ی هلالـی شـکل وزرد رنـگ خرمـا بـر گـردد [وباز به تدریج بَدر کامل شود]. (٣٩) نه برای خورشید این توان است که به ماه برسد، ونه شب از روز پیشی می گیرد، وهر کدام در مَداری شناورند. (یاسین: ٣٨ـ ۴٠).

بی احساسی رهبران

ایــن چـه فحشاءِ بود در ایـن زمان تـــازه شروع کرده بر مــا رهبران

«کفر گر خیزد ز کعبه جـای اسلامی کجاست» شیوۀ بــی غیرتی ایجاد کـردند حاکمان

کـــرده انــدغَـدرُ خیانت ایـن سران **دست نامـوس مسلمان داده اند بر کافران**[1]

گـر چنین بی احساسی ازشاهی بود ملـــت او گـــیرد الـــگو همزمان

رهبران ما از بـرای خوشدلی یی کافران مـــی کنند تـقدیـم دو دسـته دختران

این کـمی از کـار ایشان است عیان کـــارهای دیـــگر شان بس نهان

خــود فــریبی را گـــرفته حاکمان ملت مـــا است شـجاع و قـهرمان

کفر را آیـد و خنده ز ایــن رسـوم هـــم ز کـــار ملت وهم از سران

ما بـدین بـــی همتــی راضی شدیم هـمت مـــا رفته از پـیر و جوان

سال ها کـردیم جِهاد و هـــم نبرد کـــفر را کـــردیم و خارج از میان

ایــن بود فـرجام و ثمر از رزم ما مُـحتاجـــی در پیشِ کـــفار جهان

خسته گشتم مــن "حمیدی" ز این شرح حال حکام

خود بـگوید دوستان ای دوستان ای دوستان

---

۱) خاطرنشان: این پارچه غزلِ فوق ذکر در مورد آمدن معاون رییس جهمور کشور چین به کابل وبیرون کردن زنان ودختران جوان افغانی به استقبال او ودست دادن به رسم تعظیمِ واحوال پرسی به معاون رییس جمهور چین به حضور داشت محمد اشرف غنی رییس جمهور وقت افغانستان در سالِ (۱۳۹۵) خورشیدی.
نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

زنان

زنان همچو گــلِ ریحان و ریحان گلی خوش بوی ما اندر گلستان
بسی مادر بسی خــــواهر بسی خاله وعمه بسی همسر و هـمدم یــار مایان
کنیم اخـــــلاق و لطفُ مهربانی بــــرای جمله زنان از دل و جان
وَعَــاشِرُوْهُــنَّ بِــــــالْمَعْرُوْفِ [1] کـــــه فــرمـوده خداوند منان
خشونت زشت بد کاری گـــذاریم بـــرای این گلهای نـو بهاران
تـــرحـــــم لطف و نیکوی نمایم بـــه گفتهٔ رسول ذات رحمان[2]
انیس و هـــمدم مـــا انـــــد ایشان بــه ایشان و بـود گیتی فروزان
روش و ظلمِ جـاهلی گــــــذاریم نباشد زنـدگی مـــاهمچو زندان
زن بـــود مـــایهٔ حیات مردان گر نمی بـــود زن ماهم نبودیم همزمان
زندگانی مـا بـــه ایشان لازم است درعدم این طَبَقه جمله مردان نگران
است و ایشان بهری آسایش مـــا اندر جهان هـــم برای تکمیل ایمانِ جمله مردان

بـا خُلُقُ حُسن نیکو بـاش "حمیدی" با زنان
زن بـود هَدیَّه و نِعمتی خــدایی مهربان

ظلم برخی مردان بالای زنان در جهان ودر افغانستان:

ظلم ستم، لت کوب، خشونت بد رفتاری، بد گمانی، پایمال حقوق وغیره از طبقه زنان در جهان ومخصوصًا در افغانستان که این سنت جاهلیت از دیری بدینسو در اجتماعی انسانی ادامه دارد، حتی در طول تاریخ مبلغان دین نتوانستند که این سنت وروش ناپسند را از میان جَوامِع اسلامی وعلی الخصوص از میان عدهء ملت ومردم افغانستان محو ولا اقل کاهش دهند، زیرا زنان بیچاره در افغانستان از یک سو فقر تهیدستی از سوی دیگر ظلم شکنجه اقارب وشوهران، ودر تَنگنا قرار دادن آنان واز طرف دیگر حق تلفی وازدواج اجباری آنان وبه ارث بردن زنان از سوی اقارب شوهرانشان می باشد، زنان افغانی، در افغانستان با اینگونه مشکلات ونا بسامانی دست وپنجه نرم کرده بسر می برند، واز جانب دیگر در میان عدهء از اقوام افغانستان تا اکنون این سنت زمان جاهلیت کماکان جاری است که بعد از وفات شوهر زن، آن زن بیوَه مُتَعَلَق به آن خانواده شوهر مُتَوفی می باشد وبه عنوان میراث آن خانواده به ارث برده می شود، در حالیکه زن بیوَه از دیدگاه اسلام اختیاری نفس خودش را مُطلق دارد، واز جِهَت دیگر حق میراث که حق مُسلم زن است برایش داده نمی شود، با وجودیکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مورد کسانیکه حق میراث را تَلَف می کنند وآن را به ذی حَق ومُستَحَق نمی سپارند به الفاظ تندی سخن گفته است، واز این قبیل حق تلفی، قتل، بد رفتاری وغیره ظلم ستمِ برخی مردان در جهان ودر افغانستان در حق زنان تا به امروز ادامه دارد. نِبِشته: (از حمیدی بدخشی).

جایکه خداوند متعال در مورد ارث بردن زنان میفرماید:

۱ـ يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ أَمَنُوا لَايَحِلُّ لُكُمْ أَنْ تَرِثُوْا النِسَآءَ كَرهًا وَلَاتَعْضُلُوْهُنَّ لِتَذْهَبُوْا بِبَعْضِ مَآءَا تَيتُمُوْهُنَّ إِلَّآ أَنْ يَأْ تِيْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِنَةٍ وَعَاشِرُوْهُنَّ بِا لْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوْهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوْا شَيئًا وَيَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيرًا كَثِيْرًا. (النِساَءِ:١٩).

ترجمه: ای اهل ایمان! برای شما ارث بردن از زنان در حالی که خوشایند شما نیستند [وفقط به طمع به دست آوردن اموال شان پس از مرگ شان با آنان زندگی می کنید] حلال نیست، وآنان را در تنگنا مگذارید تا بخشی از آنچه را [به عنوان مهریه] به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آنکه کار زشت آشکاری مرتکب شوند، وبا آنان به صورتی پسندیده رفتار کنید، واگر[به علتی] ازآنان نفرت داشتید [بازهم با آنان به صورتی پسندیده رفتار کنید] چه بسا چیزی خوشایند شما نیست وخداوند در آن خیر فراوانی قرار میدهد. (نساء:١٩).

جایکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مورد رفتار پسندیده با زنان میفرماید:

۲ــ وعن عائشة (رضی الله عنها) قالت: قال: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خَیر کُم، خَیر کُم لِأَهله وأنا خیرکم لأهلی واذامات صاحبکم فدعوه. (رواه ترمذی).

ترجمه: از عایشه (رضی الله عنها) مادر مؤمنان روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: بهترین شما بهترین برای خانواده اش است ومن بهترین شما برای خانواده ام هستم، زمانیکه صاحب شما مرد یعنی من و(دوست ونزدیک شما) پس ترک کنید غم اندوه وگریه را.
از کتاب: (ترمذی: ج۲ص ۲۲۸ ش۴۲۶۹).

خانه امن

خـــانه امــن ز بهر زنان دار یم ما [1] دختر بیوَه به سوی آن روان داریم ما

کـرده این خانه و ناسازی میان دودمان این همه تَفریق میان خاندان داریم ما

کرده اند این مُفسدان فعلی فحشا آفرینی چون حـقوق بـشر از فاسقان داریم ما

جنگُ تَفریق و ستیز است میان فامیلان خُلع و تَطلیق و جدایی از نان داریم ما

این بود آرمان کـافران مُستعمر به ما طراحی از گبر ترسا را عیان داریم ما

خـــانه امن بـود از بـهری ما نا امنی **جــــای خوبی بهر زایمان دوشیزه گان داریم ما**

غیرتُ و جـدان اسلامی نمانده بهری ما ایـن دیوثی کافر را بر جَنان داریم ما

لانـۀ داریـم ز بهریی فَساد آشوبگری بـــاز از طـرز مسلمانی بیان داریم ما

خــــانه امـنِ فحشاءِ را بناء کـردیم ما این همه تغیر بـر انفاس مان داریم ما

این همه ننگ بـر جبین ما بود در تاریخ شیوه و رسم غـربیان عِـنان داریم ما

خانه امن که نا امن کـــــرده خان و خان ما **دخت و خـواهری فراریی چنان داریم ما**

عده یی فاسقان مبین و بـــــه ما حق بشر **از خران خـر و، خری و، خران داریم ما**

عـــار مـــیاید ز خـــانه امـــن و مرا خانه نا امن ز بهری خـــواهران داریم ما

شرم مـــی دارد "حمیدی" ز ایـــن چنین بیغیرتی

بهری خـــــــواهر مسلمان شوهران داریم ما

---

۱) **خاطرنشان:** خانه امن در واقع مکان فحشا آفرینی وفساد اخلاقی که خارجی ها وامریکایی ها در افغانستان برای زنان بی بند وبار، بی باک وبی آبرو افغانی ها بنا کرده اند وتا بتوانند از این طریق زنان با حیا وپاکدامن دیگری افغانی ها را به بیراهه کشانیده بد اخلاق نموده وجرأت بی مورد بخشیده تا اینان هم با اندک مشکل سرو صدای که در میان فامیل به میان میاید فوری فرار از منزل به طرف خانه امن نمایند ویا هم از شوهرانشان خُلع وطلاق گرفته به اندک سخنی ودرشت میان فامیلی این شیرازه محکم خانوادگی را از هم متلاشی نموده وقطع کنند، واین خانه امن را عدهء انسانهای فاسد فاسق غرب زده افغانی بنام حامیان حقوق بشر وبا همکارانی مُفسدشان در افغانستان اداره می کنند که در حقیقت خانه امن نه بلکه خانه نا امن ولانهء بی عزتی وتمام بد بختی برای زنان دختران وخواهران جوان افغانی ما می باشد. نِبِشته: (از حمیدی بدخشی).

شتاب دل

این دل که در این دَیر کـهن خیلی شتاب است مغموم زدهُ خـــستهُ غمگین و کباب است

هـــر گلشن و بـــاغُ چمنی باز روم این ها و همه در نظرم جای خـراب است

هر جـایکه رفتم بـــه تماشای جهان انــــدر نظرم شکوه آن بسکه حُباب است

دنیا کــه همه لـذت شادی یی که دارد فـــانی و بـــــه آخـــرت مَآب است

عشق عاطفه مهر لطافت که در اینجا در مذهب مـــا بسی همین کار ثواب است

لـذت ز دنیا بـردن و احساس نکردن به باور من ایـن همه اش کار نِهاب است

هـر چند و کـه گشتم در این دَیر کهن دیدم و همه خـلق جهان چشم پر آب است

هـر چند کـه دویـدم و به مقصد نرسیدم ای باری خدایا که در ایـن رمز چه حساب است

دل دادم بـه خـوبان جـــهان بسکه شتاب **آخــــرُ دیدم این همه شَوکت که سَراب است**

چنگ استُ بسی شادی در ایـــن دنیای دو روز میلان همین نفسکی مـــن طرف رُباب است

رفته و بسی دل ز همین مُحوطهٔ زُهد برون قاصد به دری میکده و ســـوی شراب است

ای دل تـو چرا شده یی رهروی شیطان این کـــار کـــه می کنـی عذاب است

ای دل تو بدینجا و بدانجا چِــــه کشانی این "حمیدی"

آخــر تن این خستهٔ من روی تُراب است

سوی استفاده از نام اسلام

هر کی را دیدم بنام اسلام است و روان «زیر کاسه نیم کاسه است» دوان

می کنند ســوی استفاده ز نام اسلام هـر یکی بـه مقصد شومش چنان

ز اسلام حـــالت ابـزاری ساختند این هـــمه سَــفاک جاهل قاتلان

ظلم کـــردن و قـــتالِ زیاد ایـن مسلمان نماهای ظـالم جابران

کـــرده اند دین وطـن را بر باد **با نـقوش انسانی و در حقیقت گرگان**

هر یـکی با نام اسلامی به نفع خویشتن دین را ابـــزار گــرفتند در جهان

کـــس نبینی تـو در این راه خدا رهـــروی پیامبر آخــــرزمان

می کنند غَـــدر خیانت همچنان وارونـــه از نام اسلام بی گمان

ظاهـــــرًا بـا نام اسلام کارشان در حقیقت ضد اســـلام اند روان

کـــرده اند قتل قتال این ظالمان گــوینُد امر خـدا است این زمان

مَـنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْفَسَادٍ فِی الْاَرْضِ **گفته است ایـن را خـــدای مهربان**

فَـــكَأَنَّـــمَا قَـتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا فـــرمان از خـالق ذات لامکان

پس بگو این همه ظلم قتل وحشت از کجا؟ **نیست در اسلام چنین دهشتگری ای ظـــالمان**

سال ها از نام اسلام جعل تَزویـــر کرده اند

فاش گویم من "حمیدی" ایـن حقیقتِ نِهان

این همه مسلمان کشی در افغانستان ودر جهان از خرابی مَواطِن وبر بادی سرمایهء آنان:

در طول تاریخ در جنگهای نیابَتی واستفاده جوی هر یکی از رهبران جهان وافغانستان به منافع شخصی خود واز آدرس دین وجهاد وحالت ابزاری قرار دادن اسلام غرض رسیدن به اهداف نامِیمون شان بوده است، در شرایط کنونی اکثر مسلمان نماها فقط از نام اسلام سوی استفاده کرده واسلام را یک حالت ابزاری برای رسیدن به اهداف شوم شان قرار داده اند وهر جنایتی را از قبیل قتل، ظلم، ترور، دهشت، خیانت، فساد آشوبگری، خرابی و ویرانی مَواطِن واماکن مسلمانان وعقبمانی آنان وغیره جنایات نا بخشودنی را صِبغَه دینی اسلامی داده وبنام اسلام انجام داده اند، ونامش را گذاشتند جِهاد وکاری اسلامی، وبسا جنایاتی را بنام اسلام ودر واقع بر ضد اسلام انجام داده اند واز این دین مقدس آسمانی تفسیرِ برعکس به منافع شخصی خود کرده اند، واز آدرس دین وجِهاد مسلمان نماهای امروز به شکل وارنَه جلوه داده ومی خواهند این دین عدل، رحمت، مساوات ومتمدن را با یک چهرهٔ خَشن و وحشت در جهان جلوه داده ومعرفی کنند، در حالیکه دین اسلام یک دین رحمت، عدالت، سیاست، اقتصاد، متمدن، صلح آشتی ومساوات در جهان برای تمام بشریت می باشد، وتمام بشریت را به مِحور خود در یک فضای آزاد امنیت رحمت ومُسالِمَت آمیز برای نجات ابدی، خشنودی وکامیابی دنیا وآخرت شان فرا می خواند، وکشتن یک انسان را بغیر حق قطع نظر از دین آیین کیش ومذهبش برابر کشتن تمام انسان های روی زمین قلمداد کرده است چه جایکه مسلمانی را بر ناحق کشند که در کشتن مسلمانی چه جرم جنایت را عامل وقاتل آن مرتکب خواهد شد؟ نِبشته: (از حمیدی بدخشی).

جایکه خداوند متعال کشتنِ یک انسان را بر ناحق به گونه کشتن تمام انسان ها ونجات دادن یک انسان را از مرگ به قسم نجات دادن همه ی انسان های روی زمین دانسته چنین میفرماید:

۱ـ مِنْ أَجْلِ ذَالِکَ کَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسرَآءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِنَفْسٍ أَوْفَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ أَحْيَاهَافَكَأَنَّمَآ أَحيَاالنَّاسَ جَمِيْعًا وَلَقَدْجَآءَتْهُمْ رُسُلُنَابِالْبَيِنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِرًا مِنْهُمْ بَعدَ ذَالِکَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ. (المائده:۳۲).

ترجمه: به این سبب بر بنی اسراییل مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق (قصاص) یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه ی انسان ها را به قتل رسانده، وهر کس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه ی انسان ها را زنده داشته است، ویقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی اسراییل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق وفساد و] زیاده روی بر خاستند. (مائده:۳۲).

این آیت (۳۲) سوره‌ء مائده قبلاً در صفحه (۴۲) ذکرش گذشته است اینجا جهت تناسب موضوع دوباره تذکر یافت.

اتحاد

بیا باهــم شــویم دوست و بـرادر   چو زنجیری به هم پــیچان برابر
نِفاق و جنـــگُ دشـمنی گـــذاریم   کنارهم بـیایم جـمله یـــک سر
عزیزُ دوست و دلـبندُ بـــاشـــیم   ز ایـن شـیوه نـباشـد کـار بهتر
وِفاقِ جــــمله مسلمین بـخواهـم   که باشیم در جــهان سردار و سرور
دولــت و طالـب و جـمله یک سر   گـــذاریم دست هـمدیگر به دیگر
تمـام مسـلمین هـستند بـــرادر   بـــه دســـتور خـــداوندی اکبر
بیا باهم شـویم یک دست یک سر   بـــنا کنـــیم تَـــشَکّل سـراسر
نِـفاق دشـــمنی مـــا را تباه کـرد   چو بینی مسکینی وافر به هر شهر
بدین کشور کـــه جوی خون روان است   بـه هــــر کوه دره بینی تو پیکر
لطافـــت و تـــرحمی نمانده ست   یـــکی از دیگری بــــدتر و بدتر
بـیابـــان دشتُ دامـانِ مـــیهن   ز خـــون ملــت مـــا گشته احمر

"حـمیدی" رُو بــه درگـاه خدا کن
بــه گـــمانـم خدا از ما شـده قهر

نظامیان افغانستان:

در طول تاریخ در جهان هیچ دولت وحکومت را سراغ نداریم که با دُوَل خارج اعم از دُوَل اسلامی ودُوَل غیر اسلامی باهم ارتباط استراتِژی نظامی اقتصادی، صادراتی و وارداتی نداشته باشند وحتمن با نوعی ارتباطات خود را با کشورهای اسلامی وکشور های کفری دوام مینمودند، ونمونهٔ اینگونه ارتباطات را میتوان در زمان رسول خدا (ص) با دُوَل خارج اعم از دُوَل اسلامی وغیر اسلامی از روند مُعاملاتِ تجارتی رسول خدا وصلح حدیبیه و... با کفار ومشرکین مکه ونواحی آن نامبرد.

«حدیبیه، محل بود در دو فرسنگ (شش کیلومتر) مکه که در سالِ ششم هجری وقتی که حضرت رسول خدا عزم عمرهٔ قضا فرموده بودند با هزار پانصد نفر از اصحاب کِرام در آنجا متوقف شدند وعثمان (رض) را برای مذاکره با قریش به مکه فرستادند، در آنجا چشمه یی بود ودرختی کج (حَدباء) رسول خدا (ص) از اصحاب بیعت گرفتند که در صورت جنگ وفادار بمانند که به بیعت رضوان یا بیعت حدیبیة یا بیعت شجره مشهورشد»...ازکتاب: (لغتنامه نوزده هزار لغت ۱۹۰۰۰).

پس اینگونه ارتباطات با کشورهای غیری اسلامی بدین معنی نیست که اسلامیت مسلمانان از آنان دور وسلب شود چنانچه که عده یی از مسلمانان جاهل بدین باورند وفتوی کفر مؤمنان را بدون کدام در نظر داشت استدلال قطعی شرعی صادر می کنند، وآیهٔ (۲۸) سوره آل عمران، بدین معنی نیست که مؤمنان ومسلمانان واقعی دوستی ازعمق قلب با کفار داشته باشند.

۱ـ جایکه خداوند متعال میفرماید: لَایَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ الْکَافِرِینَ أَولِیَآءَ مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ... (آل عمران: ۲۸).

ترجمه: مومنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند... (آل عمران:۲۸).

زیرا مراد از دوستی در این آیهٔ فوق ذکر دوستی قلبی است که از قلب همه انسانها تنها خداوند خبر است؛ اگر این نوع دوستی در رفتار وعملکرد شخص مسلمان با کفار دیده شود بلی! دوستی با کفار محسوب می شود؛ ولی ارتباطاتِ استراتِژی وبشر ... دوستی منحیث همنوع با کفار جدا از این موضوع است چون «معاشرت ظاهری در حدود معاملات اگرچه جایز است»، از: (تفسیر معارف القرآن: ج۲، ص۲۹)، (و همچنان تفصیل این مسئله را در تفسیر کابلی: ج۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱)، مطالعه شود، و به همین ترتیب ترجمه وتفسیر آیت (۸) سوره ممتحنه را در مورد منع نا کردن اخلاق، نیکی، عدالت وبشر دوستی با کفار را مطالعه کنید.

به باورمن اینگونه طرز تفکر مغرضانه واصدار حکم کفر مومنان در طول تاریخ در جهان اسلام ودر افغانستان آب ریزاندن در آسیاب دشمن اصلی مومنان است واین جرأت را هیچ احدی نمیتوانند که مؤمن ومسلمانی مُقر به اسلام بودنش را حکم کفر آن را صادر کند، چنانچه که در این مورد پیامبر خدا (ص) در حدیثِ مشهوری چنین فرموده اند: به روایت اسامه بن زید...

۱ـ عن أسامه بن زید بعثنا رسول رسوالله (ص) فی سریة، فصبحنا الحرقات من جهینة فأدرکت رجلا، فقال: لاإله إلا الله، فطعنته، فوقع فی نفسی من ذلک، فذکرته للنبی (ص) فقال رسوالله صلی الله علیه وسلم:«أقال:لاإله إلا الله وقتلته؟» قال قلت: یارسول الله، إنماقالها خوفًامن السلاح، قال:«أفلاشققت عن قلبه حتی تعلم أقالها أم لا؟» فمازال یکررها علی حتی تمنیت أنی أسلمت یومئذ، قال: فقال سعد وأنا والله لا أقتل مسلمًا حتی یقتله ذوالبطین، یعنی أسامة، قال: قال رجلا: ألم یقل الله تعالی: وَقَاتِلُوهُم حَتی لَاتَکُونَ فِتنَةٌ وَّیَکُونَ الدِینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ... (الانفال:۳۹). فقال سعد: قد قاتلنا حتی لاتکون فتنه، وأنت وأصحابک تریدون أن تقاتلوا حتی تکون فتنه.

ترجمه: اسامه بن زید میگوید: رسول الله ما را برای انجام یک عملیات نظامی اعزام نمود «هنگام صبح به» حرقات قبیله جهینه رسیدیم؛ در آنجا، با مردی بر خورد نمودم؛ او لااله الا الله گفت؛ با این حال، او را با نیزه زدم (و به قتل رساندم) بعد از آن، دچار شک وتردید شدم وما جرا را به رسول خدا (ص) باز گو نمودم، آنحضرت (ص) فرمود: «آیا باوجود اینکه لااله الا الله گفت او را به قتل رساندی؟» اسامه میگوید: گفتم: ای رسول خدا! این کلمه را از ترس اسلحه به زبان آورد؛ آنحضرت (ص) فرمود:«آیاقلبش را نشگافتی تابدانی که از ته دلش این سخن را گفته یا خیر؟» وآنقدر این جمله را تکرار نمود که من آرزوکردم: ای کاش، همان روز مسلمان میشدم؛ آنگاه سعد گفت: سوگند به خدا، هیچ مسلمانی را به قتل نمی رسانم تا ذول البطین یعنی اسامه او را بکشد؛ راوی میگوید: در این هنگام یکی می گفت: آیا خداوند نفرموده است: وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَاتَکُوْنَ فِتْنَةٌ وَیَکُوْنَ الدِیْنُ کُلُّهُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰہَ بِمَا یَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ.
ترجمه: با مشرکین بجنگید تاهیچ نوع فساد وفتنه (وخونریزی ونا امنی) برجا نماند، ودین [در سراسر گیتی] ویژه خداوند شود؛ پس اگر از فتنه باز ایستند [باآنان نجنگید] زیراخداوند به آنچه انجام میدهند بیناست. (الانفال:۳۹)، سعد گفت: ما جنگیدیم تا فتنه نباشد ولی تو وپیروانت می جنگید تا فتنه، ایجاد کنید.

از کتاب: (مسلم: باب تحریم قتل کافر بعد از گفتن لااله اله الله، ج۱ص۸۵، ش۲۸۷).

پس از قلب همه ی انسانها تنها خداوند آگاه است وبس، بناءً سخن بنده به تمام مسلمانان جهان ومخصوصا ملت غیور افغانستان وعلی الخصوص به دولت وقت ومخالفین آن اعم از طالب، داعش وغیره گروه ها واحزاب مختلف این است که این همه تفرقه، برادر کشی وخرابی اماکن مسلمانان را کنار گذارید وبیاید همه کنار همدیگر در مِحوری این فرمان الهی چرخیده وآزادانه زندگی کنید وبه اینگونه جنگ وبرادر کشی ونا امنی از این بیشتر زمینهٔ استقرار کفار جهان را در کشور های اسلامی وافغانستان فراهم نسازید تا برای آنان بهانهٔ تیار شود وبه اشغال واستقرار خود به سبب جنگ برادر کشی و ویرانگری وعقبماندگی وبی اتفاقی شما در کشور های اسلامی وافغانستان ادامه دهند.

۲ـ جایکه خداوند میفرماید: وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیْعًا وَلَاتَفَرَّقُوْا... (آل عمران:۱۰۳).

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا [قرآن] چنگ زنید، وپراکنده وگروه گروه نشوید...(آل عمران:۱۰۳).

تا که پیروز شوید، بدون تردید در صورت اتحاد سراسری شما در جهان ودر افغانستان، شما از همه ملت های کفری بلند مرتبه متمدن وسعادتمند خواهید بود.

جایکه خداوند متعال میفرماید: ولاتَهِنُوْا وَلَاتَحْزَنُوْا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنتُم مّؤْمِنِینَ (آل عمران: ۱۳۹).
ترجمه: و[در انجام فرمان های حق ودر جهاد با دشمن] سستی نکنید و[از پیش آمدها وحوادث وسختی هایی که به شما رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مومن با شید، برترید. (آل عمران:۱۳۹).

طالبان مسلح

فرزندان مُتَعهد کشور افغانستان:

نبشته: (از حمیدی بدخشی)

دلِ افگار

منم دیوانه وار زار پریشان وار می گردم
چـــو مجنون همچو سرگشته بکوه یار می گردم

از این وادی بــدان وادی بسا سرگشته حیرانم
چو بلبل همچو شیدائی بسا گلزار می گردم

بُـــرون از شهر روانم ســـوی صحرا
بـکوه و دشت دامان و سری حِجار می گردم

بســی دور است و منزلگاهی مقصودم
بـدین جهت بسا مـن و شبان تار می گردم

ز پیش مردم بد خواه گـریزانم گریزانم
کـه دور از دِهُ روستا و شهرُ بازار می گردم

نه خـواب است و بچشمانم نه آرامی بجان من
از این رو من شبانگاه ها بسا بیدار می گردم

نمی سازد همین دنیا دمی کـــام دل ما را
دو چشمِ اشک باران و دل خـون بار می گردم

نـدیدم طالِع و بـختی ز دوستانُ رفیق هایم
از ایـــن رو من به پیش جـمله یی اَغیار می گردم

بــدل رنج و اَلَم دارم به جـانم زخمی ناسوری
ز این بی مُــــروتی ها من دلِ اَفگار می گردم

چو پروانه زنم پر بـــر شعاع شمع مَحفلها
از ایـن بی صبری ها اکنون کنار نار می گردم

بـه شکرانِ همه نِعمت کـه نیستم شاکـــر ذاکر
قَناعَت نیستُ در جانم پی خَروار می گردم

"حمیدی" همــچو مجنون وار تنُ جـــــسم است بیقرار
در ایـن گیتی سراسر مـن پسی دلدار می گردم

آسمان دلم

آسـمان دلـم هـوائی بـاران دارد / این خاطِـره ام راز فـراوان دارد
نـزد کـی روم سخن دل فـاش کنم / ایـن دیر کـهن خیلی رقیبان دارد
ای آنـکه بـه سر بسی سوداست مرا / ایـن سودای من هـزار داستان دارد
یـکبار بشد بـهار مـن چو لاله زار / بـقیه دیـگر دایـم زمـستان دارد
هـر سرو چمن بهار خود سیر کنان است / هـر نَشاءُ نُمُو آخر خَـریفان دارد
با مـا کـه نمی سازد دنیا پر آشـوب / نیرنگُ بسی و حـیله کاران دارد
این خاطِر من در این جهان شاد نشد / ایـن چشم دلم اشـک ریزان دارد
ایـن دل که بسی شده مَغموم زده یی / بیت الحزن و دیـده یی گریان دارد
مایـم و در این جـهان بسی غمگینیم / دلبند جـهان چهار روزه دوران دارد
هـر دلیکه نشد واصل خلاق جهان / در هـر مسیر اش هزار شیطان دارد
ایـن شـهر دلم گشته اِسکان قَباحَت / هـوائی دلم بـسی طُـغیان دارد
خـرم و نگشت این دل غمناک منی زار / از جوی دلم چو خون جـریان دارد

بانگ دارد و "حمیدی" از دل غمناک خود
از غـصه دلـم بسا و طَـپان دارد

صلح صفاء

ما صلح صفاء ز گمراه هان می خواهیم　　آرامــش نـــظم از کـافران می خواهیم
حـــیرانُ بـــه خود گشته و سر گـردانیم　　از گـرگـــان صحرائی چوپان می خواهیم
ملــت هـــمه آوارهُ حیران و زار است　　ما قـــائِد خـود را ز کـــوران می خواهیم
رفــتیمُ بـــه زیر بـارِ پست و نـــاکسان　　از کـــفر جـــهان لـــقمهٔ نـان می خواهیم
جنگ است و خون ریزی در این میهن ما امروز　　مـــا داوَر خـــود را ز خـــران می خواهیم
کردیـم وراه رسم نیکان خـــود فراموش　　از گـــبر و تـــرسا پـــــلان می خواهیم
افــــتاده بـــه زیـــر قلـــزمِ بـی پایان　　در بـــحر تَلاطُـــم گَـــــران می خواهیم
خشکیده چــمن باغ و گُلَـستان من تـــو　　در فـــصل خـــــزانی باران می خواهیم
دل هــا شده تنگ و در ایـن گیتی رَعناء　　یــــک تــیره مـغاکِ ویران می خواهیم
دوست دار شدیم دشـمن خَـلّاق جهان را　　بـــر گـــردن خـــود تیغ بران می خواهیم
لب تــشنه و گــرما زده بر دشت سرابیم　　«از خـــانـــهٔ هِـندو قـــرآن می خواهیم»

جان از تن ما رفته "حمیدی" چه حاصل؟
از پـــیکر بـــی جـان روان می خواهیم

ماتم دیگر

امروز وطن سوختهٔ اخگر شده   در هر سکن اش ماتم دیگر شده

در هر دمنُ اَودیه اش دود تفنگ است   مرغان چمن از چمن اش رو به فُرَر شده

خون از آسمان تار اش چون همی بارد بسی   هر جاده و دشت دمنش پر ز خطر شده

ماران و زهر کرانه اش بر آورده سر   مَسموم تَبَعه اش جمله ز پا تا به سر شده

قتل، قتالُ ریزش خون است و همچو آبشار   گرگانُ زهر گوشه اش حمله ور شده

ظلم ستم و جور جفا است روز شب   ملت همه آواره بسی دَر بَه دَر شده

آشوب گرفته شهرُ دهات و دیار ما   گوش مسؤولین جمله بسی همه کر شده

کردیم نیایِش بسی به آستان کردگار   از قلب بی حضور و دُعاء همه بی اثر شده

از قتل، قتالُ کینه توزی در این مرز و بوم   خرد کلان جمله یتیم و بی پدر شده

دشوار و فزون باد "حمیدی" در این وطن

این مشکل ما روز به روز چرا سر به سر شده؟

رمضان

آمد رمضان به سراغ دهات دیار ما　　روشن نشـد ز طلعتش ضمیر تیره تـار ما
ایــن مـــاه خجسته و رحمتی الهی　　رونـق فـکنده در این بیت الحزنُ دار ما
ای آنکه بـود آزمون میان فُقَراء اَغنیاء　　مـــوزن کند و ثمره یـی اعمال کار ما
ماه قبول تـــوبه وغُفرانُ مغفرت　　کو؟ دستی بـــر دُعاءُ زنده شبی و اشکبار ما
ماه وحدت رحمتُ نـزول کلام حق　　تسریع شد و بــــه سوی گناه هان و تمام عَیار ما
ما خود ز نِعمت خان و کـه بر خور دار بوده ایم　　غافـــل ز هـمسایه یی گرسنهٔ کنار ما
ما خود بنام روزه کـه بند کام کرده ایم　　چــــون حیوان صفتان دهن بسته و نفس خوار ما
ز اول به کسب رحمتش چو مائل نبوده ایم　　اوسط کـــه نشد به غُـــفرانُ رهسپار ما
ای آنکه گذشت و روزهایش بـــه گناه معصیت　　آخـر چـه شود معامله یی مـا نزد کردگار ما
قدر زَر و قیمت یاقوت را نـدانستیم　　صد حیف که به باد فنا بـــرفت و همه درهمُ دینار ما

ماه صیام لیلة القدر، کــــه گرفت سراغ تو "حمیدی"
افسوس که گذشت این همه فرصت به خسار ما

کافران

نــور ایـــمان چــون شـعاع قمر است　　گــوشِ کــافرانِ جـــهان یـــکسر کر است

مُهرها در قلب دارنـد پرده در چشمان زدند　　هر که پیامِ خدا را نشنود او چون خر است[1]

می نمایند مُفسدی در روی ایـن کره خاک　　**بی دینان را جملگی کـــــار شرار و اَبتَر است**

هیچ احساس نـدارنـد ز ایـن خلقت درجهان　　**بلکه این کـــافر دلان از چهار پایان بدتر است**[1]

خشم کین دارند بـه اسلام دایما خـــوگ صفتان　　**پیش چشم کافـــران اسلام چو نارِ اَخگر است**

لـــعنت الله بــر شما یـــاران شیطان لـعین　　فـکر نابـودی مسلمانان شما را در سر است

نـمرودُ شـــداد و فرعـون ابـوجـهـل لعین[2]　　بـوش، اوباما و پوتین[2] از کِـلاب سَقر است

ای مسلمانان شوید بیدار ز این خواب گران　　**این قـــــدر بی غوری ها بر جان مایان خطر است**

باش واقف و "حمیدی" ز این فـــریب کافران

این گروه نجسان بــــر مـا چنان درد سر است

---

۱) خر وجانور وحیوان بودن وبلکه بدتر وپستر از حیوان بودن ومستحق جهنم شدن جنیان وانسان هایکه خدا را ودین ومعارف الهی را قبول وباور ندارند ونهایتًا در حماقت وگمراهی خود خوشحال اند وبا وجودی این همه اِکرام وانعام خدایی واستعداد وقوای فطری خدا دادی جنی وانسی خویش را بکار نگرفته وهمواره ناسپاسی ونا جنی ونا انسانی می کنند از این آیت ذیل دانسته می شود.

جایکه خداوند متعال میفرماید: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِنَ الْجِنِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوْبٌ لَّايَفْقَهُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ أَعيُنٌ لَّايُبْصِرُوْنَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّايَسْمَعُوْنَ بِهَآ أُوْلَآئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَآئِکَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ. (الأعراف: ۱۷۹).

ترجمه: مسلمًا بسیاری از جنیان وآدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله ی آن [معارف الهی را] در نمی یابند، وچشمانی است که توسط آن [حقایق ونشانه های حق را] نمی بینند، وگوش هایی است که به وسیله ی آن [سخن خدا وپیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که غافل [از معارف وآیات خدای] اند. (اعراف: ۱۷۹).

تبصره: حیوان بودن بلکه گمراتر وپستر از حیوان بودن برخی جنیان وانسان های ناسپاس در این است که به وجود خدای خالق جهان وکاینات وهستی کل با وجود «استعداد موهبهء فطری (جنی وانسی) که برای ترقیات روحانی وعرفانی می باشد»؛ باورمند نیستند وکسانیکه با چنین عقیده وگمراهی عمیق وتاریک زندگی می کنند چنین موجوداتی از جنیان وانسانها چنان اند که اصلیت پیدایش جن بودن و انسان بودن خویش را فراموش نموده اند (که در اصل پیدایش جن وانس برای عبادت خداوند وشناخت اوتعالی می باشد)؛ واز حقیقت خلقت خویش و وجود خالق خود منکر شده اند وچنین جنیاتی وانسانی که از حقیقت خلقت جن بودن وانس بودن خود بیرون شده اند، مسلمًا آنان خلصت حیوانیت وبلکه بدتر وپستر از حیوانیت را بر خود گرفته اند؛ زیرا حیوانات غیر ناطق ودیگر موجودات آسمانی وزمینی خالق خود را میشناسند واز قوای فطری واستعداد خدا دا دهء خود کار گرفته و (اوتعالی را) به پاکی یاد می کنند؛ جایکه خداوند متعال میفرماید: سَبَّحَ لِلّٰهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرضِ وَهُوالْعَزِيزُالْحَكِيْمُ. (الحدید: ۱).

ترجمه: یعنی آنچه در آسمانها وزمین است، خدا را [به پاک بودن ازهرعیب ونقصی] می ستایند، واوتوانای شکست ناپذیر وحکیم است. (حدید:۱).

۲) نَمرود ابن کنعان بن کوش، پادشاه اساطیری بابِل است که دعوی خدائی کرد. شَداد ابن عاد (که قصری ساخت و نامش را بهشت گذاشت)، فرعون عنوانِ هر یک از پادهان قدیم مصر، مُجازا ستمگار وظالم. ابوجهل کنیت اسلامی عمرو بن هشام بن مغیرهء مخزومی، وبزمان جاهلیت کنیت او ابوالَحکم ومعروف به ابن الحنظلیه بود، او با رسول اکرم ودین مسلمانی دشمنی سخت میورزید ومسلمانان را می آزرد، و آنگاه که رسول (ص) بمدینه هجرت فرمود مردم مکه را بجنگ اهل مدینه بر می آغالید، در غزوهء احد معاذ بن عمرو بن جموح ومعاویة بن عفرا بر وی دست یافته او را بکشتند. دبلی بوش رییس جمهور کشور امریکا در سالِ (۱۳۸۱)، بارک او باما رییس جمهور امریکا در سالِ (۱۳۸۵ــــ ۱۳۹۴)، ولادیمیر پوتین تزار جدید وریس جمهور کشور روسیه که بیش از سی سال قبل تا اکنون (۱۳۹۹). «لغت نامه دهخدا» «فرهنگ فارسی معین» و نِبشتهء چندی (از حمیدی بدخشی).

مجردی

در این عصر شرور مملو ز اِفساد	چه دشوار است تجردی[1] زیاد
گرفته عالم و آدم را فتنه	همه شریر شدند اشخاص افراد
زنان و دختران لخت اند عریان	فروزنند آتش فتنه در ابعد
تمایل از مجردان که بردند	همین دختان مایلات معتاد
که کردند فتنه را بر پا درعالم	بر انگیختند آشوب شور برپاد
که اکثر دوشیزه گان بی ستر حجاب	روان بر کوچه و شهرُ دل شاد
تمایل تجردان ربودند	به صد نازُ خَرام وعشوهُ عناد
مجردان کنید صبر و صبوری	نشود از شما دارین برباد
از این آشوب گری های ابکار	نشد پیدا کسی گیرد ایراد

الهی! ز این مجردی رهانی تو "حمیدی"

زجور بی زنی فریاد و فریاد

---

۱) این غزل فوق ذکر در سالِ (۱۳۹۴) در کوته سنگی کابل سروده شده است وبعد در سالِ (۱۳۹۶ـ ۱۳۹۹) بنده ازدواج نموده است.

شرارت ما

ایــن چــی شر و ناسزایستُ پــر یشانیم ما　　مُــضطَرب سرکشته حــیران و نگرانیم ما
در هــوائی نفسُ چــون مرغ اسیریم و بدام　　این طرف آن طـــرف غلتان و خیزانیم ما
در میان شر، شراریــم و دایــم غوطه ور　　در تـــنور معصیت کـــبابُ بــریانیم ما
یکدلــی خالی ز اشراری نــدیدم این زمان　　رهـگـذار در راهـی بیراهـه و حیرانیم ما
ظاهر ما چون وصال قـصد ما سوی فراق　　خــود فــریبی در مسیرِ راهـی جانــانیم ما
ما بـــه ظاهـــر بنده ایم بنده گان آن خدا　　**چـــون به باطن رهروی آن راهی شیطانیم ما**
از قَباحَت رنگ مـــا رنگی زغالی گشته است　　چــون زغال بر گـوشهٔ بازار و ارزانیم ما
ارش خـــود را نـــدانستیم ما بـی خبران　　چـــون کفِ انبوهـی روی بحرُ پاشانیم ما
دایما برجان و جسم خود شرارت کرده ایم　　عاقـــبت در روز رستاخـــیز گریانیم ما

قبح زشت کـاری و اَشرارت "حمیدی" تا بکی

ز این سبب سرگشته مُضطَر نا بسامانیم ما

طَبیب

طبیبی پیشهٔ فَرهیخته گان است | که خدمت بهر جمله انسانان است
نباشد یکدمی آسوده خاطر | شب روز اش بدینگونه روان است
تمام عمر و در خدمت مردم | طبیب مرد خَدم و کاردان است
که دایم او برای دردمندان | که رنج و زحمت اش دایم از آن است
ادای سنت خَیرُالْبَشَر را | که دایم او بدین راه رهروان است
روش و شغل لقمان حکیم است | طبیبی خصلت پیامبران است
طبیب را گر نباشد و تخصص | کمر بسته به قتل مردمان است
گر نباشد حاذِق و با فهم طبیب | در این کارش بسی او نا توان است
که کار اش بی نتیجه و بی حاصل | که گرگِ بهر گوسفندان چنان است
در این راه ابن سیناعقد بکشود [1] | که معروف پزشکان در جهان است
که رازی را بود اندر جهان نام [2] | ز خدمت نام او تا این زمان است

"حمیدی" خدمت مردم نکودار
برایت چند روزی امتحان است

خاطرنشان: این غزل فوق ذکر تحت عنوان (طَبیب) در سالِ (۱۳۹۴) در کوته سنگی کابل به در خواستی دوست عزیزم محترم داکتر عبدالغفار "منصور" فرزند محترم داکتر عبدالستار "یکتاپرست" سروده شده است، داکتر عبدالغفار "منصور" سند لیسانس خویش را در رشتهء (جراحی عمومی) از دانشکدهء طِب ودانشگاه وپوهنتون کابل در سالِ (۱۳۹۴) اخذ نمود، وی مدت (۳) سال در شِفا خانه ایمر جنسی کابل و مدت (۲) سال دیگر در شِفا خانه های (دارالسلام - کمپنی) (استقلال - دارلامان) و(وزیر محمد اکبر خان) کابل درهمان بخش ورشتهء خود مشغول خدمت به هموطنان عزیزش بود وهم اکنون در سالِ (۱۳۹۹) در (شِفا خانه ششصد بستر ــ ۶۰۰)، حُوزه وی ولایت هرات صادِقانه مصدر خدمت به هم میهَنان عزیز! میباشد، بنده شرف یاب آشنائی ودوستی ایشان را از سالِ (۱۳۹۳ــ ۱۳۹۹) بدینسو دارم، محترم داکتر عبدالغفار "منصور" شخصیت شاخِص، متدین، پارسا، دلسوز، مهربان، صادق، خوش اخلاق وخیر اندیشی بود که جز خیر خوبی از او چیزی دیگر دیده نشده است، او خالصانه ودلسوزانه از این طَریق طبابَت خدمتگذار مردمش بود، وآن عده مریضانی که پول وهَزینهء تداوی ودرمان خود را نمیداشت جهت اصول رضای خداوند رایگان معالجهء آنان را انجام میداد، از آنجایکه آقای "منصور" شب و روز در خدمت هموطنانش قرار داشت خدمت به مردم وملتش را وظیفهء ایمانی وجدانی وانسانی خود دانسته از کار وخدمت برای هموطنانش لذت می برد ودر خدمت به مردم وملت خود کاملاً احساسی راحتی وخشنوی می کرد. نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

برخی از طبیبان ودانشمندان معروف جهان اسلام:

فیلسوف جهان اسلام ابوعلی سینای بلخی

۱ـ ابو علی ابن سینا ـ حسین بن عبدالله معروف به شیخ الرئیس وحجت الحق، بزرگترین پزشک، فیزیکدان وشاعر بلخی واز مشهورترین وتأثیر گذارترین فیلسوفان ودانشمندان جهان است ابن سینا یک دوره به سمت وزارت رسیده است او در سالِ (۳۷۰هـ) (۹۸۰م) به دنیا آمده ودر جون (۴۲۸هـ) (۱۰۳۷م) وفات یافت، از جمله کتابهای مشهور او (القانون) و (الشفاء) و (لسان العرب) است که از شهرت جهانی بر خوردار اند وتا اکنون هم در دانشگاه های اروپا به شکل علم امروزی تدریس می شوند، تألیفات دیگر او در زمینه های مختلف (۱۳۱) نوشته اصیل و (۱۱۱) اثر منسوب به وی ثبت شده است.

برگرفته: (از کتاب: فلسفهء مشاء: با تکیه براهم آراء ابن سینا، تألیف: دکتر محمد ذبیحی، ص ۹). و نِبشتَهء چندی «از حمیدی بدخشی».

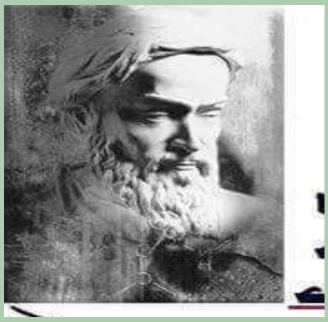

فیلسوف جهان اسلام محمد زکریای "رازی"

۲ـ محمد زکریای رازی (جالینوس العرب) پزشک فیلسوف وشیمی دان جهان است، رازی آثاری ماندگاری در زمینۀ پزشکی وشیمی وفلسفه نوشته است وی به عنوان کاشف اَلکُل و (جوهر گوگرد) [برق] مشهور است، او در سده چهارم هجری (۲۸۰ش) در دوره سامانیان بلخی می زیست، و وفاتش را در تاریخ (۳۱۳هـ.ق)، نوشته اند. برگرفته: «از صفحه اینترنِت».

خاطرنشان: هر چندِ اِدیسُن توماس اَلوا (۱۹۳۱ـ ۱۸۴۷م) متولد به میلان (اُهایو) عالم طبیعی امریکایی را مخترع برق گویند ولی گفته می شود که محمد زکریای رازی اولین کسی بوده که علاوه از کسب علم طیب وفلسفه در زمینهء اکتشاف (جوهر گوگرد) که اشتعال وتولید کنندهء شُعله ورَوشنی وبرق است تلاشی مُثمری نموده است، بدینسان اگر در تاریخ تمدن اسلامی نگاهی انداخته شود اکثر مخترعیان، مکتشِفان وپدید آورندگان وسایل پیشرفتهء امروزی از هواپیما، کشتی، ساعت، سلاح ابزار جنگی، برق، ماشین آلات ـ علوم وفنون در شعب مختلف برای اولین بار مسلمانان بودند، زیرا اکثردانشمندان منصف غیری اسلامی به چنین اختراعات واکتشافات مسلمانان در تاریخ تمدن اسلامی معترفند، هر چندِ که امروز مسلمانان به اساس اختلافات ذات البینی اِنحطاط فکری وجنگ های خانمان سوز ومداخلهء دستهای بیرونی استعمار همه چیز را از دست داده وصرف تماشاگرِ بازیگران سیاسی شرق وغربند.
نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

ـــ بنا بگفته عالم نستوه غلام محمد نجیبی هراتی: «مسلمان! دیروز قافله سالار مدنیت بودی واسوهء پیشرفت بشریت، بیدار بودی ودر بهار، چرا امروز در خوابی وعقب کاروان، افسرده از باد خزان واسیر سرمای خشک زمستان، به خود آی، بیدار شو وهوشیار باش، اگر به خودت نیائی ومقامت را باز نشناسی، باید در ذلت بمانی، حیات ات طفیل دیگران وعنان ات در اختیار بیگانگان، سعی وتلاش لازمه ی حیات انسانی، وحرکت وطپش نشانهء زندگی وآزادگی آدمی است؛ آهن وقلم وقمر در کتاب ما، اما بی کتابان بر قمر می تازند».
برگرفته: (از کتاب مرد مردستان ص ۱۰۵و۱۷۰).

عید قربان

عید قـــربان آمدُ دل هــا بسی شادان شد غُلغُله در اوج راهـی سوی کهکشان شد
ملت رنـجدیده را آمـد سروری دیگری خسته و افسردگـی از دوش مـاپایان شد
روز فـرخنده و شادی در میان مسلمین بــر جبین مـا سرورُ شا دی هاعیان شد
خـــوب رویان را چـه باشد رنگ بوی دیگری **رنج زشتی ها بـه خـوش دلی دمِ پـنهان شد**
لطف میدارند مــؤمنان باهـمدیگری **کینه هـــا و بـغض حسد در قفس زندان شد**
صد هزاران گـاو، گاو میشُ اشتری بیشمار در راه خالق یـکتا جملـگی قربان شد
حـــاجیان بـر طَوف کعبه مِنی و عَرَفات بـــر ادای امـر آن خالق لامکان شد
دیده می باید کـــه بیند حـال ایتام فقیر **یاری همکاری یی مسکنان بــــه ما فرمان شد**
این نَشاط آورده بـر مــا خالق یکتای ما رحمتی از ذُوالْمِنَن بـر سری ما پاشان شد

هر طـرف نـگر "حمیدی" جمله را شادان بینی

روزی شادی و خجسته بـــهرِ مومنان شد

اَرگ ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

کابل

کابل ـ افغانستان

در ایـن شـهر کابل بسا مستانه می گردم   غرور حین شباب است بسا مـردانه می گردم

بسا رنجور مـــی بینم بسی مسرور می بینم   ز ایـن وضـع نـاهنجاری منی بـی خانه می گردم

از این فقر تهیدستی از ایـــن حالت بیکاری   که هوشیارم و فـــرزانه ولی دیوانه می گردم

ندارد عاطفۀ کس در این میهن مـا به هیچکس   کـه زاده ام در این خِطّه ولی بیگانه می گردم

بدیدم موی ژولیدَه بـهر سو بسکی غلتیده   از این سو از آن سو مـن ز بهری شانه می گردم

نـرسم من بدین راهی کـه راه دور تر دارم   از این رو من به قصد خویش بسا شبانه می گردم

بـسوخته آتش نفاق هـمه هستی دیار ما   چو بازی بـر بیابان ها ز بـهری دانه می گردم

ز این جنگُ تباه کاری از این وضع خــــون ریزی

"حمیدی" انـدَر این شعله بسا پــــــروانه می گردم

جمله بیکاریم

وطـن مملو ز کـار و جـمله بــــیکاریم　　هـمه از دولـت خـود چشم طمعه میداریم
ما کـه سست و فاتــرُ بی هنرانیم و بسی　　بـــه بسی بـردن رنـج و مـحنتی بیزاریم
چـــو فتاده بـــی ســـر پا به صحرا و دمن　　بـهری کمک و مدد هر سو دو چشمِ چاریم
شــــده ایـم بارِ دوشی دیـــگری بادیگری　　بـــه لب خشک و تـن سست خــوارُ زاریم
نیست و گنجیکه نــبری بـــــر وی رنج　　هـمچو بـوم خسته دایم بـــه مغاک بیماریم
مـعدنُ لعل و جـــواهر که وطن دارد بسی　　خود فـقیر جمـلگی را بـه دیگران میسپاریم
سال ها بودیـمُ محتاج کــــس و ناکسُ باز　　فـکر پـیشرفت تـمدن کـــه نداریم، نداریم
فقر تنگ دستی ز هر جانب ماداد گر است　　علـــی رغـــم این هـــمه جنگ جدل میاریم
دایما دست دراز ســوی کـــــافِران جهان　　سال هـاست زندگی خود بدین طرز گذاریم
وطـن از ما چـنان رنج و گــله دارد بسی　　تـــخم آَشـــرارُ نفاق و شـرر اش میکاریم

"حمیدی" رنج دل و این غـم اندوه چه است؟

بـهر هـمدیـگری خــــــود زهر قتال ماریم

شرمسارم

غــرقُ در بهرِ گــناه و شرمسارم ای خدا　　تــوشهٔ راهــی نـــــدارم بیقرارم ای خدا
حـاصل ازعـمری نـدارم جز گناه معصیت　　در پــی هـــوایی نفس و دل فَگارم ای خدا
در مــسیر راه شــرارت شـــیطانم مدام　　از طرق یی ســعادت بسکه فارم ای خدا
همچو لیلِ روسیاه دایــم پـــر از جرم گناه　　**روز شب درعیشُ مستی و خـــمارم ای خدا**
یادی از روز هـای سختی محشر عقبی نمی آید مرا　　در خطاعمری عـــزیزم را گذارم ای خدا
ظـــلم را روا کـــه دارم بــر وجودُ پیکرم　　عَلمِ از مـعصیت در ســـینه دارم ای خدا
مرغ دل از معصیت آری به فریاد آمدست　　زیـر بار مـعصیت اندر خــــسارم ای خدا
هــمنظر انــدر صـفوف اهل فُجارم مدام　　از صـــــراط المستقیم بسکه کنارم ای خدا
عــــذر میدارم بـــه درگاه ات خداوندکریم　　تـــو نکن در روز محشر بی وقارم ای خدا

چشم پـــوشان ز این خطاهایی "حمیدی" ای کریم
نــــادمُ شـــــرمنده و زار و نـــــزارم ای خدا

عزتِ از دست رفته

در نخست بودیم و سـردار در جهان　　مـی نمودیم سالاری بـر کافران

علت چه بـود و چـرا چنین شدیم　　عـاجـز و فـقیر تهیدست ناتوان

حرف اول را کـه در جهان داشتیم ما　　حالا کـه چه شده است گوش ماست بفرمان کافران

بُودُ در اول و کافران به مایان باج کش　　امروز چـرا قضیه برعکس است و نمایان

هم ز اول بـود تمدن ترقی از مسلمین　　اختـراع و اکتشـاف از مایان

بهری نمونـه عباس بن فرناس اندلسی　　مخترع هـواپیما و پرواز بود اندر جهان

همـه چیز از سـوی مسلمانان　　رفـته از اینـجا بـه اروپایان

وَأَنْـزَلْنَا الْحَـدِيْدَ فِيْهِ بأْسٌ شَدِيْدٌ [1]　　خـوانی در قـرآن تو این حُکم و بیان

وَنَـزَّلْنَاعَلَيْکَ الْکِتَابَ تِبْيَانًا لِکُلِ شَيْءٍ [2]　　درس پیشرفت تمدن گـفته است خدایی مان

ای مسلمان عـزت خود باز جوی　　تابکی افتادن و در دامـن کفری جهان

ای مسلمانان! شویـد بیدار ز این خواب گران　　بر جوی آب رفته باز هـم جاری گردد آب روان

عِزتِ باز رفته آید و بـدستت بی گمان　　چـون خـدا و پیامبرش گفته چنان

شـو تـو بیدار و "حمیدی" کن تلاش

از بـرای اقتداری مسلمین اندر جهان

نمونه تصویر سلطان عبدالحمید آخرین خلیفه عثمانی

ساحت هوا پیما در زمان خلافت عثمانی

خلافت اسلامی عثمانی در سال (۱۹۱۶م) صاحب(۹۰) هواپیما جنگی و (۴۰) خلبان بوده است.

اولین اختراع ماشین ساعت اتوماتیک در زمان خلافت عثمانی

توسط انجنیر اسلامی الجزری

اختراع هواپیما وآزمایش پرواز آن توسط فیلسوف جهان اسلام عباس ابن فرناس اَندلسی در سالِ (۸۷۵) میلادی:

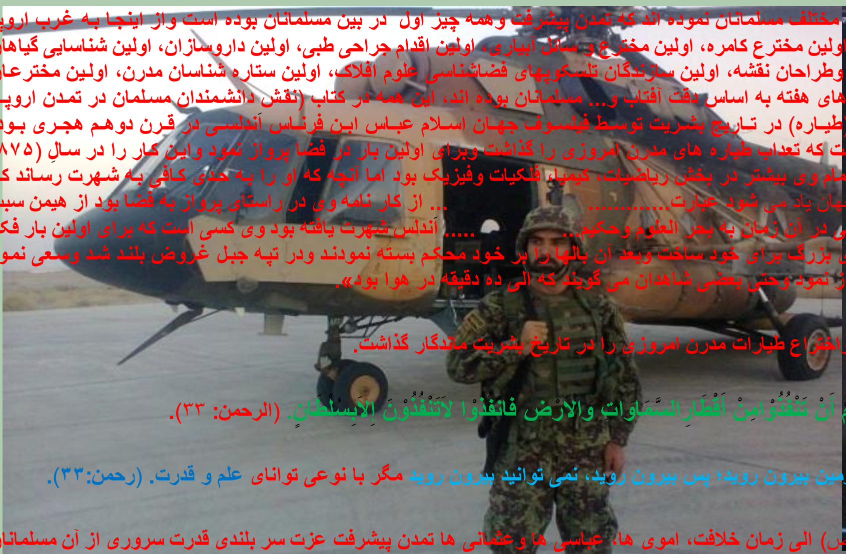

برای اولین بار اختراعات اکتشافات وتمدن را در جهان درعرصه های مختلف مسلمانان نموده اند که تمدن پیشرفت وهمه چیز اول در بین مسلمانان بوده است واز اینجا به غرب اروپا رفته است، اولین تفکر پرواز، اولین مخترع ماشین اتوماتیک ساعت، اولین مخترع کامره، اولین مخترع و سائل آبیاری، اولین اقدام جراحی طبی، اولین داروسازان، اولین شناسایی گیاهان طبی، اولین ثابت کنندهٔ کروی بودن زمین، اولین جغرافیه دانان مدرن وطراحان نقشه، اولین سازندگان تلسکوپهای فضاشناسی علوم افلاک، اولین ستاره شناسان مدرن، اولین مخترعان تقویم دقیق شمسی، اولین بانیان تاریخ تحقیقی، اولین نامگذاران روزهای هفته به اساس دقت آفتاب و... مسلمانان بوده اند، این همه در کتاب (نقش دانشمندان مسلمان در تمدن اروپا) تذکر یافته است، طور نمونه اولین بار اختراع وپرواز هواپیما (طیاره) در تاریخ بشریت توسط فیلسوف جهان اسلام عباس ابن فرناس اَندلسی در قرن دوهم هجری بود.

«عباس ابن فرناس اَندلسی یکی از علماء بزرگ ومعروف مسلمان است که تعداب طیاره های مدرن امروزی را گذاشت وبرای اولین بار در فضا پرواز نمود واین کار را در سالِ (۸۷۵) میلادی برا بر با قرن دوهم هجری در شهر پرطبه اَدلس انجام داد، اهتمام وی بیشتر در بخش ریاضیات، کیمیا، فلکیات وفیزیک بود اما آنچه که او را به حدی کافی به شهرت رساند که تا اکنون از وی... ... به عنوان یک دانشمند جهان یاد می شود عبارت.......... ... از کار نامه وی در راستای پرواز به فضا بود از همین سبب نامش در تاریخ به عنوان نخستین مخترع طیاره ثبت گردیده است وحتی در آن زمان به بحر العلوم وحکیم... ..... اَندلس شهرت یافته بود وی کسی است که برای اولین بار فکر پرواز نمودن را برای بشر داد که از پارچهء ابریشم وچوب ها بال های بزرگ برای خود ساخت وبعد آن بالها را بر خود محکم بسته نمودند ودر تپه جبل غروض بلند شد وسعی نمود تا پرواز کند در نهایت امر در مسیر سعی خود پیروز شد که عملاً پرواز نمود وحتی بعضی شاهدان می گویند که الی ده دقیقه در هوا بود».

بلی! این آیه به عباس انگیزه اینکار را داد تا اینکه او آزمایش پرواز واختراع طیارات مدرن امروزی را در تاریخ بشریت ماندگار گذاشت.

۱ـ جایکه خداوند متعال میفرماید: یامَعْشَرَالْجِنِ وَالْاِنْس إنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوْامِنْ اَقْطَارِالسَّمَاوَاتِ وَالْاَرْض فَانْفُذُوْا لاَتَنْفُذُوْنَ اِلاَبِسُلْطَانٍ. (الرحمن: ۳۳).

ترجمه: ای گروه جن وانس؛ اگرمی توانید از کرانه های آسمان ها و زمین بیرون روید؛ پس بیرون روید، نمی توانید بیرون روید مگر با نوعی توانای علم و قدرت. (رحمن:۳۳).

در این شکی نیست که در اول از زمان پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) الی زمان خلافت، اموی ها، عباسی ها وعثمانی ها تمدن پیشرفت عزت سر بلندی قدرت سروری از آن مسلمانان بود، زمان خلافت عثمانی صلیبی ها را به زانو در آورده بودند وحتی آنان را مجبور به پرداخت جزیه نموده بودند، در قسمت تمدن پیشرفت وترقی مسلمانان حتی اکثر دانشندان منصف غیر مسلمان هم معترف به پیشرفت تمدن واختراعات مسلمانان در جهان هستند، وبه همین ترتیب درس پیشرفت تمدن عزت سر بلندی پیروزی وبیان هر چیزی را خداوند متعال در کتابش قرآن مجید به ما چنین تصریح وبیان نموده است، وهمچنان پیامبرش در حدیث ذیل به پیروزی مسلمانان واِعاده خلافت آنان ارشاد فرموده است:

جایکه خداوند متعال میفرماید:

۲ـ ... وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بِأْسٌ شَدِيْدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنْ اللهَ قَوِیٌ عَزِيْزٌ. (الحديد: ۲۵).

ترجمه: واهن را که در آن برای مردم نیرو وقدرتی شدید وسودهایی است پدید آوردیم، تا خداوند مشخص بدارد چه کسانی او وپیامبرانش را درغیاب پیامبران یاری میدهد؛ یقینًا خداوند (ج) نیرومند وتوانای شکست ناپذیر است. (حدید:۲۵).

۳ـ ... وَنَزَلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ تِبْيَانًا لِکُلِ شَیءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَا لِلْمُسْلِمِيْنَ. (النحل: ۸۹).

ترجمه: واین کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی وهدایت ورحمت ومژده ای برای تسلیم شدگان (به فرمان های خداوند) است. (نحل:۸۹).

۴ـ ... وَلِلهِ الْعِزَةُ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِلْمُوءمِنِيْنَ وَلاَکِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لاَيَعْلَمُوْنَ. (المُنافِقُون: ۸).

ترجمه: در حالیکه نیرومندی واقتدار برای خداوند (ج) وپیامبر (ص) او ومومنان است، ولی منافقان (به این حقیقت) آگاهی ندارند. (منافقون:۸).

۱ـ قال رسول الله: (صلى الله عليه وسلم) ثُم تَکُونُ خِلَافَتً علی مِنهاجِ النَبُوةِ. ترجمه: پس میباشد خلافت به راه روش پیامبر اکرم (ص). (مسند أحمد: ج۴، ص ۲۷۳، ش۲۷۹۶).

پس اینجا سوالی به میان میاید که در اول همه تمدن عزت سروری از آن مسلمانان بود و درس تمدن پیشرفت را هم ما در قرآن میخوانیم پس امروز چرا قضیه برعکس شدده است؟ ومسلمانان عقبمانده شده اند ودست به دامن کفار زده اند؟ جواب این سوال را خداوند متعال خود در آیهء ذیل پاسخ فرموده بما چنین بیان می کند:

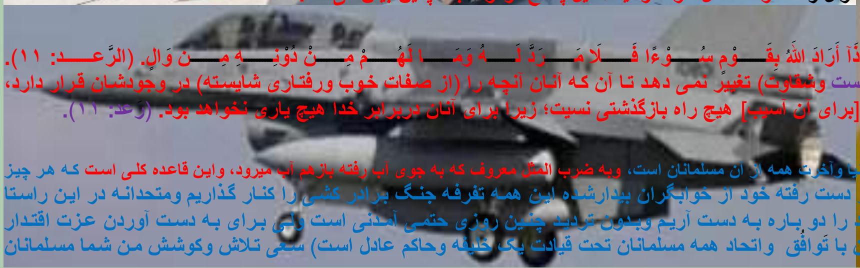

۵ـــ ... إِنَّ اللهَ لاَيُغَيِرُمَـــابِقَوْمٍ حَتَّـــی يُغَيِـــرُوْا مَابِأَنْفُسِـــهِمْ وَإِذَآ أَرَادَ اللهُ بِقَـــوْمٍ سُـــوْءًا فَـــلَا مَـــرَدَّ لَـــهُ وَمَـــا لَهُـــمْ مِـــنْ دُوْنِـــهِ مِـــنْ وَالٍ. (الرَّعـــد: ۱۱).

ترجمه: یقینًا خداوند سرنوشت هیچ ملتی را (به سوی بلا ونکبت وشکست وشقاوت) تغییرٍ نمی دهد تا آن که آنان آنچه را (از صفات خوب ورفتاری شایسته) در وجودشان قرار دارد، به زشتی ها وگناه تغیردهند، وچون خدا نسبت به ملتی آسیب بخواهد [برای آن آسیب] هیچ راه بازگشتی نسیت؛ زیرا برای آنان دربرابر خدا هیچ یاری نخواهد بود. (رَعد: ۱۱).

ما مسلمانان به این عقیده باور هستیم که عزت سر بلندی تمدن پیشرفت پیروزی دنیا وآخرت همه از ان مسلمانان است، وبه ضرب المثل معروف که به جوی آب رفته بازهم آب میرود، واین قاعده کلی است که هر چیز به اصل خود رجوع میکند، پس بر ما مسلمانان است که برای عزت از دست رفته خود از خوابگران بیدارشده این همه تفرقه جنگ برادر کشی را کنار گذاریم ومتحدانه در این راستا تلاش نمایم وتا عزت، سروری وتمدن پیشرتِ از دست رفته یی خود را دو باره به دست آریم وبدون تردید چنین روزی حتمی آمدنی است ولی برای به دست آوردن عزت اقتدار از دست رفته مان (که همانا یک نظام خلافت اسلامی در سرا سر جهان با تَوافُق واتحاد همه مسلمانان تحت قیادت یک خلیفه وحاکم عادل است) سعی تلاش وکوشش من شما مسلمانان حتمی وضروری است.

اختراع آسیاب بادی وآبی در زمان خلافت حضرت عثمان (رض)
در سالِ (۲۹ هـ.ش)، (شهاب الدين المرجانی وفيات الاسلاف: ص۳۳۵).

وهمچنان حرکت وپرواز تخت سلیمان (ع) قبل از اسلام توسط باد به اساس این آیت ـ وَلِسُلَيْمَانَ الرِيْحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ... (سباء:۱۲)؛ و (تفسیرکابلی: ج۳، ص۱۰۶). نِبشته: «راز حمیدی بدخشی».

جنگ روانی

کند جنگ ملت هــا را جمله بر باد — نــماند بـیخ و شــالـــــــودهُ بنیاد

همی گیرد آرامش ز هــر موجود در این دنیا — نبینی بـر لب کس خـــوشی و شاد

هـــمه از آتش جنگ در ستوه اند — بـیابان دشـــت دامـان جـملگی ساد

ز جـور ایــن پدیده در فغان است — ز مـاهــی و پـــــرنده جملگی زاد

هـــمه ایــن فقر تنگدستی تباهی — نــمانـــد بر گـیاهی قـــطرهُ ثاد

کـه بلبل را صـدا و نغمه یی نیست — فـرار از ســکن اش و جملگی خاد

همی آرد میان مسلمین نـاسازگاری — نفاق را در مـیان عـــامـی و راد

ز جــنگ آیـد همه آشـوب گری ها — هـــمی آرد تـباهیُ بـر بادی و فساد

ز جـور جنـــگ ها فـــریادُ فریاد — ربـــوده از مـیان مـــاهـــمه یاد

در ایــن کشورِ ما جنگی روانِی ست — شده هـــستی و بــــودی مـا بر باد

از این جـــنگُ ستیز و دشمنی ها — شده کشـــور مـــا بـی بـُن و بی لاد

" حمیدی" تـــو بکی گوی چه گوی؟

ز جور این جنگ ها صد داد و بی داد

وطنم

ای مـــهد شـــــیران و دلــــیران وطنم　　آغـــوش گـــــرم و در زمستان وطنم

مأنـــــوس تـــوام هـــر جایکه هـــستم　　ای گـلشن زیــبا و گــــــلستان وطنم

هـــر جای روم یاد تـــو است در دل مـــن　　ممـــکن نبود جـــدایی ز افغانستان وطنم

مـــأوای منـــی و دلُ جـــــان منـــی　　ای نـــام قـــدیم تـــو خـــرسان وطنم

محـــــبوب منــــی و دِل آســـایی منی　　ای خـــطه اخـــضر و کـــوهساران وطنم

خاکِ سرِ کوهت را به چین و جاپان نَـدهم　　ای حـیطه گـــلزار و لالـــه زاران وطنم

ای کـــشور دلـــبند مـــا و قــــــلب آسیا　　ماها کــــه عُشاق تــــو ایم جانان وطنم

در آغوش تـــو جا شده تاجیکُ پشتونُ ازبک و هزاره　　**اقـــوام دیگر بــــــر دمــن توست فروان وطنم**

حُـــب تـــو بود در دل مـــا بس که فراوان　　دوست دارِ تـو چون دوستدارِ ایمان وطنم

ممـــلو ز نـــسترنُ ســــوری و شقایق　　هــــر کـــوهُ دره و دشت دامان وطنم

هـــر وادیهُ دشت و دمن هـــای تو آبشار　　به هـــر کوه دمنت چـشمه ساران وطنم

هـــوائی نسیمِ خـوش گـوارائی که داری　　ای مـــهدِ دلارای ســـبزه زاران وطنم

ای خـطه کـــهن خاوَر زیبای "حمیدی"

ای مـــهد آریـــایانُ بــــــــاستان وطنم

خاطر پریشان

جنگ استُ در این کشور مـــا بسکه فراوان این خاطر ما بسکه شده زار پریشان

هر روز در این کشور ما کشتهُ معلول آبـــادی ما جمله شده خـراب ویران

از قـتل ایـن قاتـلان خـــون آشام جمـلـه یتیم بـــی پـــدر شده حِرمان

ظلم است و در ایـن کشور مـا قتل و قتال ایـــن کشتن آدمـــی شده بسکه آسان

مادر بـــه پلاس غـم نشسته است دل خون ماتـــــم زدهُ خـسته و گـــــریان

این کشور مــــا بسکه شده شهر بی پرسان گـــویا کـــه شده رمه ما بـی چوپان

هر کس و ناکسی در آمدُ قتل کـردُ خیانت **هیچ کس نـــکرد ز او دمی سوال و پرسان**

چشمان همه ملت ما دوخته بـــه کمک خارج **نه کسبُ پیشه است برما نه شغل و سامان**

ظلم استُ خیانت در ایـــن کـشور ما بیدادی و بی عـدالتی شده بـــی پایان

چندی قبل کــه بـــودیم یار رفیق روسان حالا که شدیم ما همراز امـــریکایان

حَقا کــه میدانــیم ما از زیـــر باران جملگی آمـده ایم بـه زیـــر ناودان

بسا خـاطر پـــــریشان است "حمیدی"

نـــدیـــده خـاطـــــر آرام ز دوران

مُعلم

گـــر نـــباشد مُعلم[1] بـر ما رهنما — کی تـوان از جهل رهـانیم خویش را
است مُـــعلم اســـتاد و پـــیشوا — چون پدر معنوی بـــر ماست او در هرجا
میدهـد آمـوزشُ اولاد ملت را بسی — خُلق و آداب سرشتُ زندگی را برما
میـــکشد زحمت بسی او روز شب — تـا نـبیند نسل مــلت خـــواری را
آمــــوزانـد بهـری ماعــلم وهنر — تا بـــدانیم خـوبی را از زشتی ها
او رهـــانیـــد ما را از جـهل و بلا — حـــرف او دایم بـــود صلح و صفاء
روز شب مصروف تـعلیم و دروس — از بـرای نسل فـــردا هـــرکجا
از فـــیوض او شـــدیم و راهنما — خـــویشتن را کـرده ایم از جهل رها
بـود مُعلم چـــو خـــورشید منور — مـقامش در مـــیان ما مـــعلا
بود مُـــعلم فـــروغِ روشنایی — شـــعاع پـــرتو اش همـچو مطلا
زعلــم دانشُ فیض و هـــنر اش — شـــدیم از جــــهل بی علمی دانا
که کـــــارش پیشهٔ پیامبران است — بـــدانیم قـــدر مُعلم را به هرجا

"حمیدی" دان تو حرمت بهری مُعلم
به هر شهر و دهات دشت و صحرا

---

۱) **خاطرنشـــان:** ایـن غـزلِ فـوق ذکـر را در سـالِ (۱۳۹۵هــ.ش)، در زمـان معاونیـت بنـده کـه بـرای یـک اجـرای وظیفـه نظـامی جهـت دفـاع از ارزشـهای اسـلامی تمامیـت ارضـی وحاکمیـت ملـی بـه (ولسـوالی نـادعلی ولایـت هلمنـد) رفتـه بـودم، کـه قَرارگـاهِ مـان در یکـی از مَکاتـب آن ولسـوالی قـرار داشـت، شـاگردان آن مکتـب بـا خـانواده هـای شـان همـه از آن ولسـوالی ونـواحی آن از سـبب جنـگ ونـا امنـی وبـر خـورد طـرفین (دولـت وطالبـان) و درگیـری مسـلحانه ی شـب و روز وبمباردمـانِ طیـاره هـای بـم افگـن دولـت وحکومـت وقـت وشـلِیک هـای تـوپ وهـاوان وراکیـت طـرفین وانـداخت گلولـه هـای اگـیس توسـط تانـگ هـای زِره ی کـه شـب و روز در آنجـا جز صدای تفنگ دود وباروت چیزی شنیده ودیده نمیشد، فضای آنجا را خوف ورُعب با خود پیچانده بود، همه ساکنان آن از آنجا فرار کرده بودند مکاتب وخانه ها همه تَهـی وخـالی از مـردم بـود، میزهـا وچـوکی هـا، کتـب بـی صـاحب وصـنوف درسـی آن مکتـب خـالی از مُعلمـان وشـاگردان بـود، در ایـن کـه مـا آن مکتـب را قـرار گـاهی بـرای پیشـبرد جنـگ نبـرد بـا مخـالفین وجهـت دفـاع از سـر زمـین و وطـن ومـردم قـرار داده بـودیم، در ایـن هنگـام یـادم از دوران مکتـب ومدرسـه دانشـگاه وپوهنتـون ومُعلمـان و اسـتادان و آموزگـاران وهمصـنفیان مـان آمـد کـه مـا تعلـیم وتحصـیل را بـرای فـرا گـرفتیم وآمـوختیم کـه در وطـن وکشـور مـا جهـل بـی سـوادی، جنـگ نـا امنـی وبـرادر کشـی محـو ونـابود گـردد، صـلح و آشـتی جـای ایـن همـه جنـگ ودشـمنی وبـد بختـی را بـا خـود بگیـرد و مُعلمـان واسـتادان وشخصـیت هـای علمـی وفرهنگـی وادبـی کشـور همـه در یـک فضـای آرام دور از جنـگ نـا امنـی وبـد بختـی در رشـته ومسـلک خـود بـه ملـت و وطـن خـویش مصـدر خـدمت شـوند، نـه اینکـه هماننـدی منـی تحصـیل کـرده ودانـش آموختـه آمـده در سـنگر هـای داغ شـب و روزی خـود را جهـت دفـاع از وطـن ومـردم بخـاطر جنـگ و نـا امنـی سـپری نمـایم، هـر چنـدی کـه ایـن کـارم بـرای دفـاع از وطـنم و میهَـنم ومـردمم بـود، تـا باشـد کـه جـان خـود را در خطـر انداختـه وملـتم در یـک فضـای آرامـش و آسـوده خـاطر زنـدگی خـویش را سـپری نماینـد وایـن وظیفـه را وظیفـه ی ایمـانی وجـدانی و انسـانی خـود میدانسـتم، بنـا بگفتـه ی گوینـده ی: (مـا تـن بفنـا دادیـم تـا زنـده شـما باشـید * بـر خـاک مـزارِ مـا دسـتی بـه دعـا باشـید)، ولـی بـا آن هـم تـا چـی وقـت در ایـن کشـور مـا جنـگ نـا امنـی بـد بختـی مسـلمان کشـی خرابـی وطـن وعقبمانـدگی مـا یـان وفـراهم نمـودن وبهانـهء تیـار کـردن بـرای بقـای کفـافران خـارجی در وطـن مـان افغانسـتان؟ بـدین سـبب آهِ از تـه دِل بـرای ایـن حـالتی ناهَنجـاری وطـنم وملـتم وخرابـی مکاتـب ونـابودی مُعلمـان وشـاگردان آن مکتـب (ولسـوالی نـادعلی هلمنـد و...) بـر آوردم وقلمـی بـر داشـتم وایـن غـزل فـوق ذکـر را در وصـف مُعلـم وآموزگـاری کـه شـب و روز کـار و وظیفـه اش تـدریس بـرای فرزنـدان وطـن جهتـی رهـائی از جهـل نـادانی وشخصیت سازی آنان است سروده ام. نِبِشته: «از حمیدی بدخشی».

گلستان بدخشان

تا بنده بـود سـرو گلستان بـــــدخشان		**فــرش است و گل لاله به کوهستان بدخشان**

بــرهر درهُ وادی اش گلهای شکوفان		گــلشن و بــود دشت و بیابان بدخشان

هر سو نگری سوسن و سرو گلُ ریحان		شاداب بــود باغ و بـــوستان بدخشان

از چینُ ژاپن و پـــــاریس چه گویم		گـــلزار بــود راغُ یــــاوان بدخشان

بود دریا کوکـــچه اش خـــــروشان		چـــه مشهور لعـــل رخشان بدخشان

بود لاجـــوردش بس کـــه معروف		بــــسا وافـــر بــــود کان بدخشان

زُلال آسا بـــود و چـــشمه سار اش		ز هر جانب سرازیر آبشاران بدخشان

بسا بادُ هوائی خوش گــوارا می وزد هردم		ز طـرفِ کوهساران و بیابان بدخشان

به مردمش بــــــود خصلتـــی نیکو		دلیر و با شهامت اند جوانان بدخشان

گر شوی یکبار و مهمان بدخشان ای عـزیز		میشوی بسی پذیرای ز خوبان بدخشان

"حمیدی" بـــس تمنای تـــو دارد

رسیـــــدن بـر گلستان بـــــدخشان[1]

این گونه غژگاو ها بجز در پامیر بدخشان دیگر در هیچ جای افغانستان یافته نمی شود:

نمونهٔ از گلستان ولاله زاران دهکدهِ دشت درنگ ولسوالی یاوان بدخشان:

مردم پامیر بدخشان از این گونه غژگاو ها به گونه اسپ والاغ در باربری وسواری استفاده میکنند

۱) بدخشان یکی از ولایات افغانستان است که سر سبز ترین کوه های پر از گل لاله وچمن زارهای پر از نسترن فراوان دارد، کوه پامیر بنام بام دنیا از اینجا سر بلند کرده است ولعل آن شهرت جهانی دارد که اکثر شعراء معروف جهان از لعل بدخشان یاد آوری کرده اند، از جمله علامه محمد اقبال لاهوری چنین گفته است:

نِبشته: «از حمیدی بدخشی».

چون چراغِ لاله سوزم در خیابان شما　　ای جوانان عجم جان من جان شما

فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق　　پارهٔ لعلی که دارم از بدخشان شما

ـ بدخشان در شمال شرقی افغانستان واقع است، این ولایت از نظر موقعیت جغرافیایی بین خطوط، طول البلد شرقی (۸۰) درجه (۴) دقیقه و(۳۶) ثانیه وعرض البلد شمالی (۳۶) درجه و(۵۰) دقیقه و(۱۶) ثانیه واقع است، بدخشان از سطح دریا (۱۸۰۰) متر ارتفاع دارد ومرکز آن فیض آباد است، این ولایت در (۴۸۰) کیلو متری کابل واقع است بدخشان از جنوب با ولایت، نورستان، پنجشیر واز غرب با ولایت تخار الی کشور تاجیکستان هم مرز است مساحت بدخشان بیش از (۴۷۰) هزار کیلو متر مربع می باشد، وجمعیت تخمینی آن حدود یک میلیون و (۴۰۰) هزار تن است. برگرفته: «از صفحه اینترِنِت».

خاطرنشان: در کشور تاجیکستان هم ولایتی بنام ولایت بدخشان کوهی (بدخشان خود مختار کوهی) وجود دارد، ونام های چندین ولسوالی های بدخشان افغانستان هم در کشور تاجیکستان مسمی است، گفته می شود در قدیم الایام اکثر مردم بدخشان افغانستان از آن سوی رود آمو و ماوَراء النهر عبور کردند ودر بدخشان افغانستان سکنی گزیدند وبدین مناسبت نام های اماکن که در آن سوی دریای آمو می زیستند در بدخشان افغانستان گذاشتند، ومردم بدخشان افغانستان هم اکثر قوم تاجیک اند ومردمی ولسوالی های نزدیک دریای آمو کاملًا به لهجهء تاجیکی، کشور تاجیکستان تکلم می کنند، بهر حال در کل قسمتِ سمر قند وبخارا و ماوَراء النهر و تاجیکستان وایران وپاکستان وقسمتی عظمی هندوستان، سابق در جملهء خراسان قدیم بزرگ شامل بوده است، گاهی یک پادشاه از این سوی رود آمو ویا از آن سوی رود آمو بر همه این سر زمین (خراسان) سلطنت وحکمروائی می کرده است، چنانچه در (حقیقت التواریخ افغانستان) تحت عنوان (افغانستان وسامانیان) چنین آمده است: (خاندان زر دشت بلخ بوده که سامان خدا موسس این سلسله وحاکم بلخ با اسد والی عربی خراسان دوست شد، دین اسلام را پذیرفت نام پسر خود را اسد گذاشت پسران اسد نوح سامانی در سمرقند، احمد در فرغانه والیاس در هرات حاکم بودند، ابراهیم بن الیاس به سپه سالاری طاهریان رسید، احمد در (۲۳۵ هـ.ش)، فوت و نصر حکومت سمرقند را گرفت واساس سلطنت سامانی را گذاشت وطراز را فتح در (۲۸۰ ش)، گرگان، طبرستان وریٔ را گرفت در (۲۸۶ هـ.ش)، وفات کرد پسرش امیر احمد سامانی در (۲۸۹ هـ.ش)، سیستان وبست را از صفاریان گرفت، در (۲۹۳ هـ.ش)، توسط غلامان دربار کشته شد پسرش نصر بن احمد سامانی پادشاه وسپاه سامانی تا غزنی وقندهار رسیدند بعد مرگ نصر در (۳۲۰ هـ.ش)، نوح بن نصر پادشاه شد که در (۳۳۲ هـ.ش)، مُرد پسرش عبدالملک پادشاه ومحمد بلعمی وزیر بود، الپتگین غلام ترکی زبان دربار سامانی عضو گارد شاهی در (۳۳۸هـ.ش)، به سپه سالاری رسید، عبدالملک در (۳۳۹ هـ.ش)، وفات کرد، منصور بن عبدالملک پادشاه شد، الپتگین طرفدار پادشاهی نصر بن عبدالملک بود، امیر منصور سامان در (۳۴۰ هـ.ش)، سپاهِ به سرکوبی الپتگین به طرف بلخ فرستان که از دست الپتگین در تاشقرغان (خلم) شکست خوردند الپتگین خود را به غزنی کشید وغزنی را از ابوبکر لاویک حاکم آنجا در (۳۴۱ هـ.ش)، گرفت واساس حکومت غزنوی ها را گذاشت). «حقیقت التواریخ افغانستان ص ۱۹ ـ ۲۰».

بغلان

چه گلشن لاله زاران است بغلان[1] ببین خـــــــرم گلستان است بغلان
بود دریائی صافش و خــــروشان بـهر سو چشمه ساران است بغلان
ز گرداب قـره باتور جرخشکش علفزار مرغـــــــزاران است بغلان
بساغلغله در شـــــهر جــــدیدش کـــه گـــویا شهرعمان است بغلان
بود فابـــریکه یی قندش چه معروف کـــه بـــهتر و زکرمان است بغلان
نَـــساجــــی و سمِنت نـــام دارش چـــقد مـــشهور دوران است بغلان
پلخمری دوشی تا بـــــه سالنگی شمالی نگین بهری خـــــراسان است بغلان
بـود و مـــردمش شـــجاع دلاور که مسکن بـهری شیران است بغلان
بسا چابـــــک و بــــزکش پهلوانند که جـای این دلـــــیران است بغلان
بــــود مـــسکن امـــــام قـتیبه کــــه خـــطه حکیمان است بغلان
همه کـوه دمنش لاله فـرش است همـــــین حیطه فیوضان است بغلان

بــود مشتاق صحرا ات "حمیدی"
بـــهارت سبزه زاران است بغلان

---

۱) **خاطرنشان:** این غزل فوق ذکر تحت عنوان (بغلان) در کِتاب **(شهر بُلورین بغلان در آیینه شعر)** در تابستان سالِ (۱۳۹۶هـ.ش)، توسط جناب محترم بسم الله " شریفی" رییس اطلاعات وفرهنگ ولایت غزنی در صفحهء (۴۶) با کمی نقد وباز نگری همراه با تصویر بنده چاپ ونشر گردیده است.

محترم الحاج محمد سرور "جلیلی" یکی از قوماندانان دوران مقاومت شخصیت نامور دلیر وچاپ انداز معروف ولایت بغلان:

آرامگاهِ محدث معروف امام قتیبه (رح) در بغلان

محترم توریالی" سیدی" در میان لاله زاران تاجیکان بغلان. سالِ (۱۳۸۹)

وقسمت از منظره های مرغزار ولایت بغلان

ولایت بغلان یکی از ولایات سر سبز در صفحات شمال افغانستان بوده است که در قسمت جنوب غرب آن ولایت سمنگان، وبامیان ودر قسمت شمال شرق آن ولایت کندز وتخار وبدخشان قرار دارد، بغلان ولایت صنعتی مرغزار است که دریایی صفاء خروشانش از سَرحَد سالنگ شمالی سر چشمه گرفته به میان بغلان مرکزی میریزد، وبه زیبای این ولایت می افزاید، وایلاق های علَفزار شکوفان دارد که هر سال مالداران وکوچیان طبق معمول برای چراگاه مواشی و چارپایان ایشان بدانجا میروند وبهار سال را در آن مکانهای پرطراوت سپری مینمایند، که از جمله ایلاق های مشهورش بنام کوه قره باتور، دشت گبر و... در قسمت شمال غرب این ولایت قراردارد که از سر سبزی شکوفایی واز درختان پسته بی شماری بر خوردار می باشد، فابریکه قند، نساجی، سمنت ومَعادِن وآثاری تاریخی تپه فلول وسرخ کوتل آن معروف بوده است، مردمش از اقوام مختلف از جمله پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ایماق، عرب، قزاق، مغول، گوجر وغیره تشکل شده است، این مردم شریف دلیر بغلان عده یی با کسب زراعت مالداری وتعدای هم مصروف تجارت دکانداری هستند، این مردم اکثرًا بزرگان وسران قَبایل بوده اند که در مَوسم زمستان سر گرمی و ورزششان چاپ اندازی وبزکشی می باشد، این ورزش ملی قسم بر گذار می شود که هر یکی از این سران قبایل یک چاپ انداز وپهلوان بزکش واسپ سوار ویک اسب قوی هیکل متعلق اوست وبعد در یک روز ویاهم چند روزی معین میدانی را برای این بازی و ورزش ملی مهیا نموده وحیوانی را ذبح می کنند ویا هم بر جای آن حیوان گوساله مَصنوعی درست می کنند ودر میان این میدان بزکشی دایره ای رسم نموده وهر یکی تلاش می کنند که جسد حیوان ویا همان گوساله مَصنوعی را به داخل آن دایره رسانند ودر صورت رساندن جسد آن حیوان (گوساله یا بز) ویا همان گوساله مَصنوعی، آن شخص برنده این بازی و ورزش ملی می گردد، وهمچنان اِکثری علماء دانشمندان، شعراء عرفاء وشخصیتهای معروف کشور در این بغلان درخشان پرورش یافته اند که از جمله مُحدث معروف جهان اسلام امام قُتیبه بن سعید بغلانی را میتوان نامبرد.

ـ محترم الحاج قوماندان محمد سرور "جلیلی" فرزند مرحوم الحاج عبدالجلیل خان یکی از قوماندانان دوره ی مقامت، شخصیت متدین، نامدار، خوش اخلاق، دلیر، پهلوان، چاپ انداز معروف، مهمان نواز ونام نیک این سر زمین تاریخی بغلان زمین می باشد که بنده در سال های اول حکومت طالبان که مرحوم پدرم (ملا عبدالحمید کریمی) ملا امام مسجد ایشان در گادی های بغلان وجنگل آبقول بود، بیشتر از شش سال را من (مؤلف کتاب) وبرادرم (حافظ عبدالقدوس حمیدی) در خانواده ی ایشان همانندی فرزندان شان شرف یاب نان ونمک ایشان گردیده وبه خوشی وشاد مانی سپری نموده بودیم که بنده در این مدت از (الحاج قوماندان صاحب محمد سرور خان) وخانواده ی شریف واشراف ایشان خاطره های خوش وشیرینی فراموشی ناشدنی را در ذهنم دارم که یاد آن دوران خوب همیشه در خاطرم میچرخد، بدین سبب خواستم با نوشته ی چندی پیرامون خاطرات این دوران وچاپ تصویر (محترم الحاج قوماندان محمد سرور خان) جهت یاد آوری از آن دوران خوب در خانواده ی جناب الجاج قوماندان محمد سرور خان! در این کتاب (گلستان بدخشان) ماندگار بماند.

ـ محترم توریالی " سیدی" فرزند مرحوم (سید انور) دوست عزیز! ورفیق صمیمی ام که ایشان سر شار از اخلاق نیکو صداقت راستی با وفا وشخصیت دلسوز ومهربان، دلیر، تحصیل کرده ودانش آموختهء این بغلان زمین می باشد که بنده از سالِ (۱۳۸۸هـ.ش)، تا اکنون (۱۴۰۰ هـ.ش)، افتخار دوستی ایشان را دارم...

نِبِشته: (از حمیدی بدخشی).

علماء

باز گـــــــویم از صـفات سروران — از صـــــفات وارثِ پــــــیامبران

در میان مـــا چـــــو نجم سماء — همچو خـورشید فـــــروزان عالمان

وَالَّـــذِیْنَ اُوْتُـــــــوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ [1] — این مقام در کلام الله ست از بـــرای شان

إِنَـــمَا یَخْشَی اللهَ مِـــنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَآءُ [2] — وانمود کرده خداوند ایـــن صفت دانایان

وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْأُتِیَ خَیْراً کَثِیْرًا [3] — **ایـــــن نِعمت مخصوص ایشان است عیان**

وإن العُلـــماء وَرَثـــــةُ الأنبیاء [4] — گـــفته یـی پیامبر آخــــــــرزمان

در میان ما چـــو خـورشید منیر — علـــماء واقعـــی چون ماه رخشان

کـــــوکب و نـــجم سماء دُری — در مـــیان خــــلق عالـــم نمایان

رهـــــــنما و معلـمان بشـــــر — می کنند بر مردمان قول خـدا را بس بیان

مـــی رهانند مردمان را از جـهول — درس آمــــوزش بـــــود کار ایشان

فـــرق ایشان را بـــود از دیگران — از زمـین و تـا ثـــــــریا آسمان

دور کــــردن جـــهل را از ذهن ما — داده اند بــــــــر جهل مـردم پایان

وعــــــظ اندرز نصیحت کارشان — همچو بــــــحری نـافعِ هستند روان

وارث پـــــیامبران هستند و این دانشوَران

فاش گــــــــوید و"حمیدی" این زمان

محترم شیخ الحدیث محمد "کبابیانی" محترم شیخ الحدیث لعل محمد "اسحاقی" محترم شیخ الحدیث محمد اکبر"توکلی" محترم شیخ القرآن اکرام الدین " بدخشانی"

تصاویر عده یی از اساتید علماء شیخ الحدیثان ودانشمندان معروف کشور هر یک دانشمند فکور استاد محترم مولانا محمد"کبابیانی" فرزند محمدعثمان متولد سالِ (۱۳۲۳هـ.ش)، در ولسوالی انجیل ولایت هرات می باشد، وی تعلیمات متوسطه ودوره حدیث را در همین مدت در سالِ (۱۳۴۷هـ.ش)، در دارالعلوم امام ابو حنیفه کابل تمام نموده تعلیمات نیمه عالی را در سالِ (۱۳۸۸ هـ.ش)، در دارالعلوم عالی غیاثیه به اختتام رسانیده است وتحصیلات عالی خویش را در سالِ (۱۳۹۲هـ.ش)، در دانشگاه الغیاث ودر رشتهٔ شرعیات به پایان رسانیده است، وهم اکنون معاون علمی در دارالعلوم عالی غیاثیه واستاد در دانشگاه الغیاث واقع در ولایت هرات میبا شند، جناب کبابیانی صاحب چندین تألیفات در رشتهٔ علوم دینی وشعب مختلف به جامعه اسلامی از خود به یاد گار باقی گذاشته است که هم اکنون برخی کتاب هایش در دارالعلوم عالی غیاثیه ودانشگاه الغیاث و... تدریس می شوند.

استاد محترم شیخ الحدیث مولانا لعل محمد "اسحاقی" فرزند خدای نظر متولد سالِ (۱۳۲۸هـ.ش)، در ولسوالی گلران ولایت هرات بوده وی دوره حدیث را در سالِ (۱۳۵۴هـ.ش)، در دارالعلوم نیو تاون در کراچی پاکستان به اتمام رسانیده است و تحصیلات عالی خویش را در سالِ (۱۳۹۲هـ.ش)، در دانشگاه الغیاث ودر رشتهٔ شرعیات به پایان رسانیده است وتا فعلًا استاد علوم دینی وتفسیر قرآن در دانشگاه الغیاث در ولایت هرات می باشند.

استاد محترم شیخ الحدیث مولانا محمد اکبر" توکلی" فرزند نعمت الله متولد سالِ (۱۳۵۷هـ.ش)، در ولایت بادغیس ولسوالی جوند بوده او دورهٔ حدیث را در دارالعلوم جامعه اسلامیه تنگی چهار سده پشاور پاکستان به اتمام رسانیده است وتعلیمات نیمه عالی را در سالِ (۱۳۸۶ هـ.ش)، در دارالعلوم عالی غیاثیه به اختتام رسانیده است و تحصیلات عالی خویش را در سالِ (۱۳۹۱هـ.ش)، در دانشگاه الغیاث در رشتهٔ شرعیات به پایان رسانیده است والآن استاد فقه وتفسیر در دانشگاه الغیاث در ولایت هرات می باشند.

محترم شیخ القرآن والحدیث مولانا اکرام الدین بدخشانی فرزند مولانا محمد قربان متولد سالِ (۱۹۲۵ــ ۱۹۲۱م)، در ولسوالی شهر بزرگ ولایت بدخشان بوده است، جناب بدخشانی صاحب شخصیت شاخص علمی فرزانه عصر دانشمند اندیشمند عالم روحانی معروف کشور، دعوتگری اسلامی وصاحب تفسیر (ازهرالبیان) و... که تفسیر مزبور در (۹) جلد بزبان فارسی تفسیر بی نظیرِ محسوب می شود همین که جناب شیخ القرآن اکرام الدین "بدخشانی" صاحب تفسیر (ازهرالبیان) است شهرتش کافیست، و سر انجام جناب مولانا شیخ اکرام الدین "بدخشانی" در سالِ (۱۳۸۸هـ.ش)، در ولایت بدخشان در گذشت، روحش شاد مأوایش فردوس برین باد، یاد وخاطراتش همیشه زنده باد.

خداوند متعال مقام علماء ودانشمندان واقعی را در آیات ذیل خاطرنشان کرده چنین میفرماید: وهمچنان رسول خدا (ص) در مورد منزلت علماء در حدیث ذیل اینگونه ارشاد میفرماید:

۱ـ ... يَرْفَعِ اللهُ الَذِيْنَ ءَامَنُوْامِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُـوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللهُ بِمَاتَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ. (المجادلة: ۱۱).

ترجمه: تا خداوند مومنانِ از شما را به درجه یی، ودانشمندان تان را به درجاتی (عظیم وبا ارزش) رفعت دهد، وخداوند (ج) به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (مجادله:۱۱).

۲ـ ... إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَآءُ اِنَّ اللهَ عَزِيْزٌغَفُوْرٌ. (فاطِر: ۲۸).

ترجمه: از بنده گان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند؛ یقینًا خداوند (ج) توانای شکست ناپذیر وبسیار آمرزنده است. (فاطر:۲۸).

۳ـ يُؤتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوْتِىَ خَيْرًا كَثِيْرًا وَمَايَذَّكَرُاِلَّاأُوْلُوْا الْأَلْبَابِ. (البقره: ۲۶۹).

ترجمه: خداوند (ج) حکمت را به هرکس بخواهد می دهد، وآن که به او حکمت (دانش) دهند، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند، وجز صاحبان خیرد، کسی متذکر نمی شود. (بقره:۲۶۹).

۱ـ قال: رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وان العُلماء وَرَثَةُ الأنبياء وان الانبياء لم يُوَرِثوا دينارًا ولادرهمًا وإنما ورثوا العلم فمن اَخذه أخذ بحظٍ وافرٍ.

ترجمه: وهماناعلماء وارثین انبیاء اند وبه تحقیق انبیاء (ع) کدام درهم ودیناری را میراث نگذاشتند، بلکه علم را به میراث گذاشتند، پس کسیکه علم حاصل کرد، پس دریافت حصه کامل را. (احمد، ترمذی، ابوداؤد، ابن ماجه ودارمی وترمذی راوی را قیس بن کثیر نامیده است) (مشکواة: ج۱، ص۳۴).

نِبِشته: (از حمیدی بدخشی)

قتل قتال

ای مسلمانان همه چیز کـــرده اید و برباد قتل قـتال ظلمُ ستم کــرده اید و زیاد

این چـــه بی رحمئ بد بختیست میان مسلمین کــافران خنده کنانان انـــد ز این نَماد

میزنید مهری کفری دیـگری با دیگری **اِنَّمَاالْمُوْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ، را کـــس نمی آرد بیاد** [1]

قتل کشتاری عزیزان را بنام این آن الـحظر از ایـــن جهالــت داد و داد

ای بسا ظلم ستم و بی عدالتی چنان **گبرُ ترسا ز این روند مسلمین گشتند شاد**

خون همدیگر با همدیگری کردید مباح ای مسلمانان چرا ایــن ناروایی وعِناد

گـــرگ همدیگر با همدیگری شدید اندر جهان رحـــم شفقت و لطافتی نمانده در نِهاد

وَاعْتَصِمُوْا، کس نمیخواند در ایـــن عصر زمان [2] رفته از مـیان مـــاها اتـفاق و اتحاد

هر کجا بینی زبون و خوار ذلت گشته ایم **دور ماندیم و ز اصل خـویش تمدن رُشاد**

عزت شأن شـکوه ماست اندر اتفاق **تا یکی محتاج کفر و خـــوار گردیم بی مراد**

ای مسلمانان شوید و متفق اندر جهان

دل خونم من "حمیدی" ز ایـــن روندِ بی مُفاد

تصاویر برخی از دانشمندان دعوتگران وشعراء معروف اسلامی:

برخی از شاعران معروف جهان اسلام:

برخی از شاعران اناث معروف جهان اسلام:

مؤمن ومؤمنات همه باهم برادر وخواهر دینی هستند:

۱ـ در مورد اینکه همه مؤمنان باهم برادر وخواهری دینی هستند پس صلح ثبات را در میان خود تأمین نموده وپرهیزگار باشند وهمچنان در آیهء بعدی تأکید است بر مؤمنان که باهم متحد باشند، جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

إِنَّمَاالْمُؤمِنُوْنَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوْا بَيْنَ اَخَوِيْكُمْ وَاتَّقُوْا الله لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ. (الحُجُرات: ١٠).

ترجمه: جز این نیست که همه ی مومنان باهم برادرند؛ بنا بر این [در همه ی نزاع ها واختلاف] میان برادرانتان آشتی بر قرار کنید، واز خدا پروا نمایید تا مورد رحمت قرار گیرید. (حجرات، ١٠).

پس مؤمنان باید باهم محتد باشند:

٢ـ وَاعْتَصِمُوْابِحَبْلِ اللهِ جَمِيْعًا وَلَاتَفَرَّقُوْا... (آل عمران:١٠٣).

ترجمه: وهمگی به ریسمان خدا (قرآن ودین) چنگ زنید، وپرا کنده وگروه گروه نشوید؛ ونعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که [پیش از بعثت پیامبر ص، ونزول قرآن] با یک دیگر دشمن بودید، پس میان دل های شما پیوند والفت بر قرارکرد، در نتیجه به رحمت ولطف او باهم برادر شدید، وبر لب گودالی از آتش بودید شما را از آن نجات داد؛ خدا این گونه، نشانه های [قدرت، لطف ورحمت] خود را برای شما روشن می سازد تا هدایت شوید. (آل عمران:١٠٣).

دارفانی

روزیـــــکه ز دنیا دمـی پوشَد نظرم | کِــه گیرد از این مغاک تیره خبرم
دارم سفری دور دراز در پیشم | **در هر وادی و دشت دمنش در خطرم**
غافل منم و هر سو دوان دوانم | ناگه کـــــه بیاید ملک الموت بسرم
سال ها که بودیم و من تـــو دوست رفیق | آنگه که نیابی ز منی یـــــک اثرم
بـــــرند و مـــــرا به قبری تاریک | واصـل شوم و دمی بــه مادر پدرم
افسرده بسی ز بـهرمن دوست برادر | **ماتم زده و نـوحه کنان است خواهرم**
این دار فنا بــــــه کس و فایی نکند | شاه هان و گدا بـدین سفرهمسفرم
رانند مـــــرا بـسوی گـــــــــورم | در خـــاک همین تیره گذارند کمرم
نالان بسی و پـــــــــــریشان دخترم | **تنها و جــگر خون شود آن گل پسرم**
اهل و تبار من بسی گـــــریه کننان | **خـویشان و اقـارب کـه بیایند به برم**
بـــــر نـــامه من نیکی نباشد چه بدا | از حـــــاصل عمر من نباشد ثمرم
کـو دوستُ عزیزِ کـــه مرا یاد کنند؟ | من نـامــــه سیاه بهری دعـا منتظرم

ای آنکه نباشی تو "حمیدی" عالمی نیست

آخـــر بـــــــه همین تیره مغاک است مَقرم

قبر نخستین خانهء آخرت:

هر صاحب روح چشنده یی مرگ است وفانی وشونده، آنکه فانی نیست وواجب الوجود است ذات خدایی قادر وتونا وخالق همه هستی است، خداوند متعال مرگ وزندگی را آفریده تا اینکه امتحان کند که چه کسی در زندگانی دنیا کارهای شایسته یی را انجام میدهد، ویقیناً که از همین خاک پیداشده ایم وسپس به دل همین خاک وارد می شویم وپس از این خاک دوباره زنده شده به سوی پروردگار خویش جهت حساب دهی به جانب میدان حشر دوان، دوان میرویم، وبدون شک خداوند منان من شما را در این دنیا به برخی از چیزها امتحان می کند که هما نا ترس گرسنگی کاهش وکمی از محصولات ما از قبیل باغ ثمر، زندگی وزن وفرزند می باشد، وصبر کننده گان را به پاداش بزرگ از جانب خود مژده میدهد، هر چندیکه حیات ومرگ دو کلمهء در تضاد اند اما در واقع پیوستن این دو باهم انسانها را به مکافات مجازات ومقصود اصلی که همانا رسیدن به محبوب حقیقی ونایل آمدن به زندگی ابدی سرشار از همه لذایذ وشادی است می باشد، به هر حال زندگانی این دنیا فانی شونده است وهمه از این کره خاکی رونده دنیای دیگری وپیوستن به زندگی ابدی اند، پس به این سفر دور درازیکه در پیشرو داریم توشه یی تهیه نمود وتا در فراز ونشیب ودشت بیابان وصحرای این سفر پراز خطر با توشه و وسیله دست داشتهء خود بدون کدام ترس هراس این همه پستی ها وبلندی ها را طی نمایم وبه سر منزل مقصود رسیم، زیرا از مرگ هیچکسی خلاصی ندارد.

چنانچه ابن سینا بلخی در مورد مگویند:

از قـــــــعر گِل سیاه تا اوج زحل　　　کـــردم همه مشکلات عالم را حل

بیرون جستم ز قید هر مکرو حیل　　　هــــر بند گشوده شد مگر بند اجل

زیرا بخواهیم یا نخواهیم از این دنیا رفتنی ایم وذره ذره نزد خالق خود از همه دوران زندگی ومکلفیت خود گزارش وحساب دادنی هستیم. جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

۱ـ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُوْرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَآ إِلَّامَتَاعُ الْغُرُوْرِ. (آلِ عمران: ۱۸۵).

ترجمه: هر کسی مرگ را می چشد؛ وبدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود، پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت در آورند مسلمًا کامیاب شده است؛ وزندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست. (آل عمران:۱۸۵).

۲ـ تَبَارَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِ شَىءٍ قَدِيرٌ. (۱) الَّذِى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوالْعَزِيْزُالْغَفُوْرُ. (مُلک: ۱ـ ۲).
(الإنسان:۱-۲).

ترجمه: همیشه سودمند وبابرکت است آن که فرمانروایی [همه هستی] به دست اوست و او برهر کاری تواناست. (۱) آن که مرگ وزندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام تان نیکوکارید، و او توانای شکست ناپذیر وبسیارآمرزنده است. (مُلک: ۱-۲).

۳ـ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيْهَانُعِدُكُمْ وَمِنهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. (طه: ۵۵).

ترجمه: شما را از زمین آفریدیم، وبه آن باز می گردانیم، وبار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. (طه:۵۵).

۴ـ وَنُفِخَ فِى الصُّوْرِ فَإِذَاهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِهِمْ يَنْسِلُوْنَ. (يس: ۵۱).

ترجمه: ودر صور دمیده می شود، ناگاه همه ی آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند. (یاسین:۵۱).

۵ـ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوْعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِرِالصَّابِرِيْنَ. (۱۵۵) اَلَّذِيْنَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُّصِيبَةٌ قَالُوْا إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ. (البقرة: ۱۵۵- ۱۵۶).

ترجمه: وبی تردید شما را به چیزی اندک از ترس وگرسنگی وکاهش بخشی از اموال ومحصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن وفرزند] آزمایش می کنیم، وصبر کنندگان را بشارت ده. (۱۵۵) همان کسانی که چون مصیبتی سخت به آنان رسد می گویند: اناالله وانااليه راجعون «ما مملوک خداییم ویقینًا به سوی او باز می گردیم». (بقره:۱۵۵-۱۵۶). نِبشته: (از حمیدی بدخشی)

عدم تطبیق حکم شرعی

در میهن کـــه حـکم خدا جاری نباشد — جز قتل قتال آشوبــگری کاری نباشد
کند هــر کس بـه میل و خواهش خود — کـــه بیم و تـــــرس هشداری نباشد
بـدان شهری کـه قـانون نیست حاکم — بـــــدو اعـمار و حِـصاری نباشد
هــــر کس کـه کندُ ظلم ستم قتل قتال — کــس را بـــه چنین کاری زِنـهاری نباشد
گــرگانُ چـــه حمله ور بر رمه گوسفند — کس را و در ایـن وادیه بیداری نباشد
مخروبُ بـــود و چنین میهن بی صاحب — بـــر دولت او هیبَت و پایداری نباشد
محتاج و چنین ملت درویش مـــدام — بـر ساختاری میهن اش کـه افکاری نباشد
آرامـــــــش و راحتی نبیند مـلتی — بر مسکین بیچاره اش غم خـواری نباشد
بــــدان کشــور نباشد جنـگ و بـانگی — بر مـردم آن خطه کـــه بیکاری نباشد
وَلَــكُمْ فِى الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَأُوْلِى الْأَلْبَابِ[1] — در حــکم خدا گـــمان پِنداری نباشد
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَـــاقْطَعُوْا أَيْدِيَهُمَا[2] — در آن کشورُغـــارت و غَداری نباشد
الزَّانِيَةُ وَالزَّانِى فَـاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَامِائَةَجَلْدَةٍ[3] — در آن مردم و ذَره زناکـــاری نباشد
کر کنی رحم و تـرحم بر ظَلام قاتلان — ایـن خصلت بـــه انسانی سازگاری نباشد
بـــاشد وعقبمانده بـــد بخت شقاوت — آن ملتی کـــــه در آن همیاری نباشد

"حمیدی" دست ظالـم کـــن تو کوتاه
کـــه بر ظلم اش و اصــراری نباشد

تطبیق نا کردن حدود الله بر مرتکبین جنایت کار:

در کشوریکه حکم خداوند متعال جاری نباشد قانون آسمانی بالای مجرمین تطبیق نگردد، قاتل، سارق، زانی ظالم ومفسدین در روی زمین را حدود الله بالای ایشان جاری وبه کیفراعمال شومشان رسانیده نشوند بدون تردید آن کشور وساکنان آن روی امنیت وآرامش را نخواهند دید وهمیشه در آن کشور نا امنی، قتل قتال، عقبماندگی بی بند وباری جاری خواهد بود، واین همه چیزهایکه گفته شد ما شاهد تطبیق ناشدن این گونه حدود الله در اکثر کشور های اسلامی ومخصوصًا در افغانستان هستیم، اگر ما با چنین وضعیت که داره روان هستیم وچنین روشی را که در پیشرو داریم ادامه دهیم قاتل را قصاص نشود، سارق را دستش قطع نگردد، زانی را دِره زده نشود، جلوی فحشاء فساد اخلاقی گرفته نشود ودست ظالم از ظلم کوتاه نگردد وبه همین ترتیب دیگر مجرمین را به سزای عملکردشان رسانیده نشود، مطمئن باشیم که همین حالتی ناهنجای وبد بختی بالای مان جاری خواهد بود، وبر عکس حدود الله را بالای قاتل، سارق، زانی ومفسدین روی زمین جاری نسازیم واز ظالم ودیگر مفسدین روی زمین حمایت پشتی بانی کنیم، این روش بدین گونه است که «ترحم بر پلنگ تیز دندان* جفا کاری بود بر گوسفندان» هما نا ترحم بر ظالمان ودلسوزی بر مجرمین در تطبیق ناکردن حدود الله شفقت بر ظالمان وجنایت کاران در واقع جفا کاری بر چنین مظلومانِ که اینگونه بی رحمانه به قتل رسیده اند، وبه دیگر مِلَل ومردم خوار بیچاره نا توان جهان و افغانستان می باشد، امروز عِلَّتِ اساسی جنگ بد بختی ودیگر مَصایِب در جهان اسلام ومخصوصًا در افغانستان این است که ما سرنوشت خود را به سبب گناه فحشا آفرینی وشقاوت خود تغییرداده ایم، زیراَ خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی دهد تا اینکه خود آن ملت در نفس وسرنوشت خود تغییری را به وجود نیاورد.

جایکه خداوند متعال حدود خود را بر مرتکبین چنین جنایات وتغییر سرنوشت ملتی را به دست خود آن ملت بدین گونه بیان میکند:

۱ـ وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَأُوْلِی الْأَلَبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ. (البقره:۱۷۹).

ترجمه: ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه ی زندگی است، باشدکه [از ریختن خون مردم بدون دلیل شرعی] بپرهیزید. (بقره:۱۷۹).

۲ـ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا أَیدِیَهُمَا جَزَآءً بِمَاکَسَبَا نَکَالًا مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ. (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَاِنَّ اللهَ یَتُوْبُ عَلَیْهِ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ. (المائدة: ۳۸ـ ۳۹).

ترجمه: ودست مرد وزن دزد را به کیفر کار زشتی که مرتکب شده است به عنوان مجازاتی از سوی خدا قطع کنید؛ وخداوند توانای شکست ناپذیر است. (۳۸) پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و[مفاسد خود را] اصلاح نماید، یقینًا خدا توبه اش را می پذیرد؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده ومهربان است. (مائده:۳۸ـ ۳۹).

۳ـ الزَّانِیَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوْا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَامِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَاتَأْخُذُکُمْ بِهِمَارَأْفَةٌ فِی دِیْنِ اللهِ اِنْ کُنْتُم تُؤمِنُوْنَ بِااللهِ وَالْیَوْمِ الْأَخِرِ وَلْیَشْهَدْعَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ. (النُّور: ۲).

ترجمه: به زن زناکار ومرد زناکار صد تازیانه بزنید، واگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، شمارا در [اجرای] قانون خدا درباره ی آن دو نفر نباید دلسوزی ومهربانی مانع شود وباید گروهی از مومنان، شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (نور:۲).

۴ـ ... اِنَّ اللهَ لَایُغَیِرُ مَابِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِرُوْا مَابِأَنْفُسِهِمْ... (الرعد:۱۱).

ترجمه: ... یقیناً خداوند سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا ونَکبَت وشکست وشقاوت] تغییر نمی دهد تا آن که آنان آنچه را [ازصفات خوب ورفتار شایسته] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها وگناه تغییردهند...(رعد:۱۱).

نِبشته: (ازحمیدی بدخشی)

مثنویات

زمستان

زمستان بـــد سرشت و خُلقی دارد　　نگـین از زمــهریر در کلـکی دارد
نموده خــــــلق را جمله به زندان　　جبین و روی آن دایـــــم به گریان
بود مــورُ ملخ و جـــمله خاموش　　بــهاری زندگــــی کردند فراموش
که بلـــبل را صـدا و نغمهء نیست　　کـــه کبک و قمری را هنگامهء نیست
شده پژمـــــرده لالــــه و صنوبر　　نــه بینی هیچ گیاه را سبز و احمر
درختانی کـــه اخـــضر در بهاران　　نه بـــرگ و نه ثمری است به ایشان
هـــمه نــسریـن گــــیاه تابستانی　　گـــرفـته رنـگِ زردی زعفرانی
ســما را است دایــــم تیره و تار　　کـــه مــی بارد و دایم بـرفِ بسیار
نـــه طوطی و نه فـاختهء بـه باغ است　　نـــه طاووس و نه از مَینا سراغ است
تمام مخلوقات دل تــــنگ گـشتند　　بـه هـــوائی بهار بی درنگ گشتند
هـــــمه دارند تـــمنای بهاران　　بـــه سر دارند هـــوائی دشت دامان
شـــود شـــور صـــدای غلغله باز　　کنند بـــر پا دیـگر باره سر و ساز
خدا را این هـــمه تاب تـوان است　　هـمه بـــر قـــدرت او ناتـوان است
کــــــه اوست آرد زمستان تابستان　　کـــه گـریاند ابر خـنداند گلستان
شبان را روز کند روز را شسبتان
خـــزان کند بهار لالـــــه زاران

شهید راه وطن محمد طیب در مرغزاران دهکده درنگ ولسوالی یاوان بدخشان مصروف کشاورزی:

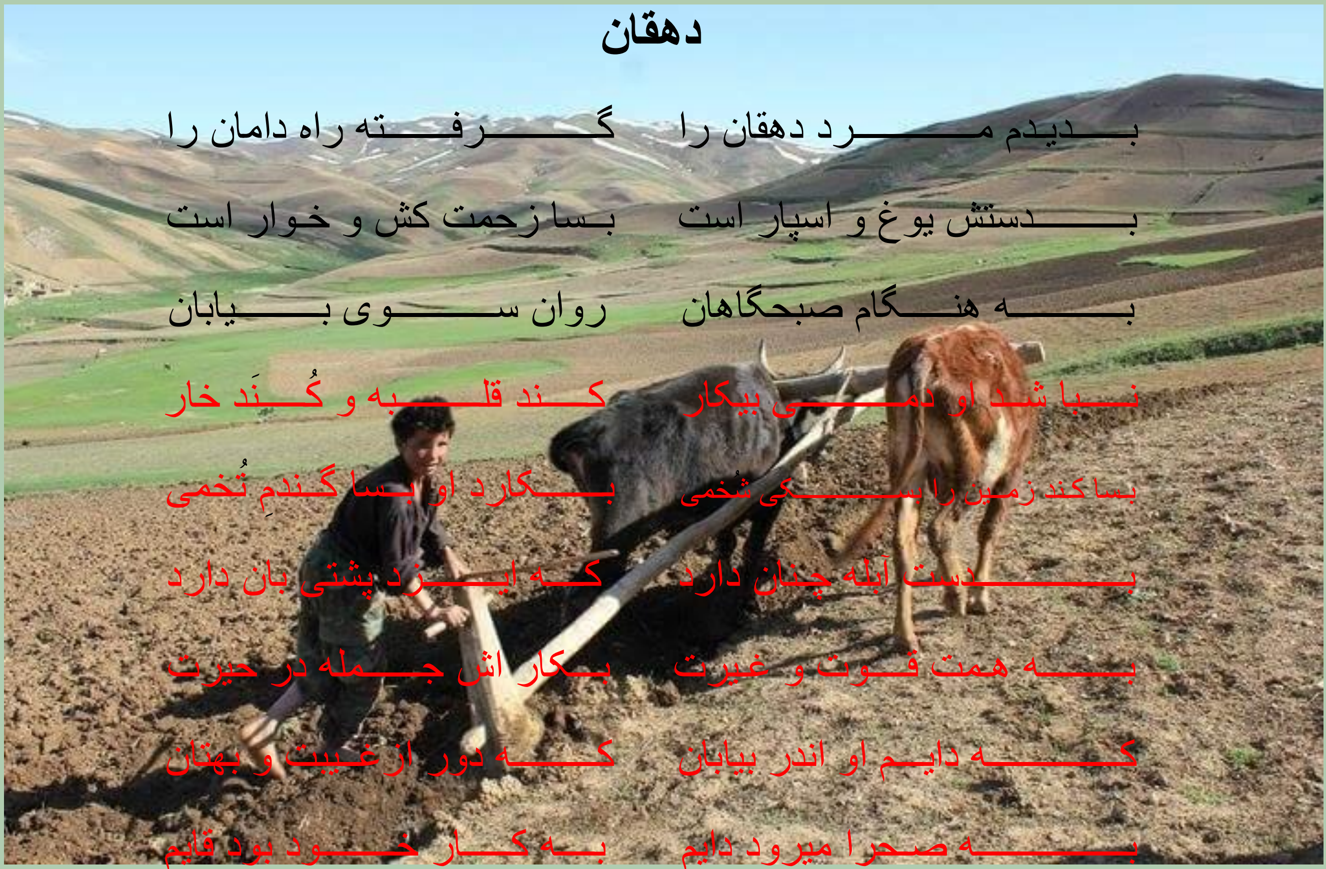

دهقان

بدیدم مرد دهقان را — گرفته راه دامان را

بدستش یوغ و اسپار است — بسا زحمت کش و خوار است

به هنگام صبحگاهان — روان سوی بیابان

نبا شد او دمی بیکار — کند قلبه و کُنَد خار

بسا کند زمین را بسکی شُخمی — بکارد او بسا گندمِ تُخمی

بدست آبله چنان دارد — که ایزد پشتی بان دارد

به همت قوت و غیرت — بکار اش جمله در حیرت

که دایم او اندر بیابان — که دور از غیبت و بهتان

به صحرا میرود دایم — به کار خود بود قایم

عرقی در جبین دارد — که کار دلنشین دارد

حصول رزق بسیار اش — نتیجه یی کار دشوار اش

بود مدیون او جمله یی عالَم — که شغل او بود پیشهء آدم

که دایم او عرق ریزِ جبین است — بسا او پیروی دین مبین است

همیشه او کند کار بسیار — کُند گندمُ جواری بسکی خروار

کَشد او عُشر و خراج — ندارد طعمهء از دیگران باج

بود دهقان به مانندی کاج

نباشد بر کسی دیگر او محتاج

چوپان

بـــــدیـــــدم مردی چوپان را گـــرفـــــته راه دامــــــان را
شب روز است او انـــدر بیابان کـنار بَــرزَن و کـوه زیر باران
نــــوازد نـی او دلـشاد گردد بـه هــر دشت بیابان راد گردد
بـه دنبال بـز گوسفندی فراوان **روان بر دشت و دامان استُ خندان**
همه روز در گـــــرمای تابستان چراند رمـه اش روزان و شبان
کــــه در موسم بهاران بسکه خندان رود بــر دامنُ دشت و بـــیابان
کـــــنار لالــه زاران و گلستان رود انــدر میان ســبزه زاران
بـــــه هنگام بهاران بع بع گوسفندان **بدین سو بدان سو دوان است چوپان**
نگــهبان گـله خود را و چوپان زشـــیرانُ پلنـــگان و گــرگان
چـراند رمـه اش را در شب تار سحر خیز است و چـــوپانِ دلدار
که حضرت موسی کــــــرد چوپانی[1] بــــــه ده سال بهری شعیب گله وانی

که مُجری شغل پیامبر آخــر زمان است

چوپانی پیشه یی پیامــبران است

نمونهٔ چوپانی وگله وانی در کوه پایه ها وچمن زارهای افغانستان:

۱) چوپانی حضرت موسی (ع) برای حضرت شعیب (ع) وبه عقد نکاح دادن شعیب (ع) یکی از دختران خود را به موسی (ع)

جایکه خداوند متعال می فرماید:

۱) قَالَ إِنِی أُرِیْدُأَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِکَ وَمَآ أُرِیْدُأَنْ أَشُقَ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَآءَاللهُ مِنَ الصَّالِحِیْنَ. (القَصَصِ:۲۷).

ترجمه: شعیب (ع) به موسی (ع) گفت من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو در آورم بر این مهر که هشت سال خدمت، گله وانی وچوپانی من کنی واگر ده سال تمام کنی (آن دو سال) به میل واختیار تو، ومن (در این نکاح) رنج بر تو نمی خواهم نهاد، ان شاءالله مرا شخص شایسته (این خدمت) خواهی یافت. (قصص:۲۷).

آهنگر

بدیدم مرد آهنگر   کناری کوره یی احر
چنان پُتکِ زند بالای سندان   عرقی از جبین دارد و پاشان
به نیم روز گرمای تابستان   بود مصروف در آفتاب سوزان
که میسازدُ داس و حلقه زنجیر   بود محتاج او خرد کلان پیر
زند پُتک بر زمین آید صدا ها   بدست آرد بسی او دل ها را
بود مشغولُ تابستان زمستان   **نگوید این خزان است و بهاران**
حصول رزق حلال دارد بر سر   [1] **بود مجری کَسب داؤد پیغمبر**
به دستش آبله و زخمی فراوان   کند خدمت به مردم روز شبان
همیشه دکانش داغ است   **صدای پُتک او مانندی کاغ است**
همیشه مصروف کار است   همه روز دیده بیدار است
خدارا شاکر و سپاسگزار است   که بنده قانع او کردگار است

به کارش او همیشه پایدار است
که دور از مردمِ بی بند وبار است

عبدالحفیظ طاهری آهنگر* مُجری کَسب داؤد پیغمبر

۱ـ صنعت آهنگری ولباسی زَرِه ساختن حضرت داؤد (ع) برای عساکری خود:

جایکه خداوند متعال میفرماید:

۱ــ وَعَلَّمْنَــاهُ صَــنْعَةَ لَبُــوْسٍ لَّكُــمْ لِتُحْصِــنَكُم مِــنْ بَأْسِــكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُوْنَ. (الأَنبِيَآءِ:۸۰).

ترجمــه: ومــا بــه حضــرت داؤد (ع) صــنعت زَرِه ســاختن بــرای شــما آمــوختیم تــا شــما را از زخــم شمشــیر وآزار یکدیگر محفوظ دارد، آیا شکر به جا نمی آورید؟. (أنبیاء:۸۰).

نجار

چه خـــوب پیشه بود از مردی نجار
زنـــد اَرهُ لـــــیسه و کند کار

کـــه ســـازد اُرســـی و کرسی
بـــه مـرم می کند اخلاق دوستی

تـــمام روز در کـــارش مشغول
بـــه آبـــله دسـتانش گیرد پول

زنـــد رنـــده در گرما و سردی
بـود همت بلـند و راد مـــردی

کـــــه مـــی سازد و دروازه
کـــه دایـــــم خـــلق او تازه

همــــی رود همیشه سوی بازار
کـه می کشد او زحـــمت بسیار

کـه می سازد الماری و چـوکی
بــــه زحمت آرد او بدست خوراکی

بـــدست دارد او مـــتر و تیشه
به کارش مـردمان محتاج همیشه

بسا زحمت کش است و مــــرد نجار
به میزُ چـوکی اش دارد خـریدار

بـــود مصروف کار و پیشهء خویش
سحر خیزد به کارش آیـد و پیش

به نجاری بسـاخت نـوح و کشتی
که نـجاری بـود کـاری درستی

بود مُجری کَسب نـــوح پیامبر[۱]
کـه است و شغل نـجار خیل بهتر

نمونهء صنعت نجاری قدیم در بازاری دشت درنگ ولسوالی یاوان بدخشان:

صَنعَت نَجاری وساختن کشتی از حضرت نوح (ع) بود که او اولین انسانی بود صَنعَت کشتی سازی را برای بشریت آموخت جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

۱ـ وَأُوْحِیَ إِلَی نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلَّا مَنْ قَدْءاَمَنَ فَلاَتَبْتَئِسْ بِمَاکَانُواْ یَفْعَلُوْنَ. (۳۶) وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا وَوَحْیِنَا وَلاَتُخَاطِبْنِی فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُوْنَ. (هُودٍ:۳۶ـ۳۷).

ترجمه: وبه حضرت نوح (ع) وحی شد که جز همین عده که ایمان آورده اند دیگر ابد هیچ کسی از قومت ایمان نخواهند آورد، پس تو بر کفر وعصیان این مردم لجوج محزون مباش؛ وبه ساختن کشتی در حضور ومشاهده ما وبه دستور ما مشغول شو ودر باره ستمگران که البته باید غرق شوند ودیگر با ما سخن نگوی. (هود:۳۶ـ۳۷).

برخی از دکانداران

بـــــــدیـــــــدم بـرخی دکاندار		فـــــریبُ حــــیله و مکار

که جنس بی کــــــیفیت فروشند		برای ایــن رونـد دایم بکوشند

بــــــرای رزق روز گـــــارشان		فـــریب کـــاری بود کارشان

دو چـشمُشان بــر فریب کاری		نــدارنــد و دیـــــگر کاری

نشونـد صـــاحـــب روزی		بــه ایــن مـکرو فـریب کاری

صــفات قـــوم شعیب دارند [۱]		بــسا ایشان کـــه عیب دارند

همـــــیشه و گــــــران گیرند		بــــه دیــــگران سبک دهند

**که ایشان مانندی روبا در شـکار اند		دو چـشمانشان به راه و پیکار اند**

بسا گیرنـد و اجـــــناس ارزان		بــــه قیمت تمام دهــند فراوان

به هر جنس می خــورند سوگند ها را		کــه بالا مـــی برند بسی بها را

به سوگـند و قسم هایشان همیشه		**نمودنــــد این روندی نامیمون و پیشه**

همـــــیشه هســـتند و شاکــــی		نـــداریم مـــا فـــروش خاکی

نـــــباشند یــــــــکدمـی شاکر

بـــــــه نِعـمت خــــــدا ذاکر

نمونهء دکانداری در افغانستان:

۱) صفات قوم حضرت شعیب (علیه السلام**) این بود که از دیگران در وزن پیمانه وترازو پوره می خریدند، وبه دیگران سبک میفروختند:**

جایکه خداوند متعال میفرماید:

۱ـ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوْا اللهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلاَتَنْقُصُوْا الْمِكْيَالَ وَالْمِيْزَانَ إِنِى أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيْطٍ. (۸۴) وَيَاقَوْمِ أَوْفُوْا الْمِكْيَالَ وَالمِيْزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَتَبْخَسُوْا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلاَ تَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُسِدِيْنَ. (هُودٍ:۸۴ ـ ۸۵).

ترجمه: وبه سوى [مردم] مدين، برادر شان شعيب (ع) را [فرستاديم] گفت: اى قوم من! خدا را بپرستيد، شما را جز او معبودى نيست؛ واز پيمانه وترازو مكاهيد، همانا من شما را در توانگرى وثروتى [كه بى نياز كننده از كم فروشى است] مى بينم وبر شما از عذاب روزى فراگير بيمناكم. (۸۴) واى قوم من، پيمانه وترازو را عادلانه وتمام بدهيد، واجناس مردم را [هنگام خريدن] كم شمار تر وكم ارزش تر [از آنچه هست] به حساب نياوريد ودر زمين تبهكا رانه آشوب بر پا نكنيد. (۸۴ ـ ۸۵).

طالب العلم

بــــه مــدرسه که دیدم بسکه طُلاب　　همـــه مشغول درس و تــعلیم ناب
به شـــوق ذوق تعلیم فــــروان　　برای حفظ نـحو صـرف و گردان
کـــــه منـــطق فلـــسفه و حکمت　　**کـــه خوانند این فنون را بهری عصمت**
علــــوم فقـــه اصــــول و معانی　　که خوانند این علوم را بس روانی
عقـــاید و تـفســـیری قــــرآن　　هَمِــی خــوانند این علـوم فراوان
که اقسام علوم از چهارده است فراوان　　همـــه وسیله اند از بـــهری قرآن
کــــه خــــوانـنـــــد قول پیامبر　　به امیـدی کـه روزی شوند رهبر
بود تقوی چـو ظرف آب نـــوشی　　هَمِـی بـاید کـه تقوی سخت کوشی
به مداریس بـــود طُلاب چـــندان　　شب آدینـه هستند جـــمله خندان
شب آدینه گــــــویند قصه داستان　　که مـی بینـی چـو بلبل در گلستان
به وضــو طهارت و ذکــــــر الله　　که مایـــل سوی مسجد و مـصلی
بـــود طالب العــلم و مـــعطر　　ز بــرخـی مــردمان او خیلی بهتر
مقـامُ مــــــرتبه اش است و بالا　　بــه فـــرمـان رسول حق تعالی [1]
چه خـوش دورانِ مــدرسه و تعلیم　　کـــه میخواهی شوی روزی تو مُعلم
بـکوش تو ای طـــــالِب العلم دینی　　که تـو رهبر در این روی زمینی

شوی تـــو طالِب العلم روزی عالِم
که گـــردی از جهالت روزی سالِم

از طالبان اناث وذکور مدرسه الی طالبان مسلح:

۱) فرمان رسول خدا (ص) در مورد مقام ومنزلت طالب العلم دینی:

جایکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) میفرماید:

عن كثير بن قيس قال كنتُ جالسًا مع أبى الدرداء فى مسجد دمشق فجاءه رجلٌ فقال يا أبا الدرداء إنى جئتك من مدينة الرسول (صلى الله عليه وسلم) لحديث بلغنى انك تحدِثه عن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ماجئت لحاجة، قال: (ابوالدرداء) فانى سمعتُ رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول: من سلَكَ طريقاً يطلبُ فيه علمًا سلَكَ اللهُ به طريقًا من طُريق الجنت وان الملائكتة لتضَــعُ اجنحتهـا رضً لطـاب العلم وان العـالم ليستغفرُله مـن فـى السموات ومن فى الارض والحيتان فى جوف الماء. (رواه أحمد والترمذى وابوداؤد وابن ماجه والدارمى وسماه الترمذى قيس بن كثير).

ترجمه: از حضرت کثیر بن قیس (رضی الله عنه) روایت است که نزد ابودرداء (رضی الله عنه) در مسجد دمشق نشسته بودم که مــردی پــیش او آمــد وگفــت: ای ابــودرداء! مــن بخــاطر کــدام حــاجتی دنیــوی نیامــده ام، بلکـه مـن از مدینـه رسـول خـدا (صلـی الله علیـه وسلم) بخـاطر آن آمـده ام کـه بمـن اطـلاع رسید، کـه شـما حـدیثی را از آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) روایت می کنید؟ ابودرداء گفت: من از آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که میفرمود: کسیکه بخاطر طلب علم به سفر برود، خداوند او را براهی از راه های بهشت ببرد وبدرستیکه فرشتگان بخاطر خوشی طالب علم بازوهــای خــویش را مــی نهــد وبــه تحقیــق کســانیکه در آســمانها انــد (ملائکــه) وکســانیکه در زمــین انــد (انــس وجــن) وحتــی ماهیــان در درون آب، بــرای عــالم مغفــرت مــی خواهنــد. (أحمــد، ترمــذی، ابــوداؤد، ابــن ماجــه، دارمــی وترمــذی راوی حــدیث قــیس بــن کثیــر را میداننــد) از کتاب: (مشکواة المصابیح: ج۱، ص۳۴).

قاتل

بـــــدیـــــدم مـردی قاتل را　　کـــــه خــــون آشام باطل را
نـــــه رحـــم و شفقــتی دارد　　نــــه انـــــس و اُلفَــتی دارد
هــــــدفـش قــتل انــسانان　　بــدیـــن ظـلم است و او روان
بـــود از مـــرگ خـود غافل　　بــــه راه شیــطان است مایل
بـــــه کـــشتار مسلـمانان　　بـَـــرد او لــــذتــــــی چندان
بــــه ظـلم خود کنـد اصرار　　خـــدا از وی شـــــــده بیزار
بـــود پـیشه یــــی او ســـتم　　بــــــسی را کـــــرده بر ماتم
نـدانـد بهری انسانی کــرامت　　ز دستش کس نمانـد بر سلامت
بــود جـایش میان دوزخـی یان　　بــه حکم آن خـدا فـرمان قرآن
بـــود ظلم ظـلمات قـــیامت　　کـــه ظالم غرق گناهست تا به قامت
که قـاتل استُ ظالـم و ستمگار　　بــود دور از دَری خـــالق جبار
بـــود قاتــل بـــرغضب رحمان　　جــــهم جـــــای او ابد زندان
که دایم بروئُ خشم خـــدا است　　خدا از کِرداری او نا رضا است

که قــاتــــل راست جهنم ابد جا

بـه دستور نود سوم آیهء سوره نساء [1]

نمونهء قتل انسانی ومسلمان کشی در سوریه، عراق وافغانستان:

۱ـ آیهء: (۹۳) سوم سوره نساء در مورد قتل نمودن مومنان بر قصد وجاویدان بودن قاتل در جهنم:

جایکه خداوند بزرگ میفرماید:

وَمَـنْ يَقْتُـلْ مُؤْمِنًـا مُّتَعَمِـدًا فَجَـزَآؤُهُ جَهَـنَّمُ خَالِـدًا فِيْهَـا وَغَضِـبَ اللهُ عَلَيْـهِ وَلَعَنَـهُ وَأَعَدَّلَهُ عَذَاباًعَظِيْمًا. (النِسَآءِ:۹۳).

ترجمه: وهر کس مومنی را از روی عمد به قتل بر ساند، کیفرش دوزخ است در حالیکه در آن جاویدانه خواهد بود، وخدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند وعذابی بزرگ برایش آماده سازد. (نساء:۹۳).

پَیام صلح [1]

گذاریم این همه تبعیض عزیزان   چرا باشیم همیشه ما پریشان
از این قتل و قتال و کشمکش ها   شدیم افسرده خاطر زار و نالان
به سوی صلح آییم جمله یکسر   برادر وار دینی از دل و جان
بسازیم گلشن زیبا وطن را   رها گردیم ز پاکستان و ایران
چه پشتو و چه تاجیک و چه ازبک   هزاره و بلوچُ ایماق و ترکمنان
همه فرزند یک افغانسُتانم   همگی مرد زن باشیم مسلمان
برای حفظ خاک و وحدت خود   برای آبر و عزت و شان
ضرورت هست و فرض عین باشد   تفاق و اعتصام ما به قرآن
برادر خوانده ما را حضرت حق   چه هراتی چه از بلخ و بدخشان
صلاح وعزت ما ای عزیران   نجات ما ز وضع نا بسامان
همه بسته به آشتی و به صلح است   که در صلح حاصل است خیر فراوان
پیام جمله ملت صلح خواهیست   نه ملت بلکه جمله اهل ایمان

حمیدی از خدا خواهد به زاری
صَفاء وصلح بهر خلق افغان

---

۱) **پیام صلح:** این غزلِ فوق ذکر را تحت عنوان (پیام صلح) در سال (۱۳۹۲هـ.ش) در ولایت هرات در جریان پیشبرد تحصیلات عالی در دانشگاه و(پوهنتون الغیاث) سروده بودم وبا، باز نگری محترم سلطان احمد "غریق" مدیر نشراتی «غیاثیه» در جدی سال (۱۳۹۳هـ.ش) در مجلهء «غیاثیه» با مقالهء که در همین مورد (پیام صلح) نِبِشته بودم در شماه (۱۴) ودر صفحه (۵۱ ـ ۵۲) چاپ وبدست نشر سپرده شده است.

رباعیات

مناجات

ای آنکه تو را خواهم اندر دو جهان　　جز نیست ز تو همدمُ همراز فقیران

برما بنما لطفُ کرم که بــی نوایم　　**در دشت جنون فتاده ام بی ســـر و سامان**

****

خــــدایم وا خـــــدای مـهربانم　　بــــه اندوه دچــار و در حــزانم

خوشی و شادیم گـشته فـرا موش　　بـــه دوشم کـوه بار و من روانم

****

خـــدایا من دو چـشم زار دارم　　دل افـــسرده و بـــیمار دارم

کــرمُ لطفُ کــن بر منی عاصی　　کـــه قلب خـــستهُ افـگار دارم

****

الـــهی نـام تو بس کــردگار است　　دل مـن بر وصالت بر قرار است

الــهی خـــالـق یــکتایی مایی　　طـــریق رحمت تو بیشمار است

****

یارب که تـــویی بهترین همراز　　**بکشا و بــــه منی خسته دری رحمت خود باز**

ای آنکه تو را نیست اندر دو جهان

نـــه مثـلُ نـــه مـانند و نه همباز

نعتیات

فـــدای نام تـــو ســـردار احمد　　بـــه قـــربان چـــهار یارِ احمد

شـــفع مذنـبین در روزی مـحشر　　حبیب خـاص کــــردارگارِ احمد

****

کـــه ســـرداری همـه پیامبرانی　　بـــــــرای امتت بـــس نگرانی

تـــــویـــی رَحمــــتُ العالمینی　　کـــه پیشـــوایی تـــمام رهبرانی

****

بـــه اخلاق صداقت بـی نظیری　　شـــــــجاعُ دلـــیر و تو امیری

میان جـــمله خــــوبان جهان تو　　چـــو خورشیدی درخشان و منیری

****

تــــــو ای شاه شـجاع و سیاسی　　ز کــــافــــران نبود تـو را هراسی

تمام کـــردی رسالتت بـــه خوبی　　همـــه کــــــارَت مُـبتنی اساسی

****

دارم امید شـفاعتت رسول جـهانی　　مـــا را ز شـفاعتت نـــا امید نمانی

غیری تو دیــگر نیست شـفع مذنبین

شافع و تویی بر منی عاصی بدخشانی

خطاب به نفس

دلا تا کی در ایـن سودای خامی　　بــه فــکرعیشُ ساغر و جامی
شــبُ روز مـائلی بــربط تنبور　　بـــدینـگونـه رسیدن تو به کامی

****

دل مـــن رهــروی راه شـیطان　　**شب و روز است بدینگونه پریشان**
بـدین سو بدان سو می زند پر　　بــه انـدوه دچار و بس که نالان

****

پـریشان و پریشان است دل من　　**بسی سرگشته حـیران است دل من**
نباشد یـکدمـی آسـوده خـــاطر　　**بـــدور از ذکر رحمان است دل من**

****

دلا تا کی بـدین شیوه روانـــی　　مـرا تـــو تا کــجاهـــا میدوانی
نـدارم طـاقت رفـــتاری دیـگر　　بدین میلان نفس تا کـــی جوانی

****

دلا تـــو بــی خبر از راه یـزدان　　شب روز را گـذرانـی به طغیان
نیامــد یـادی تـو از روز مـحشر
کـه دادی این همه هستی تو ارزان

شکوه

در ین دوران رفیق داری نــدیدم   انیس همـــدمُ یــــاری نــدیدم
همه سالـــوسُ حیله گــر و مکار   عـــزیز دوستُ دلــــداری ندیدم

****

بهار عـمر من اندر خـــزان است   هواُ هــوس ام انـــدر فغان است
دمیده بـــر سری زاغــــم سفیدی   کـنون میلان نفس مـن جوان است

****

ندیدم من در ایــــن دنیا و کامی   نـگردیـــــدم ز الــف تـا به لامی
به جز ضـرر زیان ســودی ندیدم   به نزد فرو مایه گان ناپخته خامی

****

در این کشور که دلســوزی ندیدم   بــه قـــلب پاره ها دوزی ندیدم
که اکـــثر ظالمُ جـــانـی و مکار   بـدیـن ملت خـــوشی روزی ندیدم

****

بدین کشور کـــه جوی خون روان است   زخرد و کــلان اش در فغان است
بــرفــته امـــن آرامـــش مایان
هنوز هــم ظلم و جوری ماعیان است

هوائی دشت دامان

بهارُ گلشن و سبزه زار است   **بیابان دشتُ دامان زرنـگار است**
مشابـه می شود طوبی و فردوس   همه از لطف ذات کـــردگار است

****

مــــرا در دل تمنای بهاران   بسردارم هـــوائی دشت دامان
روم انـــدر تـماشای گلستان   رود از مـــن غمِ بسیار چندان

****

بیابـــان لاله زاران است بیاید   هـوائی عنبر افشان است بیاید
به هـــر سو نغمه یی مرغان و کبک گان   **بنفشه بس شــکوفان است بیاید**

****

دل مـــن مـایل صحرا و دامان   گـــرفـته پیشرو دشتُ بیابان
کـــه ناخن میزند بر دل من باز   نسیمِ عـــطر و افـشان گلستان

****

شکوفته ســرو سنبلُ صنوبر   ببینی دشت و دامــان تازه وتر
بـــر آید از دل ها غم های دیرین
هرآن کس بــر بیابانی زند سر

پایان

مختصرِ از زندگی نامه شاعــر:

عبدالرحمن "حمیدی" فرزند عبدالحمید "کریمی" در سال (۱۳۶۹هـ.ش)، در یک خانواده متدین اشراف در ولایت بدخشان ولسوالی یاوان ـ راغ و در روستای درنگ دیده به جهان گشود، او در اُوان کودکی با فکر منیر وذهن وَقادیکه داشت قرآن مجید وکتابهای مُتَداوَله را در نزد پدرش وعلماء واُساتید آن زمان در ولایت بدخشان، ولایت کندز و ولایت بغلان در مدت کوتاهی به اختتام رسانید وبعد برای فرا گیری علوم، فنون واصول تجارب در میان سال های (۱۳۷۹ـ ۱۳۸۶)، به کشور پاکستان وایران سفر نمود.

بنا بر گفتهء سعدی:

بسیار سفر بـــــاید تا بخته شود خامی   صوفی نشود صافی تا سر نکشد جامی

وبعد از بازگشت از دول مذکور، موصوف از صنف دوازدهم مدرسۀ امام قتیبه (رح) واقع در ولایت بغلان مرکزی در سال (۱۳۸۹هـ.ش)، فارغ گردید سپس از سپری نمودن امتحان کانکور به دانشکده شرعیات و دانشگاه الغیاث واقع ولایت هرات راه یافت ودر پایان سال (۱۳۹۳هـ.ش)، از دانشکده شرعیات و دانشگاه نامبرده فارغ التحصیل گردیده دیپلُم و(دانشنامه) خود را اخذ نمود، نامبرده را در ایام جوانی هوایی شعرگوی ونویسندگی با خود جلب نمود که از سال (۱۳۸۳هـ.ش)، به سرودن شعر آغاز کرد، طلوع کوکب درخشانِ طبع آقای"حمیدی" در آسمان شعری فارسی ــ دری شگفت انگیز بوده است، درغزلیاتی "حمیدی" که نسبتًا اشعارِ کلاسیک وبیشتر نو آوری دیده می شود از حیث الفاظ پیروی از حافظ بوده است ودر قَطعات، مثنویات ورباعیاتِ زیبای او زیاد تر رنگِ سخنِ جامی را دارد وغالبًا ساده و روان است، اما اندیشه وافکار وی در بر گیرندهء نکات مهم اجتماعی، اخلاقی وانتقادی بوده است ودرک او نسبت به مَبداء حیات روشن وبیشتر تحتِ تأثیرِ اعتقاداتِ دینی، اندیشه های عرفانی وتفکر سیاسی می باشد ومجموعۀ شعری آقای "حمیدی" که مَشمول غزلیاَت، مثنویات ودوبیتی های دلپذیر بوده، در جهتِ روشنگری پخش ونشر مسائل دینی، علمی، اخلاقی، فلسفی، سیاسی، عشقی، حکمت، موعظه، وموضوعاتِ ادبی وهنری برای اجتماع انسانی می باشد که اَفزون از یک هزار بیت وتقسیم در دوکتاب مسمی یکی بنام (گُلستان بدخشان) ودیگری بنام (شرارۀ عشق) می باشد، کِتاب دست داشتۀ تان (**گُلستان بدخشان**) وکِتابهای دیگری آقای"حمیدی" که زیر تحریر است قرار ذیل می باشند:

- ✓ پیامبران در قرآن
- ✓ پیام قرآنی
- ✓ شیوۀ جهاد
- ✓ پیامبر آخرزمان در آئینۀ قرآن
- ✓ دنیای پرندگان
- ✓ ده دهه بُحران در افغانستان
- ✓ معلومات کلی
- ✓ اندیشۀ من
- ✓ اتحاد مسلمین
- ✓ اسلام آیین سیاست
- ✓ انسانیت در اسلامیت
- ✓ شناخت افغانستان
- ✓ شناخت کشورهای جهان

با احترام شاولی " تا ئب" بادغیسی وکیل مـــــــدافع در ولایت بادغــیس حلـــول بهار سالِ (۱۳۹۱هـ.ش)، هرات – افغانستان.